درین زمان سعید بفضل لایزال خالق مجید

[illegible]

انشای طاهر وحید

[illegible]
در مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخدمت بدکار زرقم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

از اول تقدیم محمدت قدیمه مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بسبیل تعاقب

دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والامقام را بقلادۂ جهانبانی

اسلاف کرام منشا انتظام نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی پردۂ اختفا نقاب

از جمال مخدرات اثار اظهار مطلب تواند گشود که قصب پاسبانی اعقاب بادشاهان سلطنت قباب

بر خاتم فرمانروائی ابای عظام می نشاند و روائح جان بخش گلهای محمدی حدیقه نعت

سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامهٔ داستان طراز تواند

برداشت که رشتهٔ شناسائی یکتائی بی همتا گلدستهٔ بند اتحاد مذاهب مختلفه گردید و تیغ

تابان از چهره آرای شستی بزبردستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن

عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و

مفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله اصحابه

اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا

بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که

در گلشن امکان و حدیقه کن فکان گلهای ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون

گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت و رخا مانند باد ام دو مغز

در اغوش هم خفته بمقتضای حکم مختوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما

برگ ریز مهرخوانی فراش ریاح سلطان هلدی گریه بر جای شاهدان چمن را سرمایه

خنده هر شرارتیست گلهای آردی نهشت از لعل شتاب در آتش نشست که بجا بجهت اثمار کشایند و قدم
سنبول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزایند و از بیجا است که
بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرات رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا مینمایند
از ناگواری مقدمات دائقه مضائقه را مرتب آموز نساخته بحلاوت نتایج شیرین کام
شکر الهی می باشند لله الحمد والمنة که اگرچه از رهگذر وقوع قضیه جانگزای و سلطان خلد آشیان
جنت مکان نخست تراکم غمام عموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید
اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر سمای برتری و والاتباری بر وسط السما
دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آمد و گلشن شد هر چند شایسته شیوه دوستی
وولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر
برج همایون بذروه والای و ترقی ذریعه یکتا دلی و رقیمه یکجهتی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس
سامی و محفل گرامی گردد اما بشر حیکه سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد
درین مدت بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی فئه متغلبه که قبل از ایام جلوس این دوست صادق الولا
برادرنگ سلطنت ایران نسبت غدر بنهی از نمک حرامان تصرف والی هندوستان درآمده بود و بیو سته
با آن گروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش میبود و در سنه سابقه که از جهات
پی در پی که مکرر آزموده و بناکامی جهان بد نامی مراجعت نموده بودند مجددا آن گروه بدستور هوس
استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیدند بعون عنایت خضر رحمان و بیرون
الطاف غایات ملک منان در صدد محاربه آن گروه ندامت پژوه دلاور آمده بفحوای فما النصر الا من عند الله صرصر
خرمن جمعیت آن لشکر بیحد و مر گردید درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از نقد دیان حلاوت شعار
بتنبیه و تادیب آن قوم لعین تعیین نموده از جانب مجادله محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون
تیقن بود که احراز توفیقات یکجهتی بنیان انتهاج دوستان میگردد و از عالم رسوخ محبت و صداقت استحکام قواعد
الصفا و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را بنظر آن والا مقام واجب الرعایت ساخته معتمد روانه
برزم والا و جناب معلی نماید و چون فرستادن ارمغانی از اشعه کشورفتوحات لازم بود یک زنجیر فیل که
تماشای آن دلیل و آثار و رهنمای حقیقت مطالعه نسخه غرایب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران

۳

... رسیدن ... حامه مشاکل گردیده باقی شد و موج یگانگی و صداقت و مصافات
و مودت کلب علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفة الوداد است در بزم ارم نظیر
بزبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش پیوسته
از جمال صحیفهٔ اقبال آن زینت افزای وساده جاه و جلال را بتمامیل حصول مطالب
مسعور و شمع انجمن تحسر و ندیم الجمال را از اقتباس انوار مشکوة فیها مصباح منور دارا د
والسلام

در جواب نامه سلطان دارا شکوه در حینیکه ارادهٔ ایران داشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و ثمرهٔ بیش رس نونهال یکتادلی
و وداد در حیق تمکده ایتلاف و اتفاق و بحر بشیانه مودت و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع
اسلوب اعلی حضرت فلان بالقابه ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه تمامی
و بر ساقی آمال را بادهٔ حصول و حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقهٔ
نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد شاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت بادهٔ رشید
رسیدن آن زینت بخش دیهیم و گاه بحوالی ممالک ... دوستان هواخواه دماغ
انتعاش را دوبالا گردانید **بیت** از آن افزاد از مکتوب شادی دوستداران را
که نسیم فیض صحبت یاران ابود که ... یاران را آنچه از تقالید ... بود و از زبان و شیوه
احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامه
فصیح البیان بشرح بود ... در ضمن آن حجه عیان نموده بر خاطر
خطیر والا که مرات حقایق نمای اشیاست روشن است که همه فرو دان را
وقوع ... حسب ... متر ... که ... بعضی اوقات احتمال آن بقتضا
... موجب نقصان ضیاو بها و نشان زوال
فروغ جهان آرای شود و ازین گونه عارض بهیچ وجه رنگ بهره اقتدار شمس
نمی گردد ... بعنایت خالق ارض و سما و دوستی دوستان صادق الولا
مطمئن داشته شربت عذب توکل و اعتبار آلوده کلفت نگرداند

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پر نور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی برهای تیرگی اند ورا چهره مهر

عالم افروز بی اختیار است شرحیکه در باب فرستادن عبنا کرد و تصرف ملک بهکر بزبان خامه اظهار جاری

شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون مشوق ملاقات فایض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت

ست مناسب شیمه وداد و ملایم طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس

و مهمشان تاسی سنت سنیه جد امجد والاشان خود نمایند که بعد از نشاء یابی کیفیت ملاقات سعادت

و سیر نزهات ملک بیکران ایران وقوع محاوره و مشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا

بطریق احسن بحصول پیوندد و درباب آوردن بعضی اسباب از الکای مذبوره که خاطر متعلق آوردن

آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که دران باب آنچه لازم واند بعمل آورد انشاءالله

تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده درباب آنوا قف

رموز سلطنت و جلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت

و نگاهداری سر رشته رسوم و آداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرز دانان بزم جاه

و جلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد مود ضمیر انور و طبع ضیا گستر

با شواهب وقوع حوادث مکدر زنداشته خوشوقت خواهند بود آفتاب حصول آمال

مصون از اختلال طالع و لامع باد

جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد

گلدسته بهارستان یگانگی و التیام و شمامه جامع روایح حسن ابتدا و انجام منتخب مجموعه دوستی و وداد ثمره

شجره همیشه بهار حدیقه صدق و صفا اعنی هدایه موالفت عنوان مودت ختامه

دعا علی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز و ساده

سعادت جهانبانی زینت بخش اریکه والا می سلطنت خاقانی تیز تیغ ظلم زدای

غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن

پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت هنر پرور دشمن

شکار رغایات شهامت و بسالت حارس گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث

تخم مطالب و آمال افراد خلایق سلطان البحرین و خاقان البرین ثانی

اسکندر رتبه والقرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ برّ و
امتنان لازال کاشمهٔ محمّد او ساعتی السعادلمتا ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی مقرون
که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بروی اولیای
دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرات حال
[illegible] مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از درعجز و انکسار در آیده طالب جهت بار و باده کشان
محفل اطاعت ازدام دوام تشنگی باده گسار بودند بوساطت رابندان رموز وداد و ساقی
رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح مصادقت
و موالفت نموده مشام بحجتی را بعنبر لگین و بزم دوستی و ولا را از رقم تزئین گردانید و بگذارش
کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشید صداقت محکم بنا و ترصیف اساس
دوستی و ولا گردید چون از روائح ازاهیر آن گلستان خلت و منبت تخم محبت
و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت
نشیب و فراز طریق و دوری و صعوبت آن فج عمیق مدتیست که از خدمت والا دور از
حریم خورشید ضیای آسمان ساجد اگشته و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از
کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه السجیات باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
مقرب الحضرت بلی یهتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این مطلب تعیین یافت
که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده با جد جهد که شاغل و مانع نگردد بامر مزبور قیام
نماید و چون سررشتهٔ قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضهٔ اختیار
واقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور ست در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت
مزبور خبر رحلت مسافر راه دور ریوم الکشور ابعضی والی هندوستان ازین تنگنای
پرشر و شور و اختلاف دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران
هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار ره معرض صدق و کذب میباشد
بقدر انچه غبار آن ممالک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرموده و درین
ایام که شاهد اخبار پیرایهٔ صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام مهم رسانیده عساکر

نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان
دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت
این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت
و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب آنحضرت مذکور بتوجه
والا گشت همواره کوکب سعادت و افق آفتاب عنایت ملک متعال مستغنی و منیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جاودانی
شمع انجمن افروز فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای دانش و امهات فرهنگ
فروغ بخش دیده بهفت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی
بر چهره امانی و آمال باز و از بار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی داشته بزم
یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قدرشناس گردید آری بنای
کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و آحاد مکونات
را صلای عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور که بروده
درکارخانه همت بالغه مصلحت سنج حکیمی و فلاح خیر و محض صواب و صلاح است چه تا گریبان اکمام سست اساس
بهاری چاک نگردد دولت ازواج عزت بمیانجی مازیان در مغاک نرود شگوفه را اکلیل اعتبار بر سر
گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و تا زاند و رفت انفاس گرامی پیدا است که گرد وجود
بنسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده متمزق
میگردد و درین حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در حین وقوع اینقسم امور منهل عذب
تسلیم و رضا را بسبب اضطراب شوریدگی گل آلود و کدورت اندود نساخته فرمان حضرت
یزدان را بدل و جان گردن نهند و زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا گشایند اشعار رفته که در باب
مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد شده بود بعون عنایت الهی بنوعیکه همت والا
متکفل آن گشته شاید مدعا عنقریب کسوت وقوع می پوشد قبل از ورود والا
رقیمه عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب لکسی هزار نفر خود جان نثار رزم افزا القراقربای

چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند درین روز والا قیمه اعجاز لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف

واکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر منصوره در الکاهای خراسان جمعیت

نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند

توجه خاطر آسمان پیوند را مطمین و خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود دلمذی

نخواهد شد و ایلچی ربانداری نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعین فرمودیم که علی

اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت

نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد بزم حضور پرسرا سرسرور خواهد

گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان بچیره دستی اقبال

بزوال شکسته و باطل باد

مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد

سلاطین بلند اقبال و

خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان میباشد و

چنانچه مهر فروزان را دوری بقاع مانع و عایق رسیدن شعاع نیست و امیغعی بدون اقامت بینه و

برهان بردیده وران روشن ست همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد

مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و ایتلاف بوده و لحظه از

پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور نموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود

اشتغال استغال گیتی ستانی و جهانبانی به تخصیص درینهنگام که آن سلطنت پناه بپایمردی غیرت و مظاهرت

و معاضدت فتوت زیب فردی از زمره اطاعت خصم تعالب خدیعت کشیده بقلم تیغ زمرد فام جوهر

خود را بر اوراق خلود دوام لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیدند مصروف و معطوف

بانتظام امور سلطنت آن والا تبار و تدمیر و سرنگونساری دشمنان بدکردار اعدا میبود و خاطر حقیقت مناظر

بالطاف بیکران و کثرت وحدت کمالات ملک صفات ایران خجسته شوکت ساخته درینوقت که اورنگ

سلطنت داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک دارش از

اوطان از مخاطر تعاقب حوادث کل نهدیده است فرصت را که گوهری گران بها بل نایاب

آئین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام انوار الله مقامهم در تحصیل کام وصلی عمر بسر برده تا

بافرمانروایان دکن باشند و تار رساند هم آهنگ از قبیل مخالب شاهین و شهباز رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی
را شعار و دثار ساخته دست همت را از دامن احباب الالبابی تلافی و تدارک سبکبار سازند چون در یوقت
سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف آن
کامیاب همایون بجهت تصیص و تزئین اساس بنای مشید بافزایش نسبتی مجدد نموده آن حدود نشان
تصور تید که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این
انظار عنایات کرد و کار گردیده اند و حلاوت اثمار دوستی حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام
روانی اکثر سلاطین از آن شیرین گردید بر پیر و جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که نیز
عنایات جاحل ازحصین و ثمرات بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از ین جانب در لطفهای
شراره دولت اشرار خاکسار کار ابر بدرار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهش عنایات
را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقعان مونس رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر
محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخائر را بموقف ابلاغ و اعلام در آورند که ایستادگان پایه
سریر گردون نظیر با نجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجویی تازه و صیت

۹

نیکنامی بلند آوازه باد **مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته**
شد از بار اظهار موافقت و مخالصت و انوار اعضیان یگانگی و مرافقت اعنی نامه
محبت اغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عالم
مهد او سابق مشید مبانی معاضدت و یکتادلی الهی است در حینیکه باده کامیابی و کامرانی
بوساطت ساقی عنایت سبحانی در جام و زیور شاهد مطلب و امانی تمام بود نشر روایح
مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستان سرای
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف نقوش انگلستان حقایق روایح
استقامت مزاج و هاج استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والا اسمان اساس گشت
از انجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب اینمعنی چنان
مینمود که در اوقاتیکه اعادی بنا و بیماتهیج غبار فتنه و فساد نموده بنیاد قباحت پرده از رخسار
بر دگیان فعال شنیع کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد و نشان عناد

که دورت وبیزاری وقلت وحمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوش خسارت آن ناخوش منظران
کریه الهیئت گردید بلکه نیستی زاید بر سوابق لغفت تکمهی سلاطین سلف که در حقیقت تاسیس اساس تبری و تبرّی
اجتناب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرئت کشیده و بساط جسارت نوردیده گردید
و چون تلافی مافات میسوز و تدارک نا کرده میسّر و در بهت مظاهرت الطاف بیکران جبّار نیرو و قوی بازو
باشند درین ایام که قوائم سریر سلطنت فرمانفرمائی هندوستان متزلزل و لباس دارائی
و والی آن را از تغیر و تبدل است شائسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که نیروی
اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ما و طین اعجاز والای عقده کشای
حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار که بغض
شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخائر ساخته اند برآورند و ضمیر مروت تخمیر
را بهمه ابواب از غائله ایشمعنی مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار
فیروزی شعار در تدمیر و نگونساری اعادی خدیعت دثار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل
آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس با استحکام
قوائم سلطنت آن شائسته صنوف عنایت آنکه حکم ثمر پیشرس دارد آنکه درینوقت نامه همایون
که چون آیت قضا واجب الامتثالست باسم والی پنجاب شرف صدور یافت که با آن سلطنت ...
بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت مسلوک داشته در رفع اعادی خدیعت نهاد
و ترصیص مبانی ایتلاف و اتحاد مانند زبان بهم قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند
که بمعاضدت این اتحاد در زمانیکه تسلط اعادی باتمام و دو تلافی بزودی بانجام رسد و انشاء الله تعالی
از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون ضمیر
عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان
کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید و بساط گستر و مسافران خطائر قدسی
باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه حضور مهر اسر سرور فرموده ایم که بکیفیت سلامت مزاج
و باج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا را بزین سرگرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند
خواهشمند بسرعت ورود فرخنده خجسته او عالیجاه میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره مورد مرتبات

مدعوات خصم و الکار را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند پیوسته سایه
تشفیق عنایات حضرت سبحانی و عواطف موجبات سعادت دو جهانی باشند

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شد

نشر نشیمن شمال پیوند دوستی جاوید عنوان
محبت شد بد چمن آرای بهارستان تجلی و الهام طراوت بخش گلبن ابتسام آغاز و انجام غنچه
تلفظ مکالمه ایلچی خصوصیت نشان شخص حکمت سفارت و آئین نقود غش پیغام دوستی
شایسته سلاطین دولتمند نصر عنوان رسالت پناه بود در ساعتی مسعود که بشاطی الطاف حضرت
ذو الجلال و مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی مرتبت کمال نموده ابواب هشت بهشت طلب روا
بموافقت هفت اختر ارشاد جهت بر روی ملتزمان بساط سلطنت و الا شکوه گشوده و فیض رو
ارزانی فرموده کام موافقت و نکهت شیرین دبستان سرای یکتا دلی رنگین نموده حضور زود ار
دامن گلچین گردانید از ان حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگارست بدست دریافت
و الا گلچین ریاحین مضامین گردید از گلهای دیباچه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و
یگانگی شنیده شد چنانکه در باب فرستادن سپاه ظفر توامان زبان خامه اعجاز بیان شده بود در
صفحه باز ضمیر آسمان پیوند جهت اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان
از مآثر مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بفتوای مفتی عهد قدیم
و پیمین یقینی ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنابر علت مظاهرت و معاضدت محکم گشته
ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر
نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی‌پایان صادر گردیده بود که تهیه تدارک خود نموده
گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سفر
سنگ راه سرعت امتثال فرمان واجب الاذعان نگردد و درین ایام سعادت فرجام
که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام او که این مراتب شد بنابر فسحت و وسعت ممالک
ایران که سرحدات آن از سرحد روم الی ممالک هند و هندوستان است و لازم بود دفع
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه و دوری در آن بسهولت تواند شد مجددا ارقام
مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و امرا بی تحیرقات اثر فکر احتیاج جهار چنانکه

جوو گروه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردید و چنان نماید که در بین صبا حاصل در هرود و کابل حاضر باشند
که بنابر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و استعداد اگر آذوقه مذخوره باوفا بعساکر بی نهایه باید
از رهگذر تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود و آسودگی مبارزان عرصه هیجا و
هنر بر اوان هنگامه وغا چند هزار راس اسپ یابو از بنی خوارزم الیهای خاصه شریفه بمصرانیع فراه
و سبزوار دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی تلال و نشیب
و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج
با جام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر تاریخ
فلان بپای بوس حضرت سرافراز گشته نصرت مثال پس و پیش موکب مسعود روانه میگردد
و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بنابر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب
فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ ایروان و گیلان و مازندران
با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و ذرقول و دورق
و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سائر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت
نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا سنه قوی ئیل
و برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتش بار
شکار انداز که مهره تفنگ شان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم است بقدر برتافتن ظرف
بروج آبی افلاک فلک دریا سیل از راه بندر سمور روانه خدمت گردیدند بعون عنایت الهی و
اقبال مضمون از اختلال اسباب حصول مطالب آن طراز نده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق
آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول آمد کار از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک تاخیر
در ورود سپاه محتشم نموده بران جد ود وقوع شود چنانچه پیرایه نگارش یافته شد از راه دور آن فیج عمیق نباید
تاکید و توقف نموده بعضی از پی تهیه اسباب سفر و خرز مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون
مدتهاست که از کیفیت حال اسعاد اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از سانحه حکمت آیات و افاد پناه مرمی الیه وقوع یافته
اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در آورده
مشعوف دارند بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک هند و نشستن [illegible] ظفر قرین آن

... ماند گرد ... یابد ... انظر او ... در ... تا ... خورشید ... جهان ...

در ... باب ... اند باسائر مرغوبات ... الاعلی ... کمال ... بوده ... خواهد ... دولت ...

مامول شاهد ... حصول پوشد که ... مراد از افق حصول طالع ...

... الا ... و الاجاء ... ریب

... شده ... بر رواهر ... بیش از قیاس لالی متلالی ستایش لاتناهی

اساس ... آن ... و بازوی توان از تعقل آن قاصر باشد ... ستایش

کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از مهرستان عظمت و جلال او کاخی و حجره بدیع الازهار وجود

از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش و زینت الصحرا

بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغیست در راه عرفان قش نهاده دوران

اضداد را از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد تالیفی خلعتی ست شایسته بر دوش میگساران میکده

عرفان از فروغ مهر منیر معرفتش باده ایست مدام در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان

شکرطرازی از عنوان نوالش انگشت شهد بیست بکام کشیده و نگاه سرستان آگاهی باده ایست

مدعا رسیده **نظم** ساخته از لطف پی خاکیان چار حد باغچه کن فکان دیده ام این باغ

پر از رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز او نقود درود نامعدود و صلوات صلوات

نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن اتحاد نتیجه صغرای کبرای

مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان ... آب بقای چشمه سار لطف عنایت محراب مسجد عبادت

ملائکه مقربین سحرخیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین درخشان گوهر ... بر تری افق آسمان

رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون ... سفر حجت ... اصفوف ارواح ...

مسجد اقصی **نظم** مصطفی پادشاه مهر و سراج آفتاب جهان عز و علاء حکمت حق ... جهان

بود دانش خمیر مایه آن جمله هستی تن ... ستایش ... ثنای فی منتهای

پا انداز نام برگزیده ... صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش ... و ...

از دودمان ... ربیتش ... امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

... العجائب و الغرائب ... فی الکتاب علی ... الله ...

۱۳

... ما نفقن ... بعی ... مغرب ... جهان ... معنوی ... قائم ... کو ... یون ... صفو ... بعضو ...

حلیم و بستیان دو عالم و لطف کریم و سنت بصلوات الله و سلامه علیهما و الیهما اجمعین الی یوم الدین

از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرات ضمیر قدسی خمیر عقلی

رفیع منزلت گرامی سلطنت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار

زیبا رنگ جلالت بختیاری آرایش دیهیم ابهت و کامکاری زینت بخش وساده جاه و جلال [illegible] ارکان

فرخندگی و اقبال مستقل مرات مطالب جاهی و دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد

فارس مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار الطاف خسروانه [illegible] و سالک [illegible] صراط مستقیم

وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان

خلد نشان جهانبانی سیراب منهل عذب انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب

ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجه بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب نظاما

للسلطنة و الصفة و المعدلة و الشهامة و البسالة و الجلادة الرفعة و العزة و الامتنان سلطان

اورنگ زیب مطبع میگرداند که در وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که نیروی خالق انس و

جان و [illegible] حاصل تمکین و امکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فتوحات

از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آئین مژده جلوس آن گوهر فروزان

بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر والای سلطنت

موروثی گورکانی و وساده لازم السعادت جهانبانی که بفحوای صدق انتمای

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بمقتضای آیه وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده

والعاقبة للمتقین و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع

پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر مسند گردون

مسند دولت متمکن باشند از آنجا که مبانی صداقت و التیام فیمابین گزیدگان این دو سلسله والا مقام

سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی و یکجهتی مترتب بوده که آن نخبه دودمان اقبال و چراغ

افروز دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام الهی

در آید کارگزاران [illegible] بانجام آن مامور گردند چون [illegible] فاتحه [illegible] عنایات

۱۴

...فات شیوه دوستی پیوسته منظور نظر بدستور سرگونه مطالبی دل خاطر والا همواره

باشند زبان به اظهار خواهند نمود **نامه که بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد** ازگلدسته

لطف و شمیم بهارستان صداقت و مودت که نخله بستانی مشام اتحاد و یکانگی و گلستان بستانسرای

... بهجت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان سلطنت...

... در ساعتی با صنوف سعادت مشحون و زمانی با قسام برکات مقرون

... بت بید رستاد ... اسباب حصول کام دل مرام آماده بود نشر روایح

بهجتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستانسرای دل و دوستی مخزون خاطر همایون شد و چون از رو رونق

گلشن مینو نظام استشمام شمایم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در

باغ خاطر فردوس مظاهر کشود و زبدة الاشباه مومی الیه احراز سعادت مجالست مجلس اقدس

کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنا بر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال

سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از بار یافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب

15 متعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور پر سرور خواهد گردید که برسانیدن

مژده استقامت مزاج وهاج دوستانه دیگر باره مبتهج و مسرور گرداند همواره مکنونات

ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی را مقام اعلام و اعلان آورند که کارگزاران

دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر کام و آمال

از باده الطاف آمال الامال و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد **درجواب نامه عبد العزیز**

خان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و ولا و زلال چشمه سار بخشش صدق و صفا شیرازه قلوب در رشته

مراتب اتحاد چینک دوربین شاهدان یکتادلی و وداد نامه والا مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان

که مصحوب زبانداران کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی ارسال یافته در ساعتی مسعود و

زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر رو دل صداقت منزل گشاده بود باغ الفت

بنشر روایح مودت ... مشک ... و باعث ابراق نخل خوشی مردوستی ... و رب بقای عهد ...

جدت منصوب تصویب ... موعظت ... انتفشی الغرائم منقسر ... بهره ... الفت ...

... اطلاع ... ساحت ... دوحه یکجانی زنگ ... های سحاب ... آن

در باب ... آن گفتار و کردار ... از چیکه از ... دوستی ... نامه ...

نمایند و شاهد ... قبل از ورود و الا ... بود ... عنوان ... دین ...

... بود و ... صدف یقین را ... قلب ... اساس ... شکول و شبهات ...

چون ظاهر است که ... سالی ... نقصی در ... مندی ... انشاء الله

هر وقت که این تخم محبت بآبیاری سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت ... صداقت

در باب آشنائی با دشمنان که بیگانه رسم آشنائی ... بوده

ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موی الیه وارد

ممالک محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض شد

آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده ... خاطر

بنا بر خاطر آن والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده

سالک طریق اسعاف آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت پناه

مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشته بظاهر آن والاجاه

موی الیه را متمم مراتب دوستی آن والامکان شمرده روانه آن حدود گردانید با آنکه خدام معلی

مکان موی علیه بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنا بر استشمام روایح عدم

رضای آن والاجاه فرستادند جواب نامه سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند

ساختن اهل و ایماقات که سامعه افروز شده اینجهت دارد که بعد از ورود اهل و ایماقات و

رسیدن اعیان و سرخیلان آن جماعت ... شده و الا بنا بر مراعات شیوه مهمان نوازی که

سررشته طینت کریمان میباشد مقرر فرمودیم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت

مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اندیشیده واگذارند که مرفه الحال

در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آنحدود داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر

ایشان باشد ... شود روانه گردند و اگر جمعی از ... و آنحدود شده باشند

... غبار پوشیده وجهی ندارد و حکایت خصم و دوستان در کیش ائتلاف

و التیام ... در ظل ... تحریر یافته بود ... ست ...

بر ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان شدید الارکان آن از تطرّق اختلال مصون خواهد بود
آفتاب دولت او از کسوف نقصان در امان و کوکب اقبالش از افق حصول دوستان درخشان باد صلحنامهٔ

که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن قلمی

نمایند
بعد... بر قیاس قلوب... راستر است که زالتیام دو حرف کن بیگانگان
اضداد... در حریم اتفاق در شبستان خانهٔ صنع لباس آشنائی پوشیده و به تریاق الصلح
...ان... آن که... اگر... سموم بود با صلاح آورده... را آراستگی
...بود و... بامنتهی الغایت کوشیده و در سلک... متین شرع مبین ملت غائی بر وجود انسان
و با حصول ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید الخافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلّم... اتفاق... اعتقادات دارای فرق مختلفهٔ انسانی را شیرازهٔ اتحاد نسبت
و به نیروی یگانگی و موافقت عزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان
ملّت متین را در هم شکست مفرّح روح افزای عدالت سلاطین ذی شان را که از اجزای رضا
جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جان داروی مزاج فاسد ایام گردانیده و از این شهد روح
افزا مذاق خواهش لذت شناسان موائد احسان را بحلاوت راحت و استراحت رسانید

نظم
مر او را رسد سروری بر جهان ٭ که آراست از عدل باغ جهان ٭ زهی عدل پرور
حکیم علیم ٭ که روشن کند شمع گل از نسیم ٭ ببین شاهد لاله را در چمن ٭ که از شعله دارد
بسر پیرهن ٭ ز عدلش جنان شد جهان بی خلل ٭ که آتش کند ابر را در بغل ٭ له الحمد
والثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده ازمّة الاشیاء و الصّلوة و السّلام
علی محمّد رسوله ما دامت الارض و السّماء و علی آله و اصحابه الّذین هم شموس الضّحی
و بدور الدّجی و بعد بر ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش
پیچیدهٔ اوراق آفرینش مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع
اساس را کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح
ابواب نجاح و فلاح بر روی امانی و امال عالم و عالمیان گشاده چندین هزار قافله
...رستگاری... که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمد و شد می نماید

17

وبار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان بگشایند لهذا بحسن اتحاد
والتیام میست که اتفاق خاک و آب باعث بار این گردیده هرگاه تالیف این فرخنده فال
[illegible] باب حقیقت صفت اتصال نشین بزم هستی اند نتیج چندین آثار عظیمه و امور غریبه گردد و پدید آید همچو
توافق اساطین سلاطین که صدرنشینان بزم برتری بر اریکه کامرانی [illegible] بلند اختری اند نتیجه قسم آثار
جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که اورنگ دنیاداری جهان
بوجود وافر الجود ما مفتخر و مباهیست بمقتضای امور [illegible] ای چند [illegible] اتحاد
و اصلح ذات بالتمام همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آن میداریم که موسم [illegible] فاق و [illegible]
از غبار نفاق و زنگار وحشت مبرا و معرا بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند و چهره آسایش
و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان نما تماشا فرمایند علیه الامن و
الاقران حسن عوض بیکی را که یکی از طرز دانان رموز صداقت و مصاحبت است جهت تشیید اتحاد
و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانه بزم والا محفل معلی اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت
پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیسیر مآرب بیگانه و آشنا است گردیده
بوده ایم و آن سلطان الاشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد
کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق و رضاجوئی حضرت خالق
قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم ترند را جهت ترشیح ابنیه
بیت الامان جهانیان که معماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان فراشته روانه
ساخته اند در وقتی که منتخب ادوار و قرون و خلاصه حرکات سپهر زنگار گون تواند بود و شاهد
و اتا الیقان امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت
جمعیت داشتند شاهد این مدعا بر حصول پوشیدا این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ
گردید که تا انقراض زمان و انصرام دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باشد
تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان [illegible] دولت عظمی و دو ملک
فسیح الفضا از غایت الوف و دشمنان نکال سار را [illegible] معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش
نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو والا جاه قدر [illegible] رتبت الی آخر الزمان [illegible]

19

دو مملکت سیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان و در فراهم رعایا و برایا هم کردند
و اگر کسی از طرفین راه دشمنی پیش نماید امداد و اعانت او بقدر توان طاقت جبر و اعتساف بدارند و آن طایفه را نیز
الابد و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه همدیگر نشوند و هر کسکه در نقض عهد و پیمان سعی نماید در
والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت الهی باشد و از این خیر تعقد
و این عهد نامه بر کار فرخنده ایلچیان و برگزیده حضرت پروردگار و ملاذ و ملجاء صغار و کبار
... فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه واحتله
والصلوة علی محمد و آله الطاهرین ظاهراً و باطناً

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده است

سلسله دوستی کامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خزانه الطاف بی پایان الهی سرشار و بهمند تحصیل کام
امنیت و وصول غایت مرام باد بعد از طی اوراق فصیح الثنا بنای اظهار دوستی و الاکه
ضمیر خورشید ضیای بیانجی تحریر خامه و نقش پذیری نامه علم حضور را از خبریات آن دارد و بر لوح بلاغ
می نگارد که دوستان فطرتی و آشنایان روحانی را که روابط یکرنگی و علایق یکجهتی بفحوای
الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و
مستحکم بوده باشد در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصاً اوان نشاط
و ازمان انبساط خاطر دوستی ذخایر خواهان آن میباشد که از مستلذاتیکه بران متمتع اند
دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده
مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق حلاوت انصحبت شیرین کام و از کاس کامیابی می آشام
بیگردند و اگر بجهت موانع صوری در عدم کرنش محجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل
مفقود باشد شایسته آیین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای
ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را باخود شریک سازند
لهذا درینوقت که روضه مینو نشان بازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور
ریاحین نمودار و از گلچین بل عرصه خلد برین بدیده نظارگیان شکل پسند در می آید
مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده هر روز بشرب
پیمانهای گلگون زمان شکار و صید و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار موزون

سرادقات بضم جمع سرادق یعنی سراپرده و خیمه بر صحن خانه کشند و آنرا شامیانه هم گویند ۱۲ سباع باکسر درندگان ۱۲

سرود و مایهٔ مطالعه بساتین مشحونه بازاهیر ترنج تحصیل خوشدلی نموده باین چراغهای حور ضیا شمع رابلاغ می افروزد مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی و چند قوبازه شیرانی کنجشک صید افکنی را از آن آیین و بزم عیش خوشدلی را از یاقوت رنگین ابریق زرین حسنت در عالم مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدر نشین بزم دریا نزد دین یعنی این دو بیت یگانگی و دوستی سهیم باشند و چون فرستادن باد و تلخ بمیزه های خوشگوار در خلیقهٔ اهلیت ناگوار و ناپیزه می نمود از هر قسم مزه لازم میدانست چند دفتر فرستاده شد امید که بزه عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشد

نامه که بوالی ملک تاتار نوشته شد

جوهر سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار جناب وهابی توانی بود که باب روان حکم جاری ریاحین غرایب آیین اصناف انسان و انواع حیوان و اقسام جماد را از زمین عدم صرف و هستی بخت شگفانیده باغ وسیع الفضای واسع الاجاری امکان را رونق و بها و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار صور بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز و ایار است بر لوح هستی نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت بر آورده چراغ راه سالکان طریق خدادانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از رهاشتنی متعه انگشت شهدی چشانیده و صلواة بی منتها بر سید و سرور انبیا و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصرهٔ ایمان و چراغ خلوت عرفان و علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد است باد بعد از گلدسته بندی ریاحین محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای پادشاه والاجاه روشن ضمیر مشهور نماند که نامهٔ مودت ختامه که درین وقت مصحوب ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت که اباً عن جد فیمابین سلاطین ذیشان برگزیدگان این دو دولت محکم [illegible] استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب بجلوهٔ حافظ دوستی و خاطر از تعظیم و تنسیق ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و در باب تحصیل امانی و امال مفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان در زوایای گمنامی

۲۱

... انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات بنزهات خطه جنت عنوان بالا فرازند از ان
و ... اشتغال دولت رسید چون شعر بر دوستی قدیم و مجددی بر موالات جدید بود از دو با دوام استحکام
مبانی داد و دوبنیاد شد و انچه در هر باب ایلچیان کاردان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض
داشتند بر جواب بشرف حصول مقرون گردید چون ایلچیان مزبور رفتنی بود که از خدمت
... حضور محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی ذات ...
خاندانی ... سلطان ابو ... الیچی گری روانه نمودن صواب فرمودیم شایسته آیین یکجهتی آنکه با علام
چگونگی ذات بهجت سمات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخایر موسس مبانی یکتادلی گردند
و ... دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد

نامه که بعبد العزیز خان والد او نوشته شد

رسم قضیه نذر محمد خان

تا اسامی سامی ابای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب اشتهار
شجار میباشد بنای سلسله چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبد العزیز خان
استوار و اساس این دولت والا ابد عاقبت اقبال انحضرت والا تبار پایدار باد بعد از طی طریق
اظهار محبت بیکران و مودت بیپایان که مکاتیب و دستان اعنوان بدان اراستگی میدارد
برای ابلاغ و اعلام میگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود انس و جان برآورده اند
عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان برافراشته
پیوسته این بنای رفیع اساس از ترد انفاس در زوال و این خیمه گردون مماس از هبوب نسیم
حوادث در انتقال میباشد اگر با فگندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات اسانی
از صدمه جار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی ابنای سلاطین ائمه راشدین و سلاطین
ماضیین غریق بحر خارنیستی نمیگردید و فردی از افراد این کاشانه گوار ابری نکشید و چون این منزل
دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از طرا...
... کان بر ... منزل مردم فرو دل خود را که بهترین تحفه متاع بیپایان و اثمن ... اخیده شان بر داشته
... از ... احسان زاق ... این لطف ... بوده بر فوت ... و تلف ...
... دیده شربت مرارت اموضیتی راچشیدنی ... حیات ... ندی

بیت از رشته نفس بار رها یره معلوم شد که دل بهستی ناپایدار نتوان بست و دگر د هیکه معلی لطف یزدانی

شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده انداز گلزار خانی

آیینه دنیا برد دل باری و از سپهر آبای علوی بر خاطر غباری ندارد و یقین حاصلست که این گرد و ار بابی

ولایت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه محمد رشید خان که در حقیقت دیده احیای الله دای

حیات را بدامن وصل اخلاق الهی والی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری

بر آورده اند آیینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عزیز قدر آن نسخه ختمی سجده را

روی آگاهی در تحصیل مرضیات الهی نه صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید

و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود دانسته خواهند فرمود چون در حینیکه آن شه گزین

ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور میفرمودند خواهش آن داشتند

که نعش مطهر ایشان نقل بمدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام

بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضا اولیاء اوصیا می باشد بر ذمت همت لازم

نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان منسوبان سلطنت پناه مزبور برد

آن زبده اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا

نماید لهذا از زبده الاشباه فلان ارروانه خدمت سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا آن فلک اید

مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت و الابعمل آورند کواکب آمال از افق اقبال ... اجلال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار پادشاه هندوستان نوشته

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ

أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ جواهر زواهر ثنائش بیرون از قیاس و لآلی

متلالی محمدت لا متناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل

و یاقوت آفتاب و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از

جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور کنوز اسرار و خازن مخزن

استتار گردانیده و اوراق پریشان وجود انسان را که صحائف کتابت حکمت آلهی

والواح طلسم خداشناسی و آگاهی انداز رشته التیام شهریاری ...

۲۲

بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکدهٔ امکان را که سرگشتگان حیرت اند بمصابیح
ضیاء شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و سلامت دلالت نمود و ساختن بعضی مانند ایشان
خیراندیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود بعضی از سلاطین درویش ایثار السعادت انتثال ان الله
یامر بالعدل و الاحسان شادان و مسرور و بعضی بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و
یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی‌غایت دور گردانید نکهت ریاحین
بستان را که هر یک لباس اختیار جدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت گلستان وجود
ایجاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامهٔ خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه فحوای
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف الهی خاک را
گلزار جدا غنچه کن مکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعنا صفت شب روز را + قدر
آورده برون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + یک گل خود روست ز باغش بهار +
یکورق از دفتر او روزگار + درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان سپهر و سعادت
واسطهٔ نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمرهٔ برومند گلستان شهود یکتا
گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مبلغ آیه کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد کاز ازل تا ابد هر چه هست
آرایش نام او نقش نسبت و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او تا دوام اللیالی و النهار و بعد بر ضمائر
والا و آئینه ضمیر عالی محجوب و مستور نخواهد بود که برترین از نعمتهای نامتناهی الهی را شکر حاصل است که بدان اتیان آن
از عهده شکرگزاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعظمای نعمت ثروت و مکنت
بتبدیل اتفاق و نوازش ارباب حاجت صورت پذیر می‌شود و شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارالکری بمقصور بر نشست
که باوجود اشتغال اشغال جهانبانی و توفیر دوامکرای [illegible] ترویش احوال سپاهی و رعیت نمود [illegible] قاطنین بر ملک را
بدیدهٔ بینای تفقد و نوازش ما خطیر فرموده در انتظام حال انشراح بال آن گروه استحقاق [illegible] در عایت [illegible] اند
[illegible] بتفقد سپاسند رتبه جهانبانی را از شغل [illegible] الهی سکبار ساز [illegible] از رعیت پرورش که تابان [illegible] قبض و بسط
[illegible] عنایت [illegible] این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک [illegible] مشغولی اسباب
[illegible] انتظام و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته

آمال فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه

سلسله جنبان گشته اولیه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت

در حرکت آمد که هم دیده شوق از کحل الجواهر خاکیان آستان عرش نشان نور و ضیا برفزاید و هم

غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایات شامله بر وجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تاسیس

مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم

نمود که استعلام احوال آن متکی اریکه سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در تحصیل

مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اتفاق و تاسی

نسبت سینه سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از متفرضات و متحتمات بود بنابر تجلی ذات

ستوده صفات آن پادشاه والاتبار زیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب

و یکی از جمله صفات خجسته اطوار پسندیده آن محی مراسم صاحبقرانی که مخمر همگنان و محسوس خاطر

پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان تفویض مملکت بلخ و سایر مما[لک] ترکستان است

با آنکه آن ملک دلگشا بارتکاب محنت مشقت و حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود درآمده بنابر رعایت

سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی همت والا برخاسته آن

ملک وسیع را بر سلطنت پناه فرمود مسلم داشتند اند از زبدة الاقران و الامثال قلی بیک

مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم مهاتست روانه خدمت والا محفل

معلی فرمودیم که شمه از مراتب دوستی و یکتا دلی که پیش نهاد باطن صدق اطلبست بانی گذارش

و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیمه که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید

و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجبت مغایرت

و تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردیده بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی

مسدود است و درین مدت همیشه همت والا بر استفادا استدامت آن معنی که استرضای خالق خلایق و ضمیر

آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات آن مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست مطمح

نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان میداند که سطری چند از مخزونات خاطر معرض اظهار رساند

خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعه لمعات قدسیست واقف و لایح خواهد بود که همواره همت

در تعمیر بیت المعمور دو دولت مقصور پیدا شده دیده و بینش همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات بوده شده
در تاکید و تشیید این مبانی آلهی بجهت القای ذکر جمیل کوشش منیر موده اگر نظر بر روابط پدری
و فرزندی نموده خزانه قندهار را باین فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک
فسیح الفضای دوستی جاویدکه بمرور دهور تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مامون
خواهد بود کوشش چنان کنند که معماری رای رزین آنحضرت و عدالت آئین این بنای رفیع اساس
صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان با شند علی مر الدهور و الازمان

قرین الطاف ملک منان و مورد دعاهای پر خواهند بود نامه که بعد فتح قلعه قندهار بپادشاه مرقوم نوشته شد

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه از دریای تکلیل مقال وانده
و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان بنقود شاباش و آفرین ستانده شایسته آن تواند بود که کرسی
بلند پایه سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان را بران مسند والا نشانند و
از هر هیشه بهار یکتا دلی رابشک انده و ساختن آن سریر گردونظیر از نسیم اعلان و اظهار
براطراف بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبرآگین این ریاحین در باغ نکهت شناسان گلشن وداد
تازه و شگفته عندلیب اتحاد و ارتباط قدم بلند آوازه گردد بحمد الحمد والمنه که اگرچه بحسب ظاهر فاصله بعد
عدیم المثل مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره قلوب
دوستان گشاده و اسباب مکالمه غایبانه که بسفارت نامه و زبان دانی خامه حاصل میگردد
آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول باثمار برین بوستان دراز
باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرات ضمیر خورشید ضیاکه از اشراقات غیبی مستضی
است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقای مدارج
عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیده
شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی
و غبطه کبری مانع بود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی انحدود بالکلیه
فراغ حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت والا نهمت را از ربقه و این دین

واجب الاداء آزاد ساخته تا بدین تقریب بر وهش احوال ساکنان حرم امان که بسبب بعد مسافت از مستقر
خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت
کامله باشد کرده شود و درین ره و این بار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام ابای آن والا جاه
لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد
چون مبین و معین است که والیان ممالک موروثه را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع
حجت مباینت و منافرت در بود و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث است باهم مضایقه
نخواهد بود و دران تذکره یکجهتی و یکتادلی اشعار بخواهش قندهار شده بود و مظنون بل متیقن بود
که نظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش
می آید بنا علی هذا با خاصان و ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود
الویه دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نهضت ابا و اتحاد این دو دولت محکم بنا
اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نمودند مقصود فاسد انکه جدای در میانه
این صدیق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حسب نافرمانی مخفی گردیدند و معارضه
با این دوست صادق الولا در آئینه اتحاد صورت نافرمانی آن والاجاه عظیم الشان از منت بر ذمت همت
فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب آن گروه خذلان شتاق نامزد فرماید لهذا حکم
نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت و کشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند اندک فرصتی مقابله
و سنان اقفال درهای انقلاع گردون توامان از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بران
قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از
صراط مستقیم خودشناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم چون بیقین حامعی و رعایت اتحاد است که
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرات ضمیر خورشید نظیر نخواهد
هر بلده و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهد ... چون بانقراض
ابواب گفتگوی حاسدان بین الالتیام والایتلاف ابد توامان دو شاه ...

۳۶

سلطنت ... نموديم که حقيقت صدق انديشي واخلاص کيشي اين مخلص با آن عم بزرگوار خاطر نشان بلند خورشيد
در جواب نامه عبد العزيز خان نوشته
اقبال از افق جاه و جمال طالع ولامع باد
آرات بي غبار چهره حسن مصافات عينک دوربين تماشاي شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستي وصداقت آن
سحاب نيسان يکتادلي و مودت اعني نامه عنبر شمامه سلطنت پناه عبد العزيز خان در وقتيکه دو شيزگان
حصول آمال با آرايش هرهفت در حجال اقبال دگل از فر اقبال انجمن افروز مجلس طراز بودند
فروغ ورود بخشيده دماغ يگانگي واتحاد بشامه صداقت و وداد را عنبر آگين گردانيد شرحيکه
درباب سلطنت پناه ابو الغازي خان والي اورگنج پيرايه اعلان و اظهار پوشيده بود که چون بدم سرد
صرصر فريب هم موجب پژمردگي گلشن مواخات آن برگزين قرون اداره برادر والا تبار آن بلند قدر
رفيع مقدار گرديده و هم در تخريب بعضي از اقطاع و اربات و نهب و تضيع عقار و ضياع متکان آن ملک
کوشيده جمعي از منتسبان دودمان ولايت نشان بتاديب او مامور گردند در نظر ايقان جلوه عيان
نمود بر آئينه ضمير منير که از مصقل عنايات الهي مصفا ست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور
مدتي در سلک راتبه خواران اين دودمان ابد توامان انتظام داشت و به نيروي استظهار
سلاطين اين دولت ديرين بنياد به نيل حکومت موروثي آبا و اجداد استسعاد يافته و از تاريخيکه
مرافقت عنايات کارکنان اين دولت براوج حکومت ارتقي نموده الي يومنا هذا در احکام
سر رشته نيکو خدمتي ساعي و سلوک طريق رضا جوئي را مراقب و مرعيست و در کيش مروت
آزار و اضرار شخصيکه همواره سر بر خط فرمان و چشم متيقظ بر پاسداري عهود و پيمان داشته باشد
و تعدي نسبت بر حريم مخطور از قاعده مرحمت ذاتي و مروت جبلي دور ست ليکن بنا بر مراعات مباني
دوستي آن ناظم مناظم سلطنت و باني مباني صداقت که بصحت پيوسته که بي موجبي مکرر در صدد
تهييب و يغما و اضرار رعاياي ساکنين آن ديار در آمده يکي از بندگان درگاه خلايق پناه را
تعيين فرموديم که سلطنت پناه مومي اليه را از ارتکاب اين قسم امور ممنوع و متقاعد سازد
... ست که بعد از ورود منهي نهي ديگر پا از دائره خود در
... است بمقتضاي امتثال فرمان ضبط عنان کميت
... ها سے چنان خواهد نمود احتياج تعيين توره وياي

۲۸

کرده ترکمان نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک ظلجان این امور صفا خواهند داشت
که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل انهدام عاد رباب تره و تجار آن ملک باید
دیباچه یسمح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیدا ست که در صدد نقصان و منع جلب نفع انگاره
که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان است در آمدن شدن سودی در دیده
والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است نمودی نه دارد و آنچه در باب عدم تعرض
جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه اینکه موجب تصنیع مواشی و مراعی و اغنام سکنان ممالک محروسه
خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه نامورین سر از ربقه اطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن
قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکه نمایند بدار از دوستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا
منسوبان این دولت محکم بنیاد تقصیر ابادی دستهای ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت
وجلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعاری بآمدن فرستاده والی هندوستان شده بود
که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنا بر پاسداری عهود دوستی دودمان
بی نیل مامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد
ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت
آفریدگار اعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی
فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشای ایران
را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند خبر نقصان آن خان والا شان مینو مکان
برین امر سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع مملکه تتمه الارباع سررشته آمد و شد فرود
خور چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایم است تا غایت گشته حالا آن مکرده راه تدبیر اندیشه
را بناه دوست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناسپاس خود در نسبت با آن دودمان والاتبار
برکنار گذاشته و آنچه در اوان سیاه مستی اقتدار بخری کرده بود دستاویز نسیان
باب بحل برآورده دوستی ادعائی میکوشد و فروع افعال خود را که مانند
نمایان است به پرده تدبیر میپوشد در دیده خرده بین بدیع و بعید مینماید که

شوریدگی چنان دیگرباره صفای طبع اولای تجربه اند فرفحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد
مرتین فرافته لاف و گزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی کوش بلنگتوش که زبان خامه
باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب بلازمان آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشتد
منه شیء من الاشیاء درسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات
بیکران ایراث مواریث اولاد ایشانست یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه
مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام و سمند حصول مرام خوش عنان و در
مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب
ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف
ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که
اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال
سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط و
موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و مدتی بود که آنگاهی احوال
و اوضاع السلطنت پناه اطلاع حاصل نموده اند درین اوقات فرخنده ساعات که از نیروی عنایات
حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از نسیم الطاف
الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام و حصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و
مصافات شد و چنانچه درکیش وداد و ائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است همچنین
معموری سرای آخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر مسامع بایستادگان سرادقات
جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیز خانی بکرات در صدد نهب و یغمای سکان دیار ما وراء النهر
بی آنکه از سکان و والی و ارباب و اهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت صادر شده باشد
نبوده اند بنابرین صدور محظور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی رب غفور و بازخواست
مواخذه یوم النشور می گردد و به مقتضای ظلیت حضرت رحمن که مومن و مشرک
در حمت پروردگاری آنحضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والا

۲۹

پله تساوی دارد و متعهد امدی شد که والی والاقدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی
و یکجهتی والفت ست لازم نبود که باظهار امری که در حقیقت خیر لشاتین آن عالی جاه
و در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندرج ست مبادرت
نماید و چون تفرقه و انکسار بال و تشتی پریشان احوال کثیر از باجی سودی حضرت
رب متعال و وبال شمر و منتج اثری نمیگردد یقین حاصل ست که بعد از تعمق و اذعان این
مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آن عالیجاه مرضیة السجیات ست مراعی امری که
موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود و همواره سمند دولت در
زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد جواب نامه
عبد العزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و مولات و بوستان
موالفت و مصافات یعنی نامه صداقت ختامه عبد العزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و داد
پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و دهر
بنا بر مطالب و امانی تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد در رسانید و ضمیر انور و خاطر
فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از بار بتهیج و مسرور گردانید چون در کیش صداقت نظر دقت
جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهر باین دانش و ضمیر فیاض بینش میباشد و همواره
مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف
امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این معامله بمحک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله جنبان
دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند موقف الابلاغ رسانند که کارگزاران
دولت ابد مدت دوران عدت بانجام آن مامور گردند نامه که بعبد العزیز خان
نوشته شد تا از نتائج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خورشید تشیید
موالید را حال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و اجتماع
ملتئم ست ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهریاری
و بسالت و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند بلند پایه
چنگیزخانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مصون و در

[illegible]

کامیابی آن [illegible] بر خلاف [illegible] [illegible]

[illegible] بیگانه [illegible] سالان [illegible]

توجه [illegible] اصلی مطالب [illegible] آئین [illegible]

[illegible] الگانگی و الفت آنست که کافه جمهور [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرکات آن گروه [illegible] را مقرون [illegible] گردد [illegible]

[illegible] اشتغال [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] شده [illegible]

۳۱ [illegible] الطایفة الثانیة [illegible]

[illegible] از [illegible] مراعات و دوستی بیرون

نهاده‌اند [illegible] که این امر [illegible] و شغل [illegible] بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه

حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اعلام و اظهار رسد که

[illegible] آن گروه [illegible] بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه ارتکاب

[illegible] دارد که [illegible] آن گروه در آمده من بعد ایشان را بنوعی

ضبط [illegible] و اگر سلطنت پناه [illegible] الالقاب

[illegible] آن گروه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] طریق [illegible]

[illegible] الامکان [illegible] دوستی و یگانگی

[illegible] بنای [illegible] استوار گیتاوی [illegible]

باقی حالات رجوع به تقریر فلان ... اعتماد خواهند نمود

نامه که به عبد العزیز خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مقفل زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبر شمامه عبد العزیز فلان که رشک افزای نقوش بدیعه ریاض خلوت دوران ثانی اثنین برنیسا ... مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چین پوری حاجی میر آخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از رخ زیبای چمن و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای جام میگسار لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و عطا و عموم جنود او زبکیه رقمزده قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلا مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین ست که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبال مبدی و نیک سرانجامی ارباب وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت بصوب کابل زبان زد خامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق و اذعانست که تخم ... و منددی سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام ست از آبیاری سحاب ایفای عهود سرسبز و بالیده خواهد گردید ملائم شیوه اتحاد مناسب شیمه وداد انکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی انداز مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار و اتمام حصول مقاصد بر ... باد

نامه که با بو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازیخان که مشتمل بر مبین و نگونساری کفره فجره قلماق بدین ... زده خامه موالات ختامه شده بود در ... سعود کرا ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر ساغر گلعذار امال دراز

٣٢

بود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون مبنی از خذلان اعدای آن دولت مرصوصة البنیا
منبئی بر تخصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنا بر شیوه مراعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام السلطنت پناه آلی بومناند انسبت مابین دودمان والا پیوسته
همت والا نهمت بر آن مصروف است که السلاله سلسله چنگیزخانی را تشیید و فیروزی و قاصدان
آن دولت والا را مذلت و تیره روزی نصیب باد و شایسته شیوه اتحاد و ملائم شیمه کریمه وداد
آنکه همواره با اعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و
مراسلات باشند لایزال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که به قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت و داد ثمره خجسته اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت
و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زیب سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المخصوص بعنایت الملک الاله نظاماً للسلطنة والجلالة والعدالة وشوکة والابهة والنصفة والعز
الامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم است در زمان
ترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز دعا و شاهد کامیابی و مطلب
روانی در خواستی بزم دولت روز افزون بدل کس متنزین صورت جلوه نما بود دستنشیم الفت
نموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد شراب
عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود روابط و التیام گردانید آنچه از صادر احوال
فرخنده مآل و بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع روتیه الاوضاع او مراسله
ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خاطر تکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور نمود مقتضی
اطوار خیر خواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آنگروه
بدعهد سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدبینشی میرده از خسارت
قولی و قرار پیدا از حقوق مرعی داشتند تمهید لفها راین امر لازم الاعلام را ضمیمه مراتب
دولتخواهی و همراهی والد و دودمان قدیم شاهنشاهی ساخته به تیز روی استمداد و اعانت

اولیای دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عنان گروه مخذول العاقبة را که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیده تا اثر معاضدت و مؤالفت
منسوبان دودمان الاطهار عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده و بریده
میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب نصب و ضدیت بمیامن الطاف
سبحانی بر حسب مرام آماده و وابسته بامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی
قرین با شاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود و در این ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان [illegible]
و زوال است مناسب غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان مینماید که با صدر نشینان
ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن مهمد قواعد آداب دانی
نگارش یافته بر سبیل آئینی که آبای عظام و الا مقام عمل نموده و دنه شیوه مرضیه وفاق و حسن
یکجهتی و اتفاق بجدی و صفی مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان را کمال رعب و هراس
حاصل و رو خیال تسلط و اقتدار چون بوب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل
نام و تدمیر اعادی بد فرجام کوشیده و بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال را
صفا و صفا بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و اصطناع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری
پیوسته منظور نظر ملاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را با انتظام اسباب کامرانی و دوام
سلطنت و جهانبانی با علی مراتب تصور نموده در تحصیل مطالب آنچه شایسته اعلام دانند
بر سبیل اطلاع آورند که در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد در خور وقت بجهت تشیید مبانی
الفت و وداد بنده زاده قدیم میرزا احمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام
فرموده‌ایم که در خلوتسرای حضور شرف رواج گل مرام محبت ادا نموده بعد از ادراک چگونگی حالات و ملتمسات
خاطر که حواله باعتماد اوست گفتنی‌های او را سمت مراجعت نموده به مژده دوستکامی آن عالیمقام خاطر مهر منزلت
اشرف را قرین انبساط گرداند مشارالیه را بنابر توجه ضمیر انور بدریافت احوال گرامی [illegible] در رخصت انصراف داده
[illegible] مستدعیات خاطر شریف را بالباس شایسته انها و اعلام خواهند نمود که بعون عنایت الهی کار گزار آن [illegible]

۳۴

دولت ابد مقرون حصول بخشا گلهای آمال از نسیم عنایات شگفته و خندان ریاض کامرانی همیشه سرسبز

درین باد نامه که به پادشاه بیجاپور نوشته تا گلهای غنچه بشمیم حدائق وداد و یکجهتی
و شکوفه‌های سابقه الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی الی یوم القیام الی حین مشام دوستان شاخسار بخت بلند
و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و عظمت دستگاه شهامت و بسالت
انتباه معالی جاه نقاوه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین عالی مقدار زینت افزای سریر سلطنت و جهانبانی
جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بمزید لطف الملک الاله ادام الله اقباله و بنیاله یا تمنا دو گلشن
سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان از رشحات زلال تائیدات
و عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت و بیان اوج بلاغ جلوه نگارش می یابد
که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام آن نقاوه دودمان
عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق اتفاق و بیداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی
بشرف ولای عقده کشای خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل باعتصام اذیال فیروز
اشتمال دولت و اقبال ابد الاتصال این دودمان الاکه در حقیقت موجب برتری و علو شان
ملجا و امیدگاه اعاظم سلاطین الاسلام است استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای
دولت ابد قرین گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و مساعدت همت عالی نهمت منسوبان این آستان
خلافت مکان مطلب و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک ازین سافراز
عالم مدار ... خاص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان مودت شان باستحکام اسباب آمیزش
الی یوم القیام دائمی و مشید و محکم بود بحمد الله فیما بین این دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفاق و طریقه
یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که یأجوج فتنه را در عرصه مملکت ...
خیال مرور و عبور محال و خصم بد اندیش را ابدا آن نسبت شطاط اندیشه تسلط و اقتدار در ...
چون نقش این مطالب بر آیینه ... ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکجهتی آن محبت کیش عقیدت اندیش
از شاهراه الفت و ارتباط قدیم بتقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی گردیده ... اسم اتحاد و یگانگی بود
و ابواب رسل و رسائل از ... جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مراتب حسن عقیدت و
یکجهتی قدیم غبار آلود و مخالفت بیگانگی ... در نظر عالمیان جلوه ظهور نمود لهذا ... فرصت را

۳۵

که بدینهای مدید به نیروی موافقت و معاضدت این دودولت علیه دست جرأت از دامان احوال خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از تخطی آن ممالک کشیده بود و مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده بهجوم و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم بادهٔ بلندی و دلیری ساخت اکنون که بفر مآثر ملک ممالک کشن پرده کشای سلطان آن حدود شده بود بوسائل رسائل مرجوبه مجدد اساس روابط قدیم گردیده اندازانجا که خاطر مهر آیین حقیقت گزین متوجه انتظام مهام خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال فاقت محمود آن زبدهٔ اخلاص کیشان بنده زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه الصوب صواب سائر فرمودیم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه بخش بهجتی و دادگشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی اسرع الحال مراجعت نموده بمژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند چون قضیهٔ ناگزیر سلطان مبرور مغفور بسمع اشرف همایون رسید ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشارالیه را بدین امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ کدورت مرات ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیهٔ ملال آمیز رو بداده بصیقل ادای تهنیت مسند آرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد انجا که جنس عزیز گران بهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت اموز زوال و فنا چشیدنیست پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد را از آن گزیر نیست خود در الغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک تواهند داشت در شبی که بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوایم سریر جهانداری و فرماندهی بدعهد سست بنیاد همنشین بی ثباتی و زوال ست مقتضی ناموس سلطنت و دینداری شایستهٔ حمیت سلطنت شعار چنان می نماید که بر همه و امین ابای عظیم با سلطنت پناه مشار الیه متفق و همراه و برکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده چون ایام تلافی و انتقام باقی اسباب مظاهرت این دو دولت الالهٔ غایت فا در توانا حسب المرام آماده و دوانیست از غائله انمیعنی بحیل خاطر باشند و در تحصیل ناموس ... بدفرجام ... کدورت از آئینهٔ اقبال زدوده ... نمایند که آهنگ ... ارض ... فرکز ...

۳۷

گشته بسیاس حسن [illegible] الیوم مخالفین بکمال عجب اس حاصل در راه خیال تسلط و استیلا بجوی

ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد استحکام روابط و توافق طرفین اعلاء مواد محبت و اعتقاد

این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده طی طریق کامجوئی مطلب و روائی مطالب لازم الاظهار را

بامر عومات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر اینها و اعلام نوشتند که کارکنان درگاه سلطنت همایون

بغیر از ملاحظه مقرون گردانند درین سواد بواتا ماه مشارالیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامه

التفات گشته ظاهر است که لالی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره بمقام دولت

وسریر سلطنت و شکوه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته

تماشائیان بستان سرای سرّ نهان و سیاران خیابان حدائق پرنور رموز جهان

که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشاء عنصری و گلستان

عالم هیولائی گلگونه رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشند بغیر از موالفت و مصادقت نشانی نداده اند

و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدردانی رسیده همواره ازین باده بی‌خمار سرشار بنهایت

مستی مانند عندلیب از دقایق سرشته محبت خبردار میباشند لهذا همگی خاطر محبت شعار و ضمیر صداقت

مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این گوهر گران بها است و بتقریبات حسنه وسائل

مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می‌گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام

که به نیروی عنایت بیغایت مبدع انس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب

کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از

پیشگاه بارگاه آئین احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روائی بکام و باده

احراز مطالب در جام باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب روائی امانی بوده

نشاءیاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند باحراز ملاقات

آرجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون تنسیق همگونگی گزارش حصول سعادت اشتمال

دوستان بر ذمت همت آشنایان فطری فرض و ادای آن بلند فرائض فرض است

در [illegible] بشر تحقیق دو لطر محبت و الا [illegible] سلامت حال و خوشوقتی احوال اخبار

۳۸

بیفیع المقدار نیست لازم دانست که با رسال این گره دوستی محبت ... گردیده اعلام چگونگی داد
مرضیه السجایا نماید و قدری از شراب لعلی که قفل ابهار اکلیل ... روح الاکسیر جان یاقوت ست
چراغ راه یگانگی نموده بعد از ترکیب با این صاف سلکه یگانگی با ... شادکامی مزاج و باج که باده بی خمار
مخموران محفل دوریست دماغ آشنائی را ... بی اندازه خواهند ساخت

نامه که بسلطان مراد بخش نوشته

تازه گلبرگ بهارستان دوستی و ... گلستان ... قات
بلبل دستان ... از صداقت و ... طوطی مرات صفای طویت و صداقت اعنی مکتوب الانامه
معلی در وقتیکه شواهد مرام و عرائس کام در خلوتسرای حصول ... قرب وصول از سیفت تمامی
آراسته پیرایه بخبر مژده ذات در کار نداشتند مانند بهار بچمن و شمع بانجمن فیض ورود داد زرای داشته ...
روایح خلت و چاشنی حلاوت ربط اخوت و یکتادلی و محبت و ادای سخنان دلاویز صداقت مشام دوده
وذائقه یکجهتی و سامعه گوش بر آوازی را عنبر آمود و شکراندود و مجمع سرود گردانید انوار انشا ... سار دو
کنج اثمار آبدار ربط البست اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آتش نو بهار یگانگی ست شگفتن آغاز نهاد
وحامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با آئینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار
معرا و از غش نامحرمان مخدارت راز مصفا بود و دایع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان
قابل امانت دار جواهر زواهر اسرار شده بود موقوف عرض سانید و بدستور حامل سخنان هوددت
اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهد

نامه که بابوالغازیخان نوشته

روایح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص
اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازیخان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی
و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمال گشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرات
حصول چهره وقوع نموده منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس
گردید شفقتیکه از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه مشروحاً بادای آن ناطق
گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی در این ابواب همیشه مقرون بصلاح
دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون با تمهید بندگان درگاه خلافت پناه که ... ستادگان
بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید گزارش بعضی

نمان عنایت نشان مضمون بلعهد اتقر برقلان شده اعتماد نموده انچه السلطنت و شوکت
پناه عالیجاه را نیز در هر باب مجال اخلاص فرمایر رسید تنوبسند یا با و بگویند پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید
ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتقام احوال و حصول موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی ما که
داشته باشند معروض میدارند که صد حقیقت پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت
کمر جلال طالع باد

فتحنامه قلعه قندهار

چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین
شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را باین حضرت خیر البشر و مبعوث
بر اسود و احمر خاتم النبیین سید المرسلین و خلاصه الماء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن
این گوهر عالم آراست بمقتضا آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهر
و سعادت صد سفیر بهار میفرمایند لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری که حدیقه ممتنه
ایران باب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام
نصرت فرجام ببار آمده و رئوس اعادی چون میوه های رسیده پیش از جلوه تمکین باد
رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که اراده دامن افشانی برین شمع ابد فروغ
بوده پروانه وار خرمن هستی باتش نیستی سوخته و نهال زندگی شرار خصومت شعار مانند چنار
از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که درین اوان از مکمن خفا
به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده انست که والی خذلان توامان هند و هندوستان
از ان پیشتر که نواب همایون ما ابواب مغلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهان گشا باز نموده
مضطرب و پریشان در فکر تلافی و اندیشه تدارک بوده قبل ازین نیز اورنگ زیب ولد رشید و سعد الله خان
اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده
بی نیل مقصود و کمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به تسلیم آن خیال محال
اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و سباره
آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان جنان در
تنگنای بلیه ساعی بوده چون بعد از رفتن چنانکه رسوائی جهانیان و انگشت نمای
پیر و جوان شده بودند مجددا انچنان نان این آرزو ها ناتیر مغزی خام و پژوهش

اینکام دشوار و ناتمام نمود بمحض خبر آمدن ایشان بالکل آنکه بحر زخار [illegible] و لشکر قیامت آثار باعث
تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصر [illegible] فذا این [illegible] بیکران بجوش و این دریای بی پایان
در خروش نیامده بود بعد از آنکه مستیقن گردید که آشفتگی دماغی سعی تدبیر مرضی نیست که بسقمونیای تدبیر سودانی
علاج پذیرد و الی هندوستان لا محاله بمقتضای جهل مرکب ذاتی بحالت خود را متین خواهد نمود که جمعی عساکر
منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه سالار بسرکردگی فلان بیگ برهنمائی عنایت الهی و پیشوائی
اقبال بیزوال شاهنشاهی برجناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شد سپه سالار نیز با امراء و عساکر
عراق و آذربایجان و شیروان و قراباغ و چخور سعد و دار المرز قلمرو علی نگر و فارس و کوه گیلویه و کرمانات و سایر
عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود و الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت
در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران هر یک از عساکر در قطری از
اقطار آن میباشد و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده شود میسر
نیست بقدر رمقی که عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بردن سیبه و جر و انداختن توپ و یورش لشکر ظفر اثر
حشم سعی نموده و تارخان و سایر مستحفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم لئام
را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم
افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمضمون
حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت وبال و نکال گشته با نهایت پریشانی
و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند بشکرانه این فتح
مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند

نامهٔ فتح که بعد از استیصال [illegible] نوشته شده

آنکه سلطنت پناه فلان بمواهب خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد
خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عرصه این هفت کرده [illegible] ظاهر است که چراغی را که دست
حضرت عزت جلت شانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان که ظلمه تیغ فروغ این چراغ اند
از پای نشیند و از گداختن پیه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نبیند و از مرآت صافی [illegible]
که مصقل حکمت بالغه جناب کبریائی زنگ زدائی آن نموده باشد هر کس معارضه نماید [illegible] از راه نادانی
با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز [illegible] آمده باشد [illegible]

٤٠

٤١

دو نوبت در مقام تسخیر آن قلعه ظفر قرار قندهار در آمده بودند بتقصیر و دلیل بدنامی بر جبین احوال خود کشیده
خائب و خاسر چون بخت سیاه خود بر گردیده بودند بتکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در سرشت
بید داد دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از سائر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت
دستگاه امتیاز دارد با کثرتی تمام و عدتی مالا کلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب
صوبه قندهار فرستاده خائب کلام و طالب ناکام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی
چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید نمود که بمضمون من جرب المجرب حلت به الندامة
از کار خود متنبه نگردیده دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آید فرمان همایون بجمعیت عساکر
منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود و این معنی را فوز عظیم
شمرده در بردن نقب و حفر سیبه و سائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت
و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و
سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود و قاسم بیگ و حاجی
منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر شعار مقرر فرمودیم که بر سبیل منقلای بطریق
ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه در آورده در سد طریق و
مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سپه سالار با سائر عساکر که بحر نسبت
پر جوش روانه شده اگر بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار نموده
باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گرداند و رایات نصرت انتظام نیز
تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن
عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذوالفقار خان
بیگلربیگی و سائر غازیان ظفر نشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر
سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بی عاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند تا مدت شش ماه
که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر نسبت بیکران و دریا نسبت
بی عدو پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول این کار بودند بعد از اصغای
نوید ... لشکر ... امست ... بجمعیت تمام بود ... نموده از طلوع فجر تا زمان استوا

شمع بزم فلک چهارم برگون و بسط السما نایره جدال و قتال اشتعال داشت اکثری به بیست هزار نفر از آن
مدبران طعمه شمشیر و تیغ آبدار گشته جمعی از افاغنه تفنگ و تنگاتنگ تیغهای آبدار بکردار گردید و بنا کامی مجلس ایران
ازننگ و نام بار ادبار بر مطایای رهوائی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند
و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر بتعاقب آن گروه مخذول نموده جمعی کثیر از آن
بی عاقبتان طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نموده و فیل و زنجیر فیل بدست آورده اکثر بقیه
تهدیعت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد والمنه که بمجرد این فتح چنین مبین قرین حال اولیای
دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر و الا مسامع سکان صوامع گردون رسید چون
بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد مژده این فتح مبین سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بدعای
استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید

فتحنامه که بعد از استیصال چغتائی نوشته

سلطنت پناه فلان الشفقت شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق
و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزیکه رابض قضا توسن دولت را رام نوابها بون ما
نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب برروی آمال ما کشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش
حصول و وصول مقاصد ثمر پیشرس حدیقه مالوست و از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز
روایح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانی از شمائم آن
مشکین ست همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الهی تازه و صفیر
عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون ذلک النصر الا من عند الله
بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بتشغل افنا
و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند درینوقت که مقالید فتوح درخشان غازیان
ظفر نشان بفحوای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده از کشایش ابواب
مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سائر حصون و قلاع آن حدود
که هر یک در متانت و حصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردیده و داهندوستان که با نسیم بحر بی پایان
توام زاده از صفحای انجم در فلبند اندیشه بات و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسد یکه

۴۲

۴۳

لازم بنظر فان بمغز بیماشند و زنگ زدای ضمیر خورشید جوورا باسعدالله خان و بهادر خان و رستم خان و گنجعلی

و قلیچ خان و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالاکلام بقصد استرداد دار القرار

مزبور روانه گردانید و چون در حین ورود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنه مزبور حکم

باحتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا با سپاه خود مقرر فرمودیم که بیکی از ییلاقات

که در آنجا جمعیت مردم ایشان توانند نمود رفته به تسمین دواب و آراستگی اسباب جنگ اشتغال نمایند تا حین

جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه بست

گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد

داشت در بردن جر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل اهتمام

مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده

هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن

حیات آن تیره گوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه بار

دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان

در تحول و تبدل بود مضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین

در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول خواب بد مسکر دلپذیر تا آنکه سپاه نصرت

شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قوللر اقاسی بجمعیت و آراستگی که

خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کره زمین میسر نمیگردید و خورده بین از

ملاحظه آن سپاه تنگ از این ابیات مشغول بود **مثنوی** گرفته با اقبال

صاحبقران + زمین را سپاه آسمان را سنان + نه آن لشکر نیزه و تیر بود + جهان نیستانی

پر از شیر بود + بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که سرانجام باشی

و نظر علیخان سر گروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعی

از سپاه تابع بنای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده باموال و اسباب رعایا

و فقرا دست درازی نموده باشند و بقصد آبادیها ملاط الشان تقصیر نمایند و بقرب

کالفراش آنها ای مانند پروانه های پراگنده شده ۱۲

قورچی باشی در ترکی یعنی سردار مردم با سلاح ۱۲

قوللر آقاسی سردار غلامان و این لفظ ترکیست ۱۲

آنجاقان مشارالیه و نظرعلیخان من بعد با جمعی از غازیان ظفر توامان نفر نموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده
در حوالی کرشنک با نجف خان و اله قلیخان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین دار در رفته
با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار القوم
با خراب و ویران نمود و قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف در آن ندیده سالک طریق هزیمت
گردید و امیر آخور باشی و نظرعلیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوشخنان از دنبال و خان با وجولان
یسار و قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه
جمعی از مبارزان دشمن شکار و مردان سر زار علانیه بار دو و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن
قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ
زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که
بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر
نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران مرد افکن
که روز هیجا را بوصل شاهدان رعنا ترجیح میدهند دست جرات از آستین جلادت برآورده بر آن قوم
بی وجود حمله آور گردیدند و بمفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض
فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان
و قلیچ خان و سایر خوانین آنگروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورد
ببال عجز و اضطرار در پرواز آمده هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند
اورنگ زیب از ملاحظه آنحال در غرقاب اندیشه شآمت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی جز از
شیوه ستوده هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و
خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم
شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع
گردد سجدات شکر تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گرداند رقمیکه بدولتخان

در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات بوجه جهر ...

۴۵

درنگ هستی بخته و الیل و نهار در دو برین حصار استوار آویخته نقش ابواب مغلقه این حصار را ابدست

کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فصیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار

او گذاشته اند چنانچه گشایش دریچه ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بر صدق

این معنی شاهدیست روشن و برتافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر

برین مدعا دلیلیست مبرهن لله الحمد والمنه که این مفتاح جهانگشائی از آبای عظام و اسلاف کرام

دست بدست نواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بابیاری

سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال و نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره

بخت ظفر فرجام ما باد و دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود

نیروی سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا نهمت معلای ما بمقتضا

عدالت کامله و مروت شامله بران مصروفست که مور ضعیفی بغفلت پی سپر مراکب سواکب جنود

نامحدود نشده نخست بر سحات زلال نصائح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را بسرمایه انتباه

و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر کسیکه از

نمائی دیده بیدار خود را باین مامن جهانبانان رساند از تصادم خلل و تعرض خواری و زلزل مصون

و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلای

اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان را زبان عیش و سرور ظلم اندوز

را ظلمت شده دیجور است و امان اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا در حینیکه ابواب دولت و اعلام

فتح و نصرت بدین صوب در حرکت میباید تیره روزان بسته را که کواکب اقبال شان از ظلمات جهل مغرب

در محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و

نصرت آگاهی فرمودیم و انگر تو خذلان پرده متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیده آگاهی

و قفل زبان عجز اندودی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول

ننمودند تا آنکه بمقتضای داس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم

آن بنیان و افتادن و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم

چنانچه حال حکم والا و فرمان معلی گزیکی از محصورین و مقهورین بدست مشرو گما تقریر

بنیاد ابواب انحصار تو بر تو مقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر
بر آن قوم پیشتر پادر از گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بی امان و بنیان کاخ جرأت
و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار روانداز از شیوه ایمن و میان الا
و سلسله معلی ست اقتفا بآثار اسلافنا الکرام بر ذمه همت عین فرض و فرض عین میدانیم که
آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم اگر گوش
هوش با صغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کارش بیورشش منجر گشته عساکر
منصوره بفحوای آن جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج باره قلعه و حصار نمایند از در راه اطاعت
و انقیاد درآید باز از اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف
مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پروا از معارج
سعادت جاوید در نظر داشته باشند تفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه
آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لحقه بشمول عنایات خسروانه
فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر سکان آگاهان دانش منش و درست اندیشان نیکو روش
ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را از گشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام
را بطره مفتول شاهان چین و تتار و رایحه دمار دشمن را از نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا
وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بخیال دور اندیشان تعبیه
احاطه تعداد آن بدستیار اعداد لاتناهی متعذر است و معدودی چند که معاضدت ایشان در داشته
این جا ردیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا است
و شهره فتح قلعه مبارکه ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از
ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بسامع پیر و جوان
رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که میانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند
در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و سوزش سیلاب بهار دم
مساهمت و لاف مساوات میزنند پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون

۴۶

عنایت الهی این مشت گل نیروی آتش دستی دخانه برانداز جرات شرار غازیان نصرت شعار
که یکی نقد جان بر کف نهر صید قربان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را
از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج خروج اخضر دردوران ست از هم ریخته
در پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقینکه طرفین
اطاعت و عصیان و توقع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده و بروشنائی شمع خرد خود را
بامن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأو
بأسنا تحمل عجز و استغاثه بی ثمر و نفعی ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود رقمی

که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت
پادشاهان والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم است
که رعایت احوال رعایا و زیر دستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان
نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و
راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر متر ددین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال
کسب معاش و سرانجام اسباب تعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان
ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سرشت که در لباس آدمیت و مردمی پایمال شنیعه کژدمی قیام
مینمایند و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خریدار که سررشته شیرازه رفاهیت
سکان هر دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین و زفته فرمانفرمای جانبین که حدیقه
پیرایان حال خلایق و چمن آرایان رضای خلق و خالق اند واجب و لازم است که اگر با سخود رائی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض حدیقه بهاره مصالحه سر بالا کشد باره آمده شد
حیراندیشان آن خار بن افکنده و آن نخل جفا از ریشه بر کنده گردد و مبین این مدعا و ما حصل
این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات
ممالک محروسه ما از منهاج مستقیم سلوک بیرون نهاده نسبت بر رعایا و متردد
و منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن ماجوج صفتان

که در هدم سد سکندری مصالحه دو طرفین سعی نمایند فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشان را عرضه یغما و مال ایشان را بهبا منثور نموده و بدین یکشیوه ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد ست و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه آن مفسد بداختر تنبیه نیافته بکرار ارتکاب این امر نماید مظنه است که مؤدی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود مناسب شیمه خیراندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رهگذر بعد مدتی انجا ذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی جهت تنبیه آن ابلیس تلبیس ثعالب خدیعت انجام این امر در مدت متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت والا آن طایفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که جهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپه آرای هستی و بود بیچاپکدستی صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار را از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سپاه شب را بتحلی نماگلهای کواکب ثابت و سیاره مزین ست طوایف لاله و گل که پیادگان سرجلو بهار رنگ فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر ست چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفرضات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ جنت نشانست مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربگیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه هیجا و زمان مقابله اعدا که مردان را فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار مآرب ست از هم ممتاز باشد بنا بر آن شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات مبینات فتح و نصرت پست تبات آن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

۴۹

رقمیکه به میرزا مقیم کتابدار در الحجیکری هندوستان

شده امر امیرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه والوف نوازشات

بادشاهانه عز افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از انجا که نوبارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات

سعادت لم یزلی از بدو و طالع نیر جهانبانی و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی حسب الهام

ابد فروغ ابد دولت والا را از پرتو انوار مشکوة فیها مصباح برافروخته و قلوب اعادی

خفاش طبیعت را پروانه وار بآتش بی امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب

کامیابی و عشرت اندوزی به مفاتیح مانعی برروی منتسبان این دولت والا باز و دست

اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت باثمار حدائق مطالب و مآرب دراز میباشد

و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان مازندران

بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان امتیاز نهاده

ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار دارد عنان تاب عزیمت والا گشته فضای این حدیقه

همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار گردیده

چون اثر یارنجیکه از مواقف مراسم بندگی از خدمت والا و درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل بر

کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه

فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بیضا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام عد

سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت به زودی رخصت انصراف

حاصل نموده روانه می شده باشد فبها و الا اخبار صحت مزاج و حقائق سامی و دوستکامی

جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را تفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید

و در حین مرخص شدن بپادشاه والاجاه مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل

ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده

تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف

مقرون شناسد

رقم سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله

چون قابلیت مواد جهد و لوا استعداد او را در حیف ابار انظار و تربیت و جذب فواحد عوائد

عنایت خاصیتی است که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در شاخ رنگین قیمت لعل و یاقوت از صلب خارا
سنگین می نماید و همین نعمتیست که انسان را از زمره امکان بمعشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و
مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضه درایتش میسازد و نقد قابلیت گوهر شناسیست در گره
قطره باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین نهانیاست که طراز نده پیرایه وجود در انتظار
نشسته در کارخانه امکان تأثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تاریست بی پود و خیال الوان
رفیع الارکان بی نیک بر بدیه روان سودائیست بیسود اگر آئینه قابلیت نباشد صورتی مقبول طبع جلوه ظهور
نمینماید و اگر مرآت آگاهی واسطه نگردد حسن وقوع شمائل نقاب حجاب از چهره ظهور نمیگشاید نسیم نور را
از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر نیست و عینک را از میمن صفای طینت رتبه
تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش
آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای اَلنّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ بعضی از بندگان را لعلت قابلیت مواد و حصول استعداد در رتبه والای
قرب سرفراز میسازد و پایه قدرش را از اکفا و امثال می افرازد و مصداق این کلام مصدق
این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران
گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار
مرحمت بیشتر از پیشتر نماید و یکی از جواهر امور کلیه که بکاوش اندیشه آن اخلاص کیش از
معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردیده معادن طلا و نقره ملک ایرانست
که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار بی عنقا و تالی وجود کیمیا می بود و صورت
وقوع آن در آئینه احتمال نیز بدشواری چهره مینمود در عهد وزارت و ایام کفایت شعار آن مومی الیه بسعی بجای
اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد و در روم تا دمنه
فرهنگ رسید و باز اهتمامی این خدمت بسگالی و درست خیالی مومی الیه را مجدداً منظور انظار
احسان الطاف بیپایان فرمودیم **رقیمیکه درباب طلب مولانا**
محمد محسن کاشی نوشته شده آنکه مولانا محمد محسن بعنایت بیکران
خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر هر جزئی باز این انعام منعم و جوب تیان تمهید در

۵۰

۵۱

درخور اکرام بلکه مرام میباشد چنانچه هر جزوی از اجزاء موجودات و هر فردی از افراد کائنات مرآت
تماشای مشاهد این مدعا و حجت واضح این معنی مثبت از حد و دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب
روشن است که سرگرم این آرزو و از ذکر مدام دریا پیداست که سررشته این جست و جوست و از
هر زبر گردی که از درگاه عنایت کریم مطلق باعطای گوهر گرانبهای مذهب حق ائمه اثنا عشر
فرمانروائی انواع بشر که عمده عطایا و زبده مزایای بخشنده عطیاتست اختصاص یافته باشند
رعایت این معنی بیشتر از دیگران لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا
و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الاداء بوده باشند بر واقفان رموز عرفان و عارجان
معارج ایقان نیز در مذهب بیداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض است که
معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند و لله الحمد و المنه
که نواب کامیاب همایون را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اهتزاز بهارستان جاه و جلال پیوسته
معاونت و تایید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان اعاظم امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر
اصابت اثر میباشد و درین وقت که تقویت امر اهم و استیصال انکام سولف ایام رحجان از مطمح نظر
دم بر کوز خاطر معلی آنست که گماهی نماز جماعت که در حقیقت ادای این واجبی است بشهادت عدل مومنین است
قیام نماید میباید که چون بر مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدواری روانه درگاه جهان
پناه شده تقدیم این امر شریف که در حقیقت استرضای درمانده ای عبودیت و معیشت عمده عبادات
و خلاصه طاعات داند

رقیمه که جهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

آنکه بخشاننده پیرایه وجود و کسوت پوش آشفتگان بزم شهود که فلک را از لباس
اطلس در بر و خورشید را تاج فروغ بر سر بست بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد
کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود
نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان موفور
انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشن است گردیده همگی فراخور سرمایه که از
انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و پی آرام این جستجو بند خورشید را
نعل در آتش که لعل را در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشانده و ابر را از بهار یرا

پای تردد از قطره زدن ابلهه دارست که عریانان تنان اغصان اشجار را بخلاع زنگارنگ نوروزی رساند و
ظهور انیعنی و حصول انید عوی در باد شاهان نشان و خسروان نافذ فرمان که از ظل حضرت پروردگار رو افتاب
فلک اعتبار اند از سایر افراد کائنات بیشتر تواند بود که ظلال مراحمات اشخاص را بر قدر و پایه را
متابعت ذات کار است محتم و چنانچه قابلیت مواد و رسائی استعداد و مستفیض از عنایات ابدا فیاض
میباشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان گیتی ستان گردد و لهذا بنابر
اخلاص و بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی تتمه اعتنایات شاهانه
و شمه از الطاف پادشاهانه شامل حال فرخنده مال مشارالیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مواجب
پنج دست از البواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشارالیه شفقت
و مرحمت فرموده بودیم بدستور وزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این
عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات
همساله واصل ساخته در عهده شناسند رقمی که جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم
نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری یعنی
بادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان در قدر اول فلک لالی
و برتری و ماه زاید النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری است در دیده رصد بندان فلک دانش
و مجسطی گشایان بینش خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان بخشیده و چنانچه افتاب جهانتاب صدر
نشینان مکامن الکامن بوستانی و زایچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با نواب مختلفه
و پیرایه های شکفته الفواتح انگشت نمای شاخسار و صاحب ابتیاز دار الاشتهار قلم و نوبهار میسازد
بر ذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که خبر باشال دیده اخلاص و
بندگی را اضطرار ارتفاع آفتاب جهانتاب جود و افر الجود نواب همایون ما نموده باشند نمایم
لهذا درینوقت بنابر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب
پوشیده در روز تحویل با افادت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم رقم
سیورغال طبیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات معالج ابدان امراض
و ضمیمات که آورده دست آفرین انواع حیوان و عروق و افتقاد ... و اعصاب

52

بصاحب دریافت و حصه شناخت و راست و شناخت بکلیم و کاست از روزینه بخصوص

دولت ... سلطنت را بامان حسن تدبیر نواب همایون ما داده و بنا بی صلاح فراخ فاسد

آبا ... دولت ... فرمودیم ... حواله و مذکور ضمیر معلا است که جمیع ملکه

کمال ... عهد ... بندگی اباواجداد نموده باشند مشمول عواطف شاهانه

... خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد **دیباچه رقم**

تخصیصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین ... که مجمع البحرین مروت و سخاوت و جامع ...

... پیوسته در بحر ... دریای ... انتهای ... جویای گوهر مقصود که

عبارت از تحصیل رضای ... باشد و نیل این مرام و اختطاف این کام مشروط

... است که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و

... بندگی ایشان به محک امتحان و قبول رسیده باشد تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان

رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم **دیباچه**

رقمی چون آب و هوای ریاض دولت والا و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست

که دوحه خدمت در و بار و نهال بندگی ثمر و سایه گسترده خارسان را کام مطلب

از اثمار آن شیرین و حدیقه طراز ... طراوت ... از بار و ... رنگین باشد لهذا

از ابتدای ... فلان خدمت فلان امر ... فرمودیم **دیباچه رقمیکه جهت**

القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر ... ضمیر ... خوانندگان نقوش ... این ... پوشیده نیست که

... از ... داستن ... انداز کار ... دیده و ... صنعت گری نیست

چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین ذیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت دنیا

ابره و آستر دار مخصوص ... کاران کارگاه تدبیر و کارکنان کارخانه تقدیر است

همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار

خاص ... دیده والای شهریاران رفیع مقدار ... باشد لله الحمد و المنه که از بد و خاوس

برادرنگ بلند ... و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوه ستوده

۵۳

منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملتزمان لب اطاعت بر فسراخور مراتب بخلاع کرامایه امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریف گرانمایه بهرور زمان حسن انطرف دوران آنکه دسترس مساعی نسبت بهم نمیل و ذکر جمیل ست لهذا درین وقت بنابر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله محمد بیگ با تقابه لباس القاب عالی جاه سمی الیه را که چسپان قامت قابلیت اوست طراز نظر از تخلص اشتباه عمده مقربان درگاه فرمودیم مستوفیان صدار ارقام و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنها ثبت و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصئون دانند

دیباچه رقمی میرزای وحید الزمانی نوشته

آنکه چون منهل عذب عنایت و شفقت و چشمه بهار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول مآرب و سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است و بیو زلال آمال را اجله صمدان ازین مادر معین در نشو و نما و عروق و اغصان آن از شرب این زلال کوثر مثال زمین بیما و آسمان سا میباشد لهذا رشحی ازین بحر بیپایان و قطره از باران این سحاب نیسان صرف مزرعه امید فلان گردید

از تاریخ فلان دیباچه رقمی

آنکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که انسان مبین را در مشیمه منشی رموز حوان عوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور نظر را در بیضه بیضی و قفص شکل قوت آسمان پرواز نیروی عرش تازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع بحیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار صورت القیام و انتظام بخشیده درین کارگاه قدرت و کارخانه حکمت مانند او تار یکه بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب محکم گفته است قماش الامی و ارائی و ملک آرای از رشته احسان سلاطین و پیشان و تار احتیاج بند گان صورت القیام یافته دل را که پادشاه کشور بدن و فرمانفرمای معموره تن ست اگر نسبت فیض با جزای اعضای فرق و قدم یکسان نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد از رعیت انبار لشکر بیگانه امراض و علل معطل میگردد و اگر قوت ... را مناس که فراش

۵۴

و ملتمس ای سلطان دلست دست از کار کشید معاملات تعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروا

اقالیم صورت که طلوع فایق معنی پرورده اند همواره کمر سعی بر تحسین بندگان صافی نهاد و اخلاص‌مندان درست

اعتقاد کوشش میفرمایند ولله الحمد که ذات همایون از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته

منظور نظر معنی آنست که هر یک از بندگان فراخور قابلیت خود و کسب استعداد از

آفتاب احسان و سحاب امتنان استفاضت و استفاضه نمایند لهذا فلان را بزیور احسان سربلند

دیباچه رقعی نوشته

آنکه خسروان ذیشان و رموزخوانان لوح امکان که در دبستان و

عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا بمنصب خلیفگی سرفرازند بفحوای صدق نمای مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ازین کتاب سماوی رموز استار اسرار میخوانند و غوامض مشکلات

را بوجه حسبی میدانند چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری و هر آنچه حضور

معلومات در دیده تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدالت بعدل ربح و منبسط بودن

آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و الطاف شاهان نظر بهمه کاملان

و بندگان نیز عام میباشد و از اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت است ظاهر میگردد که

ریاست عامه نیروی ضعیف‌نوازی تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری

بریکقرار است بیقراری پرستاران مسبوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که نشست

خوانای این صحیفه قدر است پیوستگی دست امید واران بدامن دولت سلاطین مفهوم

ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرؤس هویدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد انفاس و جهود

پرورش احوال خدمت سگالان مرایای ضمائر خسروان هویداست ولله الحمد والمنه که از بدو

جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده عظمت و اجلال همگی همت والا نهمت

مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان اشتباه عموماً و باریافتگان بزم قرب

خصوص خصوصاً از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره‌مند گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه

درباره فلان تعین فرمودیم

دیباچه رقیمه جهت وزارت تشخصی نوشته

آنکه از روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود ذی شیحان لقیام بندگی و

سجود از جان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طلوع بندگی طوق اطاعت بر گردن

۵۵

دارند عادت عدالت عادل مطلق بران نحو جریان یافته که افراد متکثره الناس را برشته اطاعت
پادشاهان عظیم الشان که شیرازه اتحاد [illegible] مستعد [illegible]
نزدیک گرداند لهذا بر ذمت همت پادشاهان [illegible] الاعتقاد که [illegible] مذکور شود
کامل الصفات لازم که بجهت حرمات [illegible] انتقال ممالک محروسه [illegible]
که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی کاردانی
ایشان منتظم و شمل جمعیت ایشان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال
فلان الفصیح و لایح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده **دیباچه رقمی**
چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعه
اسطقسات و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده و وجود پادشاهان رفیع المکان
نادر مزاج این ارکان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط اجزای ابدان
است مقرر داشته [illegible] این پیشکاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را منتظم و شمل
وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه فتیله حرارت غریزی که مدبر امور بدن و طبیب این معموره
تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل مستثنی باشد همچنین رعایت مراقبت جمعی از ارباب
کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و فضیلت گشته و باندان طبیعت و مزاج
و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس بلکه عموم
ناس آتیه بر ذمت همت قدرشناس واجب و لازم و فرض و متحتم است **دیباچه رقمی**
فلان بداند که چون هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از
عطیات خالق ارض و سما از برای خاص میباشد که بدو لطف ایشان بدان از عهده
شکرگزاری برآمدن برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت
از آنست که به موجب محامد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای ماعین محامد
خالق ظروف و ظروف از این جدول صوت و حرف چمن عبودیت را سرسبز و سیراب داشته و
شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بوزیدن [illegible] درهم و دینار در دامان حوایج از
خاک مذلت بر دارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت والا سلطنت جهانبانی [illegible]

۵۶

٥٧

...سیانی است که همه اوقات ... و ضعیفان و فقرا ... و از

...ده در ... بیداری ... استغال نمایند بخور عایا را قدرت آن

...ست که ... بواسطه ... بلاد ممالک محروسه باشند

... رسانید ... عدالت ... توانند ... لهذا بنا بر سهولت ...

...ان امر اهم مقرر فرمودیم

رقمیکه جهت اجرای آب و سیورغال

... بیگ اعتماد الدوله نوشته

دهقان کشت زار وجود کائنات ... غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال ... بار ... ثمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث ... ران حدائق سفید و سیاه است چراغی در راه تفکر ... افروخته و جهانبانان ... راه و رسم آبادی آموخته که باحیای ... عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس عیسی است ... جلال ... و هم ذخائر مثوبات اخروی اند ورزند و از انجا که احتیاج عذا افراد انسان بل انواع حیوان ... را با انسان اشتراک حاصل و اقدام برین امر حمایت شحنه عدالت سلاطین با تمکین متکلست در حقیقت ... اشتغال ... بوده حراست اقلیم وجود هر ذی حیاتی از آفت و بلیه بر عدالت ... موقوع ... است و چنانچه مشتغلان این شغل جمیل را در القای ذکر جمیل خسروان گردون ... توامان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت پادشاهان والا شان نیز واجب و لازم است که در مقام پاداش در آمده تلافی این نیکو بندگی بر وجه احسن نمایند بتخصیص در صورتیکه حسن خدمت و صداقت نیت موروثی و مکتسبی نیز علاوه آن شده باشد

رقمیکه جهت وزارت مرحوم میرزا مهدی نوشته

وزیر دیوان ازل آنشان ابن بیان ... ان فی ذلک لآیات ... حضرت ... صاحب ... و دفتر وجود را با فراد ... ترتیب ترتیب ... منصب والای جهانبانی را طغرای ... فرموده

... بنام نامی ...

فرخ فال جمال آن ثوابان اخلاص نگهبان و کارداران ایشان از جمعی انست که معطوف و مصروف علیا زیب جملگی و حالا

حسان لطف و اقوال و امثال خصال فضل و حلی کمال دانش برای عصر تعریف

ممتاز ساخته مناصب و مراتب حمیده ارتقا و اعتلا و مهر نمیقال حضور جلیل سیادت و اقبال پناه

نجابت و عظمت و اجلال دستگاه فادی ... حقایق و معارف آگاه عالیجاه السادات العظام و سلاله

الائمة الکرام اعتماد الدولة العالیة العلیة الخاقانیة سمیا للسیادة والوزارة والنجابة والنقابة والافادة والفضیلة والا

میرزا معمدی که در خاطر گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت اعلام علوم عقلیه و نقلیه و نهال طبع او بانوار کمالات

صوری و معنوی از ابتدای ایشان و نیل منصب جلیل القدر رفیع الشان و امرا الای منیع الارکان وزارت دیوان

... من حیث الاستقلال و الانفراد باسم او حق القرار و تبکات جمیع ما یتعلق لهذا الامر مدتی بوده که در وجه محمد بیک

ان اعلی تقریر بود سیادت و وزارت و اقبال پناه عالیجاه الیه شفقت ... میکنی ... بامر مزبور

اقدام نماید ... کرام لوای اعلی ... در دفاتر خلود ثبت نموده رسوم

... عالیجاه الیه ... اسناد و توشیحات دیوانی و آنچه رتق و فتق آن بعهد زیر

دیوان اعلی تعلق دارد بمهر عالیجاه معزی الیه که سرآینه مقرون بصلاح دولت ابد مقرون خواهد بود ... برون روند

و در عهده شناسند رقمیکه بمیر جمله نوشته شد آنکه سیادت و ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه معدلت و نصفت

انتباه عمدة السادات و النجباء الکرام نظاما للسیادة والنجابة والدیانة والمعدلة میر جمله خانه دل اخلاص منزل

پیوسته بضیای آفتاب بدیع الاشراق عنایت اقبال پادشاهانه که در وسط السماء ترا ید و ترقی نشر فروغ

مینماید روشن و حدیقه بندگی بچهچهی از رشحات سحاب زلال الطاف پادشاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت

مایه بر میدارد گلشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون که در این وقت با رسال آن خود را

در سلک باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر ... منسلک گردانیده بود بنظر کیمیا اثر

رسیده خدمات آن قرین ... الحمد ... ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انتظار درگاه والا و ضمیر منیر

خورشید ... بود مستنیر بانوار ملاحظه و مستضئ بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی

دثار و کافه فرق ناجیه اثنی عشریه را مراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای ان الامر

مرهونه ... و فا ... ... بود چون خلوص و صفای ... سلاطین صداقت آیین

... ان جلالت ... مذهب ... شیعه ...

از شرح و بیان مستغنی است اراده حامد و لاطیف معالی متعلق بدان میباشد که صیت این انحا و نوع امیلاتی تازه مانند آوازه گشته

ارتسام و... دوستی عزت ... از... طالبت وای منسوبان این سلسله علیه ... گردد

تبلیغ ... در عهد ... مقرب الحضرة العلیه العالیه ... قدیم مرزا ابراهیم کتابدار شده و مقرب الحضرت

... علیه تا حین عهد و از ... جلی الشان اجب الاذعان معروض ... که بعد از این ... دیده و چون

آن سیادت ایالت پناه شائسته آنست که از آستان فلک بنیان بهر خدمت ... قرآن سرفراز گردد دنیا

که ساعد ... مقرب الحضرت مزبور در محل اظهار و علایان اینه ... شنیده اگر چه دو رنامه والا

و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام مرام لازم باشد ... عرض رسانند که ... بدان جهة

امر فرمائیم بندگان منسوبان نیز دولت ابد مدت و از آن ... بتقدیم رسانند خلوص بندگی ... را ...

شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمت ما و بندگی خود را بیشتر از پیشتر منصه ظهور ... مطالب ... خود را

که زیور قبول و حصول متجلی گردد در رقیمه که به اوتاق سلطان ... قزلباش ... مرقوم ... شده

ایلچیگری هند نوشته اکه امارت پناه بود اوتاق سلطان بعنایت ... مقرب ... پناه

پادشاهانه مفتخر و سرفراز و ممتاز بوده باد که بطیفه که در نیوقت مصحوب رفعت و معالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان

و آستان خلایق امیدگاه شاهنشاهی خوشنودی از اطفال پادشاه الاجا گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود در زمانیکه گلهای

کامجوئی و کامرانی در بوستان ... ریزش سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار ... و ... عیش و عشرت

... در ... و ... اطراف در دربار جاه و جلال عرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت شمایل مانند ساغر

بخدمت در دوران ... کیمیا اثر رسید برگ بار که بدفعات رسالیافته بود ... بهار دار الخلد

بزم ارم نشان سر سبز و ریان گردید بنابر عنایت شاهانه در باره آن غلام زاده تشریف فاخره پوشیده مصحوب رفعت و جا

پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه جاه الاه کامیاب الک قاتان برمراعات

یکجهتی و یگانگی تمهید فرموده اند که بعاقبت ... سال ... بوستان ... آوری شگفته خندان با آئینه ... از ...

بوستان سرا خاطر همایون شد چون از طرفین ... یکبادی ... مهد ... فرق ... یگانگی ... آنچه از آثار ... و

مخصصه ... خاطر والا آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار رسیده اطلاع بوده باشد ... امداد همت

بندگان درگاه گردون ... بارسال آن ... عریضه ... خورشید آثار اعلیحضرت پادشاه گردون

... ایالت ... شوکت پناه فاضل خان ... ...

٥٩

... طاهر ... که در ... [illegible]

بعرض ... شده استدعای رخصت جمعی ... و چون در ... اکثر ...

ثقات رافع و حول ... شاید شمول ... اجابت قبول ... شمول ... که بحمد الله تعالی

... از ... رفته ... شما ... گشته است ...

عرض ... مطاع لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام

ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده او را در کمال رفاه حال با تفاق عیال

با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه

از ... العلا ... دیرین از ... ترئین ... از مجلس خلد آئین ... مباین ...

... فتوحات بی پایان قرین اولیای دولت قاهره شده آن فدوی خالص

... شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد

... صفت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و جلالت

اکتناه عالیجاه عمدة الولاة العظام المنتجبه نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای

ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان

فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال ... آن ... گردون

بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور ... سطوت آن سلطان

ظفر توامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه جنگجو و تشابک اشجار و آجام

و تضایق ممر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی سلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران

پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی او منقطع و منقلع نشده

بود در زمان دارائی و جهانبانی نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق سالک

طریق استکبار و اقتدار بوده در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون از سپاه نصرت پناه منکوب

و مخذول گشته بانواع حیل ... و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس متشبث میبود در ...

اوقات برهنمونی قائد ... استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی درآمد

... دامان ... بندگان آستان ...

احراز سعادت بندگی می باید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت آثار ذات
ستوده صفات کامل الصفات اعلیحضرت بادشاه والاجاه ستاره سپاه میباشد و آن خلاصه نژاد
نیز مدتیست که از شرف خدمت درگاه خلائق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده میخواهند رو در قبلهٔ اشرف آر
انصاف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد **دیباچه رقمی از نگا**
ارزنده رتبه دستور دیوان تمکین فلک مشیر امور دولت روز افزون منشور فرمانفرمای نواب همایون را طغرای
غرای جهانبانی موشح ساخته و منفرده نویسی دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجویی را که جمع آن عمر دوام
و خیر جم العیش مدام است باسم بر داخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که جمعی از بندگان
که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکوخدمتی مطرز باشد از اکفا و امثال آن برگزیده
بین الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم مصداق انفعال صورت
احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان **رقمی که جهت مرسوم خود نوشته**
چون ارض طینه غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیت ... آمال امید غلا
و بندگان وران خاک مراد برشحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند میگردد لهذا
شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال کمترین غلامان آستان دولت نشان مجلس...
مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در باب تفنگچی**
اقاسی گری یوداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر همایون و علامت
درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که جهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضرور
جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده با حسن وجه در آستان ملک پاسبان درگاه خلائق
پناه بخدمات احمدیه و مناصب بلند سرافراز باشند تعین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و ...
عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلا
دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته
چون ارزنده رتبه دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان ... جهانگشای نواب همایون
مار الطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که
مستحقان نعمت و ... انعام ... عدالت شامله نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب

شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ضعفا کشیده بساط ظلم و جور

از صفحه روزگار نوردیده باشد و پیشرفت این امر و سرانجام وقوع این مهم موقوف بتعیین شخصی است که

بصفت شعور و تمیز و دارسیدگی متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است که از آنجا

که بسابا صلاحیت انجام خدمات مرقوم از رو جنبات کاردانی او واضح و لائح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت

پادشاهانه شامل و کافل آمال و آمانی و آمال رفعت و اقبال پناه مرقوم فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در**

صدارت میرزا مهدی بیگ آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر

آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف

صافی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این امر موقوف

بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بکف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت

دین داری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است

دیباچه رقمی سردار علی بیگ آنکه لشکرآرای پایه یار شهود و حافظ ثغور کشور وجود

که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بمیمن محافظتش از دست انداز و تاراج گران فنا مصون و محروس

است هر روز که زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون باگذاشته مکنون خاطر

والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت

ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که

بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در هر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بنظم

احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلان است **دیباچه رقمی**

آقاسی باشیگری آنکه برای کسیکه در بستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم ابر مطیر

احسان در چهار فصل سرسبز و ریان است توقف دارد چندین از گلهای کام اثمار الوان مرام پیوسته آماده و مهیا میباشد

و از خوب و خشک میوه حصول مطالب مترشح خبر شنیدن این حدیقه خلد عنوان را وقت خوش که هر برگی از آئینه

تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم با گوره مطالب از شاخسار آمال

می چینند بنا بر این خردمندان را نشو پژوه پوشیدن نیست که کسی که ... اکه ... پرورده

62

این گلستان باشد اسباب حصول تا غایت حاصلست لهذا بنابر قدامت خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب همایون بابر فلان

رقمیکه میرزا صدر الدین محمد مستوفی الممالک نوشته

آنکه از روزیکه مستوفی دیوان قضا توقیع الملک تمن نشان فرمانفرمای انام را در مفرده خلود دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون باب جمع نموده و ترویج احوال کافه برایا را بجوایز افضال و انعام حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان را که بزیور راستی و راست قلمی محلی بوده خدمت ایشان را اباً عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال اقران ممتاز و سرفراز فرمائیم لهذا

دیباچه رقمی

آنکه ناظم رقعه رفیعه شرع شد و منظور آثار ایاد عباد از روزیکه سر رشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون باز گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که بمقتضای ان اخری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیله از سلاله خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران ممتاز و سرفراز فرمائیم

دیباچه جمشید خان قولار آقاسی

آنکه ظلیت حضرت آفریدگار و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سر رشته مهام غلامان و شیرازه امور بندگان بسبب تعیین جمعی از یکجهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع بوده در نیوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان

دیباچه رقمی باغور لوخان ایشک آقاسی

آنکه چون از روزیکه سحاب سطیر عالمگیر سلطنت و الاگهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد پیوند از افق جهانگشائی و جهانداری مهر گستر و تابان گشت از ریزش این ابر گوهربار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان میباشد و سلسله جلیله بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد

٦٣

حوصلهٔ خشک اشجار کام چیده اند و در ظل ظلیل المفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا ابنا برحسن خدمات و صدق بندگی آبا و اجداد فلان

دیباجه رقمی بزمان سلطان حاکم بحرین

از روز یکه گوهر آبدار خلافت و بختیاری و درّ افتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش در مشیمهٔ سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فرماندهی نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشانرا منظور انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و سداد اتصاف داشته باشند در قبضهٔ کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا

دیباجه رقمی

چون ذات کامل الصفات نواب همایون ما که بسبب جلوس مسند والای شاهنشاهی بمقتضای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین فرمان روا امتیاز تمام دارد و بمقتضای آنمعنی گوهر قابلیت خانه زادان صافی خلوص نیت و صفای طویت را الفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آمیگردانند که خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند نمود و صور افسام از آئینهٔ احوال فلان صلح و جو و پیدائی بود دارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انواع عنایات گردیده مرتبهٔ منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا

دیباجه رقمی در نظارت بقعه نجف

از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانهٔ امکان منظور جهان و جهانبانان اعنی جناب مقدس حضرت حمان گلشن وسیع الفضای ایران را که خیر البقاع لقب دارد و گل همیشه بهار باهیجهٔ لوای اقبال نواب همایون با بهاء و ضیا کرامت فرموده همواره همت والا و جملگی نهمت معلی مصروف و معطوف بر آنست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه بمیمن معماری عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد لهذا

دیباجه رقمی در صدارت بنزرا الوصله

صدر ممالک صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی المأوی که ذرات کائنات بفروغ آفتاب جمالش بکشور مشهود روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گردانند بزلال کوثر مثال الهیت باصراحت قرآنی

ارض شوات قلوب اهل مردگان ادیان مختلفه بمضمون اَللّهُ اَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَحیا بِهِ الاَرض
بعد موتها احیا فرموده از جریان ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی سجالق قلوب ارباب عرفان گشوده
وحراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اعلام امکان بمقتضای حدیث انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از انجا
نواب کامیاب همایون ما نور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امر و زحراست و محافظت مدینه الاسلام
ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید
به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مسطح ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آنست
که دار الملک شریعت نور و دین مطهر از جهت انداز مخالفت و نافرمانی مصئون و محروس باشد و
تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال
وجود شان از آن روضه دار الشعب بوده از آب هوای شریعت پرور نشو و نما یافته آثار
کاردانی و حقیقت شناسی ایشان در این دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده جهت ضبط
قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداشناسی همگی اوقات خود را
وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صورت حال فلانست که بسی استحقاق
بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا بالا
که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته پرده های دیده بینا را جهت
پاکی چشم بسته آب تطهیر نموده و ابهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بسبب حکمت کامله
و مجمل علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده این نوع
گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش و نفخت
فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سالار
دلبستان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده و از نیست که خواقین
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته نوشدار وی عنایت کامله
سم المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص نشان دل جهد مبذول میدارند و
بحمد الله و المنه که نواب همایون ما از آغاز طلوع تا شیر خورشید دولت و تنفس انفاس عیسوی

خواص صبح سلطنت تابان اکبر عنایت ازالهٔ سموم هموم از قلوب خاص و عام بنمایند وازین قانون حکمت
بوستان بالاحظه ترنة للساعة الطاف و احسان سنیه بفرمایند لهذا دیباچه رقعهٔ جلوس
ثانی و تغییر لقب اسم شاهی آنکه فلان توجهات شاهانه سرفراز گشته بداند که چون
سنت سنیه طریقهٔ مرضیه سلاطین جم آیین این سلسله آن بوده که در حین جلوس اورنگ سلطنت الاولیا
برجا بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس نام
نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان سا
مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب به برج حمل تحویل نموده ابواب شگفتگی و انبساط بر روی
خلوت نشینان اکنان و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوان است
و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اشجار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق
بروز و ظهور گذارند جلوه ظهور نموده پیرایهٔ نام نامی الطراز سلیمانی نظر گردیده و روش مناسب
دو وجوه ذبان بیرایهٔ نام نامی زینت بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا بعهدهٔ اهتمام فلان
شد دیباچه که بر صور عبدالرحمن فارسی نوشته شد اصطرلاب دیدهٔ بینا که سبح
عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طائر آسمان پرواز نسرین و دام راه گیر ارتفاع نیرین است از
از غوغای صداهای گرخفی صورتهای این کاخ صورنگار که بنوای سبوح قدوس در رقص اند
در ثقبهٔ تواری حیرت خزیده و مزدک جهان نوروش که در میدان مسابقت عرش تاز
میباشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکار
ملکه بود از زادن یتیم مضمونیکه قابل تحریر صحیفهٔ ثناگستری تواند بود سترون و السن مقتل
و شهپر پرواز قفس زادگان ما فی البال بوده چون عضادهٔ اصطرلاب لگن شست فرس طبع جو
در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان منجمد و از خورشید و ماه عقل و خرد را در دبستان
جهل مرکب نمود گرم شتاب فرو ز عقل بلندخرام را بر فراز کرسی خیال باین دو ازدستی نجم و اقتدار از
چیدن گلهای ثنا که شایستهٔ سر سخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت و مردم دیده مقیاس
آسمان پیمای اندیشه چون ثقبهٔ لبنه محصور خواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم را مقام فرد
علت ذات الجنب از پهلو نشینی ذات الکرسی ماهل و ماکیان آسمان نشیمان دیباچهٔ انجم بلند پروازی از

صدای رعد طنطنهٔ عظمت و جلال تی اللهٔ انزال فانوس با ظلمت جوزا گوهر شب‌چراغ کم‌کیانی چون جنون روح گاه را
بازیچهٔ بی‌اعتباری روغندار را از شرم احتجاب بکار برده عنبرین جبین شبنم مانند عرق زیر رو ... و آنی ناخن شغرای
جمال لقوی خیال که قماش پای انداز بیانش گوی آفتاب تر زبان بال پریست چون جان رأس الغول
باسر گردانی همکجا ده مغز خرد که پرکار و در فن دقیقه‌یابی بر ربایندگان قصب السبق مسلم الثبوتی سوار است
در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون بتار سنگساران تنگ حوصله کاده است خورشید که
سر غرور پیش را از نشت کلاه اطلس گلدوز فلک تنگ بر جامهٔ زربفت فراخ دامن فروش
بطانه سطح ظاهر کرهٔ خاک بد قماش تنگ نشت ربع مسکون را بدیده سیر چشمی استغنا در قبضهٔ تصرف
اسکندر و دارا چون خشت قمار در دست قمار باز باخته می‌بیند و گلهای گلشن شهر را که از آن خود بست
بدامن افشانی بی‌نیازی از بار رخت بدست خواهش نمی‌چینند در مجلس بار رود در بار عرض نیاز گفتار
بجز آنکه سبین نورانی بر خاک مذلت مالد حرفی بر لبش نمی‌آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال
سر بالا کردن ندارد قهقهٔ خندهٔ صبح که در حقیقت صدای سفینهٔ مهرهٔ آفتاب گیهان نورد ست چون از دری
پنبهٔ اگنش از لب نمی‌آید و کف الخضیب ثریا بهر آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین نجم یمه در زد
سعی رنگین با خون گردد حنا از دست نمیگشاید تشنه گردون از شرم زیر حون
کاسب عمر اپیوسته در مهر برد و دوشیزگان کواعب انجم را که بالانشینان بزم بزرگی اند
حیرت ... شوق ازل چون مجمره سر در زیر دارد هرگاه زمینیان و آسمانیان را از
دهشت ... و اعجوبت سگالی و صعوبت راه حصول رخصت ضعیف نالی دست و دل از کار
رفته ... ول از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در خیال من قاصر بیان که در تجربه بدر
تحصیل کمال ملکوت تقی و انتقال قفل ابجد نوآموز نیم هنوز بر زبان ... طبع خام
والست از کرسی که عقد گوهر سخن میدارد و نه زبان مسلط که اقدام خومین خامه آن را میشمارد
چگونه ... ثنای خالق انس و جان براهیم بحفظ آنکه عروس سخن را البسه زر دوز تدبیر ... اسرار
... استعاره توام آراست در دبستان ... ستایی مرصع‌خوانی ... منطق چون وا
واد ابانی انکه آسمان ... دریای ... باقواه ... واحد و ... قلم ... و من
محیط بی انتها که موج ... لب ساحل نرسید فرسوده شناسست خوض ... باغت

67

خاتم رسل و مقصود کل اهل بیت اطهار آن سرور و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین وقاتل
المشرکین وقامع الکافرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین سل جویم و با قدام عجز و رنگ
راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رشد بنیاد مهندسان فلک دانش محسطی کشایان سواد بینش مخفی و مستور نماند
که چون بهجان جلیس آراسته عبد الرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سر المحکم بنای ارکان
و قصر مربع اساس آن حیجان بنابر اذعان پسندیدگان و پسند مشکل پسندان خلق تام مینماید و آب زندگانی
احیاء از رهاسار عدم مدلوش که برحریم خافلاک بسته بر می آید و گرهی که از کمر زند چشمه بدبن بکار می افتد
بناخن سیر شس که آویزه این شکل ست مبکشاید هشت بهشت که آنکه در آن محصور ست وقع صاحب
علین الکمال بشود و بعنان داری مشکل الاعنه اش توسن مراد چون اسپ خوش عنان بکام
هرکس میدود و ثمینانش پاسبان گنج مطالب کلمه دست نهده دارش حارس آن رب ست کشیدن
دامن وصل گران بها در کف گفه میزانش نهاده و سنبله اش بدهقان این کشت از خرمن خرمن
حاصل داده طالع مردمان را از و تاثیر نقش او تا حاصل نه با لشمه از تاثیرات این موثرات زنگ زبای از
چهره آئینه مراد زائل ست لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این القاع در سگالش این امر دامان
اجتهاد بر میان استوار طلب توفیق از محول اللیل و النهار مینماید که شاطکی این جیم و سن بانیکه بنحوه
دیده وران مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد انمد عاکشاید و هو میسر کل
مأمول و مزین کل مطلوب بزینة الحصول دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته
الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظاً وافراً و خلقه
جمیع ثابت ست برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار و آشنا
فی الاوطان الکرام تیسیر و الصحف مجاوراً و مسافراً و صیره
در وطنهای کبنا بها و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده و گردانید او را
منظور العیون الاعیان حین ما کان ناظراً و عینا
پسندیده برای چشمهای سرداران وقتیکه شد بیننده آن خط و بیگر گردانید
عباب تیاره متلاطماً و زاخراً او جب له من دیوان العطایا
دریای موج الخط را در حالیکه طپانچه زن و لبالب ست و واجب کرد برای آن خط از کچهری جود و بخشش

٦٩

مواجیده ومرشوما وانبت ورود موارد لسانینه وفاو نشوما

مثل ... دررو یانند گلهای ... آن مزه دار و بو دار

اذا تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایة القصوی واذا اسکت صمت و

هرگاه که کلام کرد کلام کرد ورسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد

من صمت نجا حرکات متحرکاته من انهت از العشق مخفیه

هرکه خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق پنهان

من عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس استاره

از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده های

الکحلیة محجوب من رؤیة ذوی الابصار حبذا من صامت افحم مصاقع

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموش که خاموش گرد بلیغهای

الخطباء بلسانه ناطقا وتبارک الله من ناطق عجز بسیره وتحجل من کان فی

خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویاست و زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود و ... دست و پاسفید آنکس که بود در

مضمار البیان سابقا علمه الله بالقلم عند کونه قاریا للایحا وما لا

میدان بیان پیشی کننده آموخت آنرا خدا به قلم وقت بودن خود خوانند و برای آفرینش انچه

یعلمه الا فاضل ورسم له من البیان ما قصر عن نیله باع ادراک الاواخر

نمیدانستند افاضل و نقش کرد برای آن از بیان انچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت متاخرین

والاوایل صار بریدا لاخدان ومخزنا لرموزات القرآن یسجد له

و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید و سجده میکنند برای او

انظار الابیة الجامحة وینزل له شوارد المعانی الطامحة سبحان الله

نظرهای ... کننده سرکش و فرود می آیند برای آن وحشیان معانی سرکش

... برکیسان یعنی ورغلطان را در حلقه صحبت وجوه زهره جنبیان ایوان نرد و نه

گلهای سرخ خالی ... ششری طلعتان را در حدقه چشم دیده و ران این رنگی بوسکه صورت

زرو درسکه خانه اعتبار از وتمام و لالی کلام سیاوی را از مرصع کاری اجسن نظام ست در

دار الضرب نفاذ فرمان تن بطعن و تشنیع سندان سپرده و انفاذ الفاظ و ادای کلمه شهادت

بسخت رویی پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردند و در بیابانی

و خرابه رقیمه شکسته بسته حاجتمندان خزیده هم در کوی غزلیات نوغزالان از و نزار و پاشکسته و هم در قطعات

قطعهای جریده دولتمندان مسند نسخ فرونی و تعلیق علاقه خودنمای درست نشسته طره آرامش را

جابه بر سر لعبتان فرنگستان مرغوله نوش را چون ماهی ذو النون جا در میان دریای زنگ سواد کشور علم

و محرمان شهرستان انانی باد معمور و رازهای نهان و آشکار در پرده ته نمائی او مشهور ست

در بوستان بیخبران فرقان بنفشه امش در لباس ریحان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف افلاطون

و ارسطو حکمت مبدأ و معاد آموخته در هنگام زادن ازبا در چون مسیح افصح سخن سر اگر دیده و

گوهرهای معانی شنیدنی را بی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیدن در باغ ادب صاحب منصب هزاری

عیشش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین ها دارنده و نادار بهم پیوسته اشکال

اربعه امهات اسطقسات از ضرب نتیجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده و بحروف نسبت

بستگانه بهی موسوم ست چون دایه مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی

پیوسته محرومانه بر در و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر ست ثانی اثنین الفاظ گردیده چون میوه های

ترش و شیرین مزه مر معانی مکروه و مرغوبش و چه دیده بینائی را چشم بند و جراحت دلرا سنجیده

و الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش چون گره بر گوشه ابروی خوبان دلخواه و خاطر پسند هم

در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پرده ستر لیل ظلمانی دوری نغمه مراتب دلهای

بسته را چون قفل ابجد از دکشاد و ابیات بیدرو بندش مخازن جواهر مراد منجمیان

حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده بنی آدم

اگر دوال دلالتش پشت خم نساختی عارجان معارج مضامین فرانی را صعود بر مصاعد ادراک

این مینمود و اگر دندانه سین کلید کشاد نگشتی کلید واز زبان گویندگان راه گفتگو بروی آشنا و

بیگانه نگشودی پیوند ایشان چون عهد دست اندیشان سررشته برهمی بسته و نقش

اگر بزر سرکه بیجا نشسته گاهی چون کاکل دلبران سرمشق شنیدن آه و زاری با خم چهره تابان

توبه نامه گناه است و مکتوبات سرلوح فرمانی قربانش نصرت تلاش گیتی فتحه

مقارن و سپاه سیاه پوش عباسی لوری معرکهٔ الف دیر پیرلرنه ناصر و معاون

نزدیک سیاه پوش عباسی او در معرکه الف از یک یک همه گرمند دگار

عیون عیناتی میدان سباقی طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار ایکه

چشمه ها حروف عین آن خط در میدان سبقت بگردن پیچیدن و سخر کردن لها مانند الف هزاران در زیر نقطه ها که یکصد و از صد هزار

با قلتمش و اجیاد جیادی تنگ اوساط اتحادی میم امتیازیله و اتمس

با استقرار و اطمینان دید و شد و دگر نهای اسپان آنخط که مثل باشند در میان انها آن میم امتیاز سفته شد وای نیکران ممتاز

مراکب طویل الاعناق الفاقی سیاه حروف الجیره اعلام فتح سلاطین گیبی سربلند

و اسپان در از گردن الفهای آنخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سربلند

و حلقه دوایری عرض سطور طولنده طرف طریف حروف آویزه کمند حلقه لرنه مانند

و حلقه دایره ها انخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان نادر حروف مانند کمند با حلقها

هدایتی گوز آچوب هر یانه باقمش تا آخر کار اللهی منظور ایتمش و صحیفه عاقبت

های هدایت آن چشم گشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گرد و خط عاقبت

بخیر الدو الدوتی مهر وار حصول و قبول ختمته تیمش خمیس جیش عالم ستانی

بخیر شدن آو دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسید پنج لشکر عالم گیر

و عرمرم جابانی سی ربع مسکونی فتح ایدت جنات ثمانیه گیبی سکز بلوک آتوب ابجد

بسیار فوجها انخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت هشت هشت شهر گذشته ابجد را

سردار ایدوب عداد لا تناهی لشکر تنگ تحت تصرفته گتورمش و مضامین فرامین

سردار کرده و عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهای فرمانهای

والای فرقانی نی که گوکده ایکن و ارونک شانیه ایمش تره تیورمش قواعد ضوابطی

بلند قدر آنی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

سکو حسته منتظم مضبوط و قلوب احادی افرادی بر بر لرنه متعلق و مربوط اسم سلیمانی

یک افراد او یک یک همه ۱۲

شدن چشم سواد روشن آب آبهای ظلماتیدن حدیقه نقاشی خضر سبز پوش معانی گلشن

دور مداتی ندات امکارگبی مقصود سر وجان و دابری دلربالقده مجنشم نرگس چشم تابان قولشاق

مدت عمر ما باشد دا برده او در بالی ...

حقنتک رعایت ادب مخارج سرایی دوالان خانه لری برآولان حریف لره ...

جامه وجود کیندده بیر کوکلکده یاتمشلر و سماع ستماندده اوجمز شمشاق جایقیندده

درپس جامهٔ هستی دریک پیراهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان در وقت وزیدن ازراه

استماع کوچه پندان داخل الوب کند ذرلرن شمار سیاهنه قاتمشلر تشدیدی

شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سیاه آمیخته اند ای آن دو اترا آن تشدید

که خبر طنبور گبی حامل بارگران غنه و در سیاهی زینی گبی که مرکبی گرلوه

که مانند خبر طنبور بر دارنده بارگران غنه سر دست مانند زین آن سیاهی که مرکب آن در رشته

سقوطده سقوط اولمش اوله ازغالرنه باغلمشلر و اشباع مدات ایله قنرات

افتادن هلاک شدن باشد یا پشتها بسته اند اریا درازی مدات

مصافنده الفات واجبه علملریا قلمشلر موائد غداسی روحانی سماع الحدیث

در مصاف قرارت الفهای ضرورتیه تیره های خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی انحط ازمد اشد

حکلمش وظروف دوائری صف صف خوان سطور دورلمش جلین قنالن چشم صاده سی

کشیده شده ظرف های دایره های انحط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد انحط

دلبر بالقده پریزاد دور وقلوب صیاد نه لرن چشم بصیرتنده قدردان بلوطریقنده

در دلربائی پریزاد است وبا دلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدردانی همزادای و قدردانی

همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی

بزیردلهای صیاد است و صاحب قوت خوانندان که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خالصه تخطها شده

سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کورد و لوخواب پریشان اول حکایت

سیاه پوشان حکایتی انرا معبر می بیند ای انصاحب سواد این خواب پریشان انحط انحکایت را

مجهولیله المخاتمه والعنه انه بوزر اللهم تواحی حمدک اعنه من آن شکر

کنه ندای و تنهای التعلو نسبت اعنی کالم تعبیر میکند ... باطراف ... ازانکه

طی کنم انرا بیک پاهای قلم وبا شیم زبان جو دکه کند شست

٧٢

بِسُوءِ اَقْدَامِ الْقَلَمِ وَتَكُونَ بِلِسَانِنَا اَلْكَالَّتِ مُحَصِّباً لِبَعْضٍ مِنْ تِلْكَ
احاطه کننده بعضی ملکه از ین لغزشها بجنس ازانا گناه و پسر گن بر من از

اَللّٰهُمَّ اعْفُ عَنَّا وَارْحَمْ عَلَيْنَا مِنَ الْاِتْيَانِ بِعَثَرِ مِنْ اَعْثَارِ هٰذَا الشَّانِ
آمد به لغزشی از لغزشهاے این کار و در و دبرسے نیے تو د

وَصَلِّ عَلٰى نَبِيِّكَ هَادِي الْاِنْسِ وَالْجَانِّ وَعَلٰى آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ
که رہنمای انسان و پریان ست و بر اولاد و یاران او و آنانکه د دستے آنها بر اے

دِثَارُهُمْ لِلْعِبَادِ خَطُّ الْاَمَانِ خُصُوصاً عَلٰى اَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهٖ وَقَاضِي دَيْنِهٖ
بندگان ست خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کننده قرض آنحضرت

وَضَوْءِ عَيْنِهٖ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ الدِّيْنِ
و روشنی چشم آنحضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس دین

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
بر آن درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین بینایان میگرداند که از چهار صفحه وجودات اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صفحه وجود خطی را صورت دوام کتابه [illegible] رواق و حکایت نقاد ثبات در رو دهان طاق ست آنچنانکه حال گذشتگان رابعه لا ازانکه [illegible] شان تو تیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث لیل و نهار شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هر کس ز تقفا آمده و پیش رو نیست این قافله چون [illegible] پایش ندارد و پیش آهنگ طائفه دیگر اند [illegible] خط نیست که مرغان سبک پرواز و جود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گذر و کم بقا اند در دام قید و ضبط درآورده بتازه رویی با گوناگون بهاری بنظر بینندگان در می آرند و از دیده [illegible] بلکه [illegible] و [illegible] گوناگون سخنان را چون شکار حرکه فوج فوج و [illegible] مناسب [illegible] تماشای هر کس نگاه میدارد و از انجمله نیز زاد و لی اعجمه سرا با تا [illegible] عقل را دیدنش حیران سازد کلام معجز نظام جناب مقدس کبریاست که موجبا احسان آن [illegible] بیاپایان

چون گوهرهای خیالاتش ... دامان استحقاق بینوایان کوی امکان ریخته
پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را آگاهی ... راه
اوصاف و ثنا چاره و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است هرگونه
همت اخوان روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تحصیل این نبل جهد نمود دیباچه که

بر رساله علم صرف نوشته اند بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را
ثنا و ستایش درخور است که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون است سقفش افلاک و
فرش خاک و مسدس جهات و رواقش ثوابت و سیارات را ساخته قبه توبرتو ... را
بید دکاری عمد واسطه ایات بر عرش برین فراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده و فکرش
خواب از دیده بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم لطفش همه مزادگان
اسما و افعال بعضی ... و از بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و
محافل اندیشه خیال با صول الخمس در رقص و جولان اند حرف مدغم درین محفل انبساط ...
بپا کوبی نشاط ... بخیال وصال ... در آغوش همبستر خزیده و معانی رنگین برفاقت
الفاظ محرم تا بخانه زلف شاهد منظور و منشور گردیده الف که باستقامت علم و انگشت نماست
در کعبه کویش ... سکون و حرکت ... از نارسائی را سلسله سعی دل ... است افعال را ... افعال
در نگارش ... طلب معلوم و مجهول ... تمام ... گفتگو محکوم ... و مجرد و ... حروف ... در
بوستان حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر ... چون گل در تخمیر ... است
مجهورت را ... از زبان در سرمه ... را الطعام لا تعلوا
برخاک مذلت نشانیده عین را از نیروی بینائی چشمه امید پیوسته از جداول زبان
در فوران و نون چون ماهی بر خشکی افتاده در شباک خیاشیم طپان است
این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات هست هر چند بر مرکب باد
جولان زبان جلوه ... در خشش است لیکن در محفل ... الفاظ
... فصاحت ... نرسد تا نقش ... بخش است سبحان الله ... ند
که گاهی از ... لباس یکدیگر پوشند و گاهی با فنای وجود خویش در

التقای غیر بیگه شنند موزونانش با نهایت بیعاقگی در تهد تقطیع بالکمال بی پروا است زود

سرور متوالی موزون بتدریج اند افتاد امر شان بحدیست که شنمران شان ... ...

و جمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست دلها را از موتوفات کلماتش وظیفه استفاد

مهیا و زبان را از جامه خانه شان شادروان مدوحیت سخنوری برپاست آمیزشش

شنیده در خورده حروفش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته و بساط ذات

امالهاش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی و

متوطن تحبر همزادان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از خبر آتی صورت آبادی شگرف

پذیراند و زمانی از بحیرکی قوت و شدت گیرد کارگزار انند که پادشاهان را در وماندی

از ایشان ناگزیر است و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما فی الضمیر چه جرست وفی

گرانبار کاروان سخن و در هرجا یکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن است چه شاهد پایدار

... ... سار هم صدر نشین جمال ضمیر است و هم پرده گشای اسرار الله اکبر این

قدر نیست که از یک چشمه گارش چندین بحر بیکران جوشیده و این چه کرامت است که دهانی بر انگلعت

کشف مافی الضمیر پوشیده عقل دور اندیش به همین در کار گردش دایره آسمان حیر انست بلکه در دریا

سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر ستعمولی دریای ... های پایان انتهای صد

ادای محمدیت در انید دهان را کاسه دریوزه عطیه چند نموده باشند و زبان سوال انعامی تازه

که قدرت گزارش حمد است گشوده از این احسان بیپایان چه توانگفت که با نهایت پیدائی و

کمال هویدائی آئینه خفا را در پرتو خورشید جلوه نمایش پارای پرافشانی نیست نیر

معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح با حاد عباد آموخته

خاکیان با شراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن ... اشباح بشر و مهبط آیت ام الکتاب قضا و قدر

اعنی رسول الثقلین نتیجه صغرا و کبرای انشا تعین انگشت نمای مقربان درگاه قدس و

چنبر ... محرمان خلوت انس ساخته ما تمام را از هلال ابدال اعجاز کمالش

شکسته دو نیم ساخته ... پرده خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین متینش

یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج قسیم ... قاضی ... وضو

عینه اسد الله الغالب مظهر العجایب و مفرق الکتائب نور الله الاعظم علیه السلام الاکرم و بر آل و اولاد الاکرم
و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان لوائح محمد طاهر الطبیب اللطیف
محمد طاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم و منشاء قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بر شدید
و در یا خیابانی فرقانی بار باب آن مؤید است لهذا پیشینیان که اهتمام در بهام آن بیش و جیاد عزم
نشان در سیاق تحت فحص بیش بوده معاون اشیه از شگافته و گوهرهای گرانبهای رموز یافته
درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه انرا از عبار تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن
محصلان این عهد بنا بر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل و شاهد آیین
از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها و مقامها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک
و دور غوث مناهج انتقای شوامخ آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدار است
چون درین وقت بعضی از خانان و اصحاب بیان را که حسن اعتقاد باین غریب دیار داشت
بود و داعی دریافت بران داشت که دوشیزگان این فن که در استتار نقاب عربی از دیده نامحرمان
پنهان اند بحلی و حلل زبان فارسی آرایند و این نقاب حجاب از چهره کشایند بنا بر انجاح این
این مسئول و اسعاف این مأمول با کمال تفرع بال و تشتت حال ارتجالاً بدان قیام نمود
بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه ۱۲۰۰ هجری پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر
بر خطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و بذیل اغماض بپوشند دیباچه رساله
که بزبان سلطان در آداب تعلیم جوارح تالیف نموده دانای
غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل مست از روائح گلهای حمد شش
بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شهور ... واقف است که
قشر الفاظ را به لب معانی نسبت پیاله به بادهٔ ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در رسانی نشاربا ... رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در ادا
حمد حضرت بیچون بلکه نکات و نسبت تساوی است تازی بلفظ یار حمان ... جبان نکوا
دری رسی بعبارت بخشاینده انس و جان بطالب نوال شاهد طلبی که در خلوتکده جمال حارث
پیرایه یارب ... فاخته اشرس لباس قد و من بعد ربار ... اظهار در می آرد و سرایده ... باب حدیا

وترانهٔ مرغ شب آهنگ زمزمهٔ یاد دوست از جدول زبان عارف سبزه وش میروید وطایر شب زنده دل
به ترحق میگوید درویش ژولیده موکه زبانش وقف ستایش هست بکشیف احتیاج حرف شانه
بر زبان [illegible] تجر وقعار بجهٔ موی سر شانه نمی دارد زبانداران دیار دانش که زاده
نه پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای و آن من شیء محک عیار اند عوی
بوتهٔ اخلاص انجمنی هست و از ینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی بخاموشی جهاد در جوش و هم از شعور عیان
فریاد مرغان خوش نوا دخروش میباشد ناله زار یکه شیرازهٔ حلقهٔ صوفیان صاحب
حال تواند بود از دائره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار یکه بآن رنگینی صد چمن گل
تواند شد از ضعف پیمانه دل عندلیب اند نه سحر خیزان گواهند اینکه [illegible] کار از ابلبل بانه سید
تقصیری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و حیثیت اسلام و تسلیم خاموشان باستهٔ زبانی نکوهش
نکتهٔ سنجان بستان عرفان نرسیده از بیقرار در مقام ستایش حمد ایزد بچه اهنگ ناله که از
دیوار روی در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج اوائی نشنود و بساط سخن را جواهر الکلم
[illegible] آراید که از صدف که گوهر در دهان ارد و خاموش است شرمنده نشود و همای سعادت نیایش
ایزدی را آشیان بلند تر الا بر است که صید دام حروف و صوت سخن سرایان شود و بازگاه عقاب انتقال
از اوج بالا تر که شاهین چشم بسته دهان بنی نوع انسان باند از آن پرد زبان طوطی مقال از ادراک مقام
زخم دندان ندامت سینهٔ بازوی [illegible] ساز و طائر شوق شکوه شعله بازی مثل است از دهشت
این مطلب بهمی اندازد اگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام میر شکار است شهرت از آشیان
طوق گریبان بر نیارد و اگر بنبی که پر افشانیهای طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار است
جواهر ثمین عبارت را در اعداد خزف ریزه نشماری معلم مکتب خانهٔ زبانداری که پیش از شعور انگیز
انا افصحش بانده کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته پیراست دیگر چگویم و بهادی شبل
حریف حرفان مجموعهٔ عجز و تسلیم را انسماست دیگر بکدام راه پویم مگر بنوی گلهای محمد
نعت سید البشر عندلیب ناطقه نوا طراز بهوای پرواز این چمن پر افشان و نغمه پرداز گرد
[illegible] میر شکار [illegible] گاه [illegible] که طبل طلبش جبرئیل امین مانند جوارح معلم اوج آسمان
رهوی نیاز [illegible] و [illegible] ورود و حصول مطالب جهان گذران [illegible] زربان

و صید الله شمار در جرگه انسان شکار شیطان که از دست مفخر از جان شیرین سیر نموده و باز
مردم خوار حرص از در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا صیادی
ایمان ارشادش بدیشان داغ فتیله خوانده و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بیضه بی پر و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین عنان قوی بازو دست قزل قوش باده نمک شریعتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها حامل و حیثش در غدار
تسلط مرغ عدو شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار
است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری نوآموز شب تا بروز بی غنود و چند اشاهبازیکه چشم از ما سوا
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال یمنت نگشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان براوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سر از دریای بیابان
بر نیارد و جویای گوهر شب چراغ حقیقت ذره ندیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی ولب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب گوهر منبع
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل برشته سطور کتاب بسته و طایر تخیلش بر شاخ لرزان لم
و لا نسلم نشسته است وگرنه در چمن کاری لاله زنگار صنع چون در یکدیگر شگفته و در معدن
هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گران بها دران کانست که تیشه نقابان
بدان نرسیده و طراوت سایه پروردی جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده از جمالش
نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بوی کدام آشنائی
بحریم وصلش تواند شناخت مگس را انگبین فشرده مردم دام برطلبد و اخذ شهد از حقه
مهر نانهاده طومار عمر دراز سبکی از گلهای سربسته حکمی کرد که تیشه در یافت نقابان اندیشه

بمرافقت آن سید و دیده صیرفی را منور بروانی آن نقدی ندیده شغل تیرسکاری بجوارح وارست
که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادهمی بر سر و زرد چشمانش را کرشمه
در نظر است نخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل چشم
از هر چه در نظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی دهد و خورشان در ضیافت
سرایه تر و بند برای فرمان مطیع تر اند آزادگی چون سرو لبان بستانی و تابستانی شان
بی تفاوت و گشت زار تجربه و قناعت شان بی آفت است تور که گل دام صیادان و خاک نشیمن
رشک نقش و نگار وست باآنکه بی نیازی و تندخوئی مثل است در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و دیده
عنان باد صبا است در عرصه گاه سپاه شعور با نسان که خاصه جهان است ردیف
در بزم خوش نگاهی رغما غزالان غالب حریف است و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم الکن
تعلیم زبانی ساخته و بطریق سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و تکلیف تعلم رفتن بان
که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان تیاباشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند
اکتفا نموده بطریق تالیف و تدوین نپیموده اند و باوجود غموض و کمال شرافت این علم را
دفتری تا غایت بغیر از فرو زبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از
متتبعان کتب نشنوده امر و رکه عروس این شغل گرامی پیرایه وقت فلان همت تامی دارد
بر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داد که درین فن کتابی مرتب گردد که دیده وران
... این اسم لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و
با ... شریف شان این غریب دیار کمال نگارش چنین منشور الاداء ی را قابل بود
مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانیان و آنجناب الاشان
بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور
بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان سخن ور باریک بینی آنکه اگر
بر خطائی و قوف یابند بسبب خطاب بی محابا قلم نزنند و باز اعتراض برین صید ضعیف نینداز ند و باصلاح آن
پردازند والله الموفق والمستعان

دیباچه که بر واقعات حال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته

ستایش خالقی را سزا است که زبان

۸۰

محدث سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرای باب فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآة الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلک کرسی را اطلس زرافشان بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قوری کشیده که بیک نگاه شوخ چشمان از ان در نگذرد کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال و صحائف لیل و نهار مشکور ورق از دیوان عظمت و اجلال

مثنوی

زهی جاه و زهی شان و زهی فر تعالی شانه الله اکبر

زبان بلغای فصیح بیان در توصیف نقش ازیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی در دام مانده دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون دانه درین دام افشانده چمن پیرای الفت شبنم را از آب آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده خواب بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و بنیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب بیدار و خواب را در هم آمیخته دست قدرتش از سرو برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت کیش مروتش بمکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بهم دریده

مثنوی

ساحت از لطف بی خاکیان + چار حد باغچه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعناست شب و روز او + چون قدمش بست بمحمل درا + اول از و مانده بقفر سنگها + یکورق از دفتر او روزگار + یک گل او در روضه باغ عشق + ... + یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر بر خط فرمان نهاد + از رگ کانش کمر لعل داد +

گل برفراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان باننده طلبگاران ماه نواز نسبت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی بمردم نموده خواب راعلینک دوربینهای بیداردلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را توانند دید و از این گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان کالبد انسان را بستون استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت متکا نشین میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و درین حال اگر خامه تمام

بیان بازبانم چوبین درمعرض مدح سگالی درآید عیوب پوشیده خود را آشکار نموده با
زنگار عیب پوشی را ازین آینه نقص نما به صیقل سعی زدوده بدرگاه همت که مرآت حقیقت نمای
اشیا است از نفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آینه باز من رو نشود بیت ای حیرت غبار
تو بندی زبان ما + انگشت چیست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون
حباب زبانم را آب کرده باز مسرگشته بحر شگرف این آرزو میبازد بیت در زبانم وصف
او چون بوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت
حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت دور و نزدیک از مائدهٔ احسان
بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه تخمیر طینت آدم بیدبی از یقین صبا جا مظهر آ
اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایه مذلت و خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانید
اجزای پریشان این عبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشاره انگشت
قلم صنع اوراق حواس او را بیکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه که دست پروردهٔ قدرت او بود
از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر اربعه در وی
پوشید نهر زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و
اعصاب انبیای مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود
انسان بدیار غریب الازیار بنی هاشم رسید شعب مجانبه [illegible] در بهارستان صورت و جدا
پذیرفت و از حوضهٔ قالب مطهر مطلبی سر بر آورد و ازین حوض سرشار از دو جانب بیک خط یعنی
وجود گرامی روشنی بخش دیده ارباب بینش دراک ما صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک
بهمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح الابواب مسدوده قطاع سبب شداد و طائر بلند
پرواز سدرة المنتهای بالادستی خمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجود [illegible]
پیش از میدن صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمه انهار ینبوع اصول
و فروع شب معراجش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب بکمر بر سر و از نجوم درخشان
دریع گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوش
دلیل و در سفر لامکان تن بال همتش باز مانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه چون

۸۱

سوید خورشید جهان آرای او گشت احول در تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد را که در نقد فروغ خورشید جهان افروز است باشارت باشارت انگشت عدالت آیین چنان نرسانید که هنوز رنگ مهابتش از جبین مهر زردست فرقان عرفان یقین مهر جبین زبر بستان کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بخطاب شور انگیز انا املح تملیاح مانده امتیاز نتیجه صغرا و کبری انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش نظر پیرای چشم آفرینش صلوات الله و سلامه علیه و سرلوح مجموعهٔ ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینهٔ شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار فسیح الفضای لا فتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افکنی و صدر و گذاری شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی بزم طرازی فکیتی گوهر دریای بهینتهای و جود عالم جنابای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدرة المنتهای خلد برین اجتبا و ارتضا کریمهٔ ید الله فوق ایدیهم رالتفسیر شهریار بی بهیم ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق صمصام آجام فتح و ظفر منبع زلال وجود شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبیل مصلحت سنج دقائق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب **مثنوی** علی آنکه یزدان علیم وی است • دو عالم دو انگشت کریم وی است • و اولاده الاطهار علیهم الصلوة من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافهٔ بنی آدم از ینبوع معین سرسبز و ریان باشد امید که این گم گشتهٔ تیه بی حاصلی و اسیر سلسلهٔ بادیه گردی را نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار عینی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر مرآت خاطر سیاحان جداول ۵ ریک بینی و رصدبندان فلک نی آفرینی که بتوسط مصاقل انوار تجلیات شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردانند که چون بمقتضای انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کاینات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم است بر هان اجمال و سبیل نمقال آنکه

با چشمهای صغیر [illegible] با نهلهٔ عظیمه رودهای بزرگ راه وصول محیط پیدا [illegible]
بیقراری بواد چمن برای این نزهت آباد یعنی سیلاب خوار امواج بحر طوفانی هم وا امید محمد طاهر
پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه
آستانش را کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایهٔ افتخار دانسته سالک مسالک
ابلهٔ اقناع تواند شد تا هنگام سگالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اختر درگذار بود که دعا را
اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشید و اعلیحضرت خدیو زمان
فرمانفرمای ممالک رواج و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی + درة التاج سلطنت و پادشا
هیهای اوج سعادت آسمان بلندی + معارج معارج برتری و ارجمندی + گل همیشه بهار گلشن خلافت
عظمی + نهال برومند حدیقهٔ دولت بمنتهای آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار پرد
و شجاعت + نور دیدهٔ بینائی + قوت بازوی توانائی معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی + گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی دیدهٔ فتح
و فیروزی + شعشعهٔ خورشید جهان کشائی + پیرایهٔ عرائس دادبخشی و ملک آرائی یکی از محبوسان
زنجیر عدالتش [illegible] نوشیروانی + کمترین شیوهٔ خاک راهش همکاری مسند سلیمانی برتری نازل ترین
پایهٔ مرتبهٔ بلندش + [illegible] معراج قدر ارجمندش بمعلمی فطرت ذاتی سواد خوان صحائف
غیب و شهود + بنجکاوی اندیشهٔ عالم خبایای اسرار [illegible] ضمیرش آیندگان اقلیم
[illegible] از وصول شهر [illegible] دیده + فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان جواد
راز شنیدهٔ عدم شنیده + مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور + اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور
گوهر صدف ولایت + مرشد مناهج هدایت + برگزیدهٔ داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان [illegible]
ما طین + [illegible] و تدبیر صاحب طبع سلیم عقل مستقیم قوت بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون
سایهٔ مرحمت خالق بیچون + دم جانبخش مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستر نمی
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین بند لوای عظمت و اقبال رایات فتح و ظفر
مجمع البحرین شجاعت و کرم + مظهر السعادتین ناز و نعم + خرد سال بزرگ فطرت
درویش پرور والاتربت + نفس صبح صفای آگاهی + حیات جاودان قالب

پادشاهی که تیر آرزو به سعادتمندی معارج معارج پایه بلندی تنگی رسانده ... [illegible] عنایت لایزالی
سوید ابی ال مقبلی آبروی دولت روشنی سحاب گوهرپاش همت موجه دریای تجربت اعتدال بخش
مزاج ایام مدار گردش افلاک تیزگرد خود خرام حامل کوکب جلالت ... [illegible] ... منظوم نغز
شهپر شاهین تیز بال حسم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی در ... [illegible] ... صفوف
دین و دولت شیر آزه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان نظم گر نبود بندگیش و نظر
فاتحه بیرون کشند از طوق سر + دیده خورشید نگهبان او ست + گل ز بن ... [illegible] گردان او ست + آنکه گند
حرف سخاوتش رقم + رود یش از پنجه چو ناخن درم + گیرد اگر لوایش قرار + سایه زخورشید نجوید فرار
حفظش اگر عود بر آتش نهد + دود چو زنجیر زهم بگسلد + بسکه بود عارض ... [illegible] + پای بهر جا که
نهد در حرام + از پی نظاره جان بدن + عینک از آن خاک تواند ساخت + عدل وی ... [illegible]
کند باز خواست + نسبت ... [illegible] ظلم خطاست + گر شکند شیشه بصحن چمن رنگ و ... [illegible] رنگ ... [illegible]
سنگ کند نرمی ... [illegible] گلشن + شیشه شود بسکه گداز دولش + خسرو فیروز ده فلک دستگاه + شاه فلک
مرتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت
دستور العمل ارباب ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق
جالس مجالس اجتهاد ... [illegible] استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف دقائق ظلمت و نور
نور حدیقه دانش ... [illegible] قوت بازوی علم و عمل ... [illegible] عیار دین و دول
فروردین گلشن شگفته روی اردی بهشت از بهار همیشه بهار تازه گوی جامی بدیست و پایانی
بقوت دینداری ماحی نقوش بیگانه دین متین بکلک خداشناسی و پرهیزگاری
سر انگشت خامه اش گره گشای عقده و هم در احیای رسوم و آداب تری معجز طراز
عیسی ابن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه ... [illegible] و ظلم از بزم امکان بیرون
انداخته بزم آرای عقیدتش بر جا هوس و هم راه تردد مسدود ساخته ... [illegible]
سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب زلف خوبان دلپسند شیشه ... [illegible]
ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز شکستن حبل المتین
جابران ز تیزی تیغ ... [illegible] خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص از

٨٤

کیمیای اعتقاد کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب ما اهل ارباب ... تقرار شاید

فقیر را بمقتضای ... از لباس دولت نقاب چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی

بجان کوشیده با آنکه غبار ... پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش گرد تعلق نشسته

هر چند بست و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامهٔ اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشهی دل

بر چیزی نبسته تا بدر در عهدش از بیم کج اصلی در بوتهٔ گداز دخامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز

در معرکهٔ خصم افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیدهٔ دوستان ...

پر از سرمهٔ سلیمانی **مثنوی** قدرت او چون بکف آرد قلم + برون شعله نگارد رقم گر نبود جاده و آهنگ شوق

... سواد آب معانی ورق + بالانشین کرسی چهارپایهٔ ... مرد دیدهٔ بینایی گردون

غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان

مجدد پیرایهٔ وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق لفظ

با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بیقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سدهٔ سنیه

آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از ... انتظار

خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان میپوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شد

و از حضیض صفت نعال که در حقیقت ذروهٔ فلک جاه و جلال است باوج مجلس قرب پرواز نموده

رفته رفته از ینجانب اخلاص ... التفات در ترقی و تزاید بود تا گنجوری نقود اسرار از کمال

امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسلهٔ وجود و عدم به پیشکاری خامهٔ عنبرین ختامه

آن برگزیدهٔ ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات

با وجود رتبهٔ بلند ولی نعمی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت را

پیرایهٔ اصلاح میپوشیدند مرا خود بیکزبان از عهدهٔ شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر است

که با این گردش ... رهین منت دارد ای کاش در آغاز حال که نه بر وفق مأمول دوران مینمود

جهان را از شکایت لبریز گردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان بازگشت میبود و دیگر بار بر

... و مرحل رقم عفو بر زلات و جرائم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه که بندهای ذاتی مانع سیر او

از وطن نمیگردد و چه غایت سرکش و سبکجز ام است که عنان سخن از دست این سالک بیقرار

۸۵

حال که زمانه خلاف امید و آرزوی من دور میکرد شکایتش نمودی و ... راه ... بازگشت ... ۱۲

... زلات ... گناه ... ۱۲۱۲

اسلاف نگاری گرفته باین نگارش تیمنا رسانید آن که بنیروی تایید الهی طالب معانی ادبی مطلب نخست نا ید الحاصل این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات کرانمند با و طامیگردید مانند نشه که عدم انفکاک او از نور امریست لازم و معنی متمم خدمت شب روز بوده و از واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود از انجا که حضرت ایران مدار ای خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع بادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت است می بودند چنانچه اشتباه را بتوسط مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت خدمه انوالا رتبت صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف تعلق بود و خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمانی بتوامان در رشته انتساق و انتظام در اید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری خدیو بیمثال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر درآورد ازین خبر اعجاز اثر مژگان باطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی کشائش یافت سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از انهار دلکش آغوش باثمار مقصود بار رشد از جدول خامه آب معانی نگارش صحائف جریان یافت شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت گشوده و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا در داده تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب دور گردی خواب پیش بینی درستی نیت نجوم سر عشر... از رنگ ثبات قدم و رنگ دیدن نشانی در عرق رسیدن دعای مستجاب تعویق راست گوئی میزان امتداد بقای دوران از سند فیاض تشخص فکر تخیل عالم انعام شد بیت

در گنج معانی را کلید دادم + زبان تا دل معنی غوطه دادم + چون امتثال فرمان لازم

۸۶

شست نظامی کشیان سلسلهٔ ... و فروهٔیلی پذیرائی این امر ... گرفت شد اکنون امر که

بجهت انکشاف ایمن ... ... ناگزیر مینماید نست که چون پدر و ادب آداب آزان امر

که به انگشت خامه نقاب ... اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمانروایان این سلسلهٔ

جلیله هرجا که تقریب سخن واجب میسازد برگیرد لهذا بر ذمهٔ مطلب نگار واجبست که بعبارتی که

تشنه لبان فیافی خواهش را از آن تشفی حاصل تواند شد پرده کشای ابهام

این معنی گردد

دیباچه شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس

زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ ناسخ چنگیزی با اسکندری غارتش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ دارای گری

مجاهد معرکه خصم اندازی سرفراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی به نیروی

تیغ آبگون فروزان گوهر صدف اودا رو قرون قاطع بنیان ظلم و طغیان رافع الویهٔ عدالت

واحسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله

برهانه را نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی ملک داری

اعتماد سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیه از بهار چمن

سعادت و اجلال ... آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان را

نواب مهجاه جنت مکانی علیین آشیانی جوهر کشورکشائی فارس عرصهٔ میرکوی دولت ربانی سپیده

صبح فتح و ظفر طالع غرائب مظهر اثر شقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوه خسروی

و بختیاری صدرنشین صفحه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی والانسبی مردمک دیدهٔ

بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان

رموز صحیفهٔ ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طراح غریب معمار بدایع ارض و سما

جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمهٔ معجز طراز سلونی

کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر شهریار دانا دل

قوی دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان

شمع بزم کمالات ارجمند و جهر افروز چاشنی طراز نعم الوان خوان ... بوقلمون ... سلطنت

معنی رسانید کی عائده و فائده

۸۷

کہ مرکز دایرهٔ اقبال سلطانیه افزای ادراک طیفه خواران خورشید مثالی ...
محی مراسم براهیم اوہم قسطاس عدل و انصاف کرم واقف رموز خفی و جلی ... برکوات خاقان
رضوان مکانی و متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب و عناصر فضائل
وانواع سعادات ثمرهٔ دوحه سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار
غیب شهود عالم خفایای منشور و منضود گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت مطلع
کواکب صاحبقرانی مصقل آئینه اعجاز نمای سکندر ثانی بهترین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه
غرائب شجر آتشیجان طراز لباس فرمانروائی و ویکلا جوهر تیغ جرأت و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انار الله برهانه از نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی
آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت و بسالت
آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سرور محی مراسم اسکندری و فریدون
خاتم صدق سلسله شریفه قائل کلمه طیبه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دست انداز تصرف
خامی سلاطین ظاهر و باطن تو آلف و تصوف طنطنه هوش برد از اعدای دین غیرت قلوب
جنود مؤمنین شاهیت دیوان قضا و قدر مقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکار
اورنگ نشین کرسی عرش پایه ذی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال قاضی و عادل
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نیسان مواعظ تغدری و والانژاد راتبه رسان
ذات روان روح آبی و بادی نژاد بزرگ در رگ میلاد واقف دقائق سرائر مبدأ و معاد مطرح
عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر عاصف بیجان
دریای اضطراب اعدا حصار استوار و حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی
موسوی بهادر خان اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق

وعلیه التوکل

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَبْدَعَ الْبَیَانَ وَ
جمله ستایش مر خدای را که پیدا کنند آسمانها و زمین است خدا که پیدا کرد بیان را و
اَخْضَرَ الْمَعَانِی فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیقِ
پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

٨٨

٨٩

حقيقة الاعمال ... وكل الحمد لان جل عن المشاكلة والمزاوجة

صفت علما ... برزگ ست از شبا هت باکسی وازجفت گرفتن

والتشبيه والتمثيل وعلا عن مجانسة من تصوره

وازمانند شدن ... او دور برتر ست . از هم جنس بودن چیزیکه خیال کند .

والذهن العليل العقل في ادراك ذاته بعقال

اثرذهن ناقص فهم در دریافت ذات او بریسمان

العجز معقول والوهم في تصور صفاته بحبال التحير مجبول

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او برسنهای حیرت بسته شده

منشئ اصول الكائنات بصنعة طباق الاضداد ناظم

پیدا کننده اصلهای دنیا . کارگریست بموافق کردن ضدها وا دراعنا مرد ... انداز

كتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفريق الاعتقاد له في

کتاب هستی آدمی بهم آوردن صورتها وفرق کردن عقیده برای آن در

نقير ... كل موجود من عدميه السابق واللاحق تشابه

... وجود هر موجود از دو عدم که سابق ولاحق ست مشابهت

الاطراف واليه رجوع وفود ارباب التجريد بمطايا العجز

طرفهاست وبسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بر بارگیهای عجز

واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة

وقدمهای اقرار پیدا کردن او متضمن ست برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن

ومراعاة النظير وانشائه مشتمل على لف الابدان

ورعایت کردن مثل وپیدا کردن آنکه اومشتمل ست بر پیچیدن بدنها

في القبور ونشرها في النشور قد بدے حسن تعليله

در گورها وپراگنده کردن آن در روز قیامت هرآینه ظاهر شد نکوی علت کردن آنکه

من شهره اما المعلولات وظهر جمع تفريق الابدان من مظاهر الايات

از ... های علت کرده شدگان وظاهر شد فراهم کردن پراکندگی جسمها از جاهای ظهور نشانهای

البینات تحفة لطف کما فی صورة تاکید المدح بما یشبه الذم و ... روشن و رشتی آن مهر تابیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزیکه مشابه بجوست ... او

التاکید الذم فی صورة المدح یکون للمنافقین عقاب و نقم ... خاموشی

چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین عذاب است و عتاب

هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش کلامیست خالی از تعقید ضعف تالیف و خطوط شعاعی

مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا بوضع و شریف لباس هستی موجودات

از کارخانه جودش استعاره ایست + و برجستگی کواکب و خورشید از مشعله طور ایجادش شرارهٔ

در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج + و در صحیفه ابداع غرائب اسلوبش

اضمار حبابای اجنه در ارحام امهات نازل منزلهٔ ادماج + با والامی برتری پایه اش عالویات

پستی مرتبه سفلیات + و با تقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابری و مساوات

فقرات مرصعه افلاک مشرقات کواکب ابجد خوانان دیدش را درس بینائی + و اسجاع موزون

قماری و حمائم کوس بر آوازان نغمات توحیدش در شنوائی + بجید گی غنچه و گشادگی نسیم در کتاب

گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم + و عریانی شاهدان اهیر از ثیاب کمام طالبان

شیوهٔ بیعلاقگی را شرح تجرید تعلیم + سعادت استخدامش سرها را تاج اعتبار + و شرف بندگیش

گمنامان را سرمایه اشتهار + زبان سخن طرازان ذلیق البیان از ادای شکر مبادیانش اجل

و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای العامش و امانده تر از باقل + ایجاد

زندگانی این جهان را باعث اطناب جا و دان عقبی ساخته + و فصل مشتهیات نفس را

وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته + دیباچه مختصر اتصال کاف و نونش را شرح مطول

گردش دائمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و رسائل بینایان دقیقه شناس را در تماشای

کنه ذاتش عینک بینائی پرده تاریکی چشم اعمی + داغ لاله با وجود اشاره سرخی زیر تو احسانش

بهار + و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر ستاجان بحر معرفتش دریای ذکینار ... لمعات

آیات باهره سلطانیش آیة و الیه المصیر + بازگشت سائلان بدر امکان بدرگاه احسانش کنایتی

سبحان الله باز ... حیرانم که کلاه و عمامه رشته سخن بدست ... سود ابتجری ... بدام ... ۹۰

و دل لطف مزاج که لوح حدیث عیانست ازین منبری کلاج زرانده و سدیم حور نوعی بشمارد دیگر و فریب جلوه
تمنای خورده نالیده بصیرت سکوت نظر نهادن و در معرض عرض کمال ایستادن سهم من بود یارب
مرا چه افتاد پرده زبان برانگیخت گفتگو از عیوب شبل ناقابل برداشتن از طریقه خودستایی و
بنمودند انم چون شد و چه روداد + در معرض ستایش حمد حمد آفرین درآمدن چون بنای حمد الهی
بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را تمنای نشستن شاخچه سدرة المنتهی
از بسیط غبار جستن است + در میدانیکه مغنی بندان قوی بازو سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغبازی
ازین بیدست و پا بدنما + و در مضمار یکه یکه تازان در خلاب حیرت و دهشت مانده اند جولان یابان
اشهب زمین گیر ناتوان نازیباست احصای ستایش بفحوای لا احصی از قدرت تقریر امکانیان
بیرونست بلی تعالی الله عما یقولان و صلی الله علی عبده و رسوله
خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء والطین و علة ایجاد الاولین و
الآخرین و علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده اسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی ابن ابی طالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر آیینه ضمیر واقفان اسرار بلاغت و منت خاطر
دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیسود بستان بی‌هنری
محمد طاهر حید شریفی مجالس یوسف بن حسین خان قزوینی عمریست که در دها و ملال و سهل و جبال زبان
گذاران تصانیف لیالی و ایام دوران حیا و فرصت وسطایای همت میتازد و با خوب و زشت و بد
نیک نردهای باطن بامید آنکه گشادی رو دهد میبازد + در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان
نشو و نما که هنوز خط جور محاسن حسرت آمیز شرم نتایج نوع نه داده بود + و برهنه روئی مانند تیغ عریان
قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و تکاپو دامن و باغ دلگشای
دیده خوانان آموزشتن مینمود حسن خط استادان در نظر جا شاهدان ماه سیما داشت و خار
طلب آن هر دم گلگشتی در ریاض سینه میکاشت + تا آنکه بروشنائی شمع سواد و آشنائی
سرمه سلیمانی مدد او فهرم تماشای پرچهره گان معانی مکتوبه که در حجاب
نفس مخفی و محتجب بودند دیده جمال طاهر خط را پوشت انعقد و قشر آن لب

٩١

دانسته در اقتنای نقود کمال ساعی و از ذخایر جواهر دانش مراقب و مراتب شد و در زمان ایام
متکفل مهام رزق مقدار این سیار گلستان سعیلاقگی که عبارت از ... واعظی ارجعی
ندا امتثال نموده دامان دهشت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری ... افشانده
بهمراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق مستعار معاش را
سامان اینکار را از تحصیل کمال عاجز و دستیاره از برداشتن این دوام تمنا قاصر ... گشت
چندی نیز بعد از وقوع این واهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی عبارت است
چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر خلس علم را سودا منموده تا هنگام
چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمره محاسبان دیوان انتظام
یافت چنانچه شیوه دنیاپرستان پیشه خودنشناسان باشد زمام خود بسر رسانده نفس ...
تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باند از صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و در
خواهش هند رخت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از
عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانه صد چراغ شد ربنا اسفا علی فوات الفرصة
فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات برایگانی پامال میراثی که بوارث ناخلف مخلف
شده باشد تلف میگردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در پرده شکایت ... میرسید
درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بتمام بتاراج بطالت رود در سیاقت شعر و تلفیق
انشا سگالش بکار میرفت تا آنکه چند درین دو شیوه پسند طبع ... دیدگان و
مقبول خاطر سروجوان گشته بدین دو عینک دورنمای روشناس دوره ... دوستان
شد و رفته رفته بشرف بندگی صاحبقران زمان ممهد بساط امن و امان عیار نقد معتبر
شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والائی و تاجداری نقش خاطر خواه نگین اقبال
فال مراد مصحف کمال شمیم آزاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صفای
رای روشن ضمیری اگر چه گنجینه بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسند ...
زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید سر در گم و دشواری ...
قوت بازوی نوی رائی و فیروز مندی آخرین پایه معراج برتر

دار تمندی ... داب نمل پیوند دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات ملسنات بسالت

وجلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة والخواقین السلطان

خدمت گزیده والیان و خاقانان پادشاه

الاعظم مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب والعجم

بزرگتر مالک گردنهای گروهها جای پناه پادشاهان عرب و عجم

ملجا صنادید ملوک العالم حافظ البلاد ناصر

جای پناه سرداران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار

العباد ماحی ظلم الظلم والعناد رافع منابر الشریعة

بندگان نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت

النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة

نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی پست کننده بازوی مهربانی

الذی سدته عتبة الاقبال معول رحال الآمال السلطان

آنکه آستانه او بلندی اقبال است جای فرود آمدن شتران آرزوها پادشاه

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

و خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان

فرد عالم اسرار سفید و سیاه + شاه فلک مرتبه عباس شاه + در زمرهٔ سرفرازی یافت

چون عقل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود

بمقتضای ... رشته گره ... شایم + بیکار نیم گر روش کار ندانم + در جمیع

فنون اشتغال ... استغال ... گذشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت

... اکثر مسائل بوده ... ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشد

... نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

٩٣

در مرآت جمال شاهدان ستارۀ... عموم نا اصحاب ... حاصل ... علیه اهل ... فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است بصد هزار جامه در سنه یکهزار و دویست و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت امید که چون اصحاب انصاف را جواد قلم در عرض ... اگر اهل دید از خطائی ... افتند ذیل عفو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق

دیباچه رساله که در علم اصول نوشته شده

لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان انجیال نمی آرد که بسبب ابرام لام ملکیت و لام مخصیصیت از زیر بار دین گران ستائش بلکه تحسین تزئین عروس سخن بدین دو گوهر از عهدۀ اتمام آرائش آن برآمده باشد معاذ الله ستائش حضرت واجب بو اهبی خیال محال و بر اهل ... دراز محل نزول قافله ... است چه توفیق ادای حمد بر نعمتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسلۀ لا انتهاست هر چند ... بستن ... قفل باب چاره جستن و بیعت حضرت نبوی پیوستن است اما اگر دیده بینش ... دیده وری نگرد داند که بفحوای مرج البحرین ... کشتی نشین این یار اخلاص جستن خود را ... تا ... انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد خود را ... باختن است درینحال چه بر زبان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت غرق این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مردنست چون شاهد ... این سخن ... در ... تسلیم ... اوضاع فهمیدگان افتاده درخور است

دیباچه که حضرت میرزا محمد طیب خاصه شریفه نوشته اند

سپاس داری و شکر گذاری شاعر ضمائر موجودات و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری ... سلسلۀ لاتناهی ... براهین عقلی ... وحدت ... آنست که ازان مقام والا که ... افزون ... فرود آمده ... طاقت سخن گوید ... الفهم ... بود سبحان الله چه ... شکسته خط که ... نظاره

میمانند باقدام توصیف [illegible] ون ملایم چسپان بامری فراتر ازان پروازم و
دشوار تر و چه همت ساز م رسامی سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن
سراو شاهد انش با وجود پوشیدن روی دلربایند در مجمع سخن طرازی لب حرفان چشم بده
در زبان بیان را دایم به تمثال خاموشش میباشند شنید صیادیست که مانند چشم نکویان
حلقه دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس تنهای تجلی فام مدادش جمال معانی چون گوا
در شب تار تابانست گلزار همیشه بهاریست که آبش میانجی جدول قلم از سر چشمه حیوان جاری
و گردش به دایره شکنج هر حرفی پریرویان معانی را بمنزله عماریست سیر این شبستان
کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کرده بفروغ آن شمع بینش
درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلزاریست که خسروان سلیمان شان تماشای آن
می آیند و چمن پیرایان دست نوازش بآبیاری آن ماشانید شاداب نماید عاآنکه
ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده نتیجه دست پادشاه گردون سریر
و نهال حروف انموشش دست نشان حامی ابهر انی بی شبیه و نظیر است زهی گنجینه بلند مکان
که کمینه خطش از شرف کتابت عرشش را زیر دست و بلندی مضامینش طاق فلک را پست
نموده اند و دود مدادش از دودمان نار تجلی و بمعانیش را در شیوه اعجاز ید بیضای
نصرت موسویست هر بیتی چون خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان بیت الامان و هر سطری
خطا آزادی عموما رعایان قلم رویت انشا است خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ
امکان نمونه ایست از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان اثمارش از شمار افزون
و از حیز تعداد بیرونست نخست ازین آئینه هنر نما بنماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال
اشتغال اقالیم کمالات را یک قلم منسخر ساخته و مرکب بیشی از سایر سلاطین پیش تاخته
دیگری آنکه [illegible] بندگی [illegible] از [illegible] مان را تا چه غایت شناخته است اگر با [illegible] را بی
[illegible] این [illegible] افتخار که علی مر اللیل والنهار باعث سرفرازی
[illegible] است بعد و الف [illegible] نقد حیات نثار سازد [illegible] اشکر
[illegible] مشغول الذمه و [illegible] است [illegible] اگر نه [illegible] خود [illegible]

۹۵

بودی مرا که قاصر بیان بیم زبان تعریف و توصیف آن گی نمودم در این راه دور و دراز را
باقدام کدام بیان می پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که
غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوش را رتبه شبا
و [illegible] جبهه عیان و معانی را فروغ مه جدار جبین تابانست نمیدانم تمنا کردن یکعالم مطلب
در قالب انیم و ف تعجب نمایم یا از گنجیدن جهان [illegible] بدین خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزایم و
یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است
بیت یکجهان جان خواهم و چندان آن زمان از روزگار + کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار +
آرزو بحصول موصول باد دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته
شده رنگینی مجلس سخن از اهم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی
بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان
ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر بوستان خلد نظیر چون پیشکاران
چابکدست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک ابدست فراش قدرت بر فراز ساکنان این محفل
والا افراشته از بهر همیشه بهار این گلستان از چشمه خورشید درخشان با ماه تابان آب داده و
از زرق تعد خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار انجم خزان نهاده صدر این چمن
بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبری
مبدا و معاد بهین ثمر درخت امکان فایده ترکیب [illegible] کتاب نعوت بیت
القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی
صلوات الله علیه و آله و شیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی قوت شرع متین حضر
راهنمای طریق الیقین کاسربای مرحومه [illegible] کشتی چار موجه نوائب اسد الله الغا
مظهر العجائب والغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب [illegible] علی ابن ابی طالب
و اولاد اطهار زیب بهار فزوده و بخامه فرمان این بوستان جنت [illegible] ایشان
[illegible] فرموده و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این با[illegible]
[illegible] افراشتگان سلسله جلیله صفویه که نوران چراغ و ریاحین این [illegible] اند

تفویض موده لله الحمد که امر فوز که نوبت بنابت دو دوره تولیت بپادشاه ملایک سپاه ظل الله
منتهی گردید همواره به بینائی فطانت بخشش راز مکتوم را در سینه ارباب این علم معلوم دارند
و بانگشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شمار غیر مخلی بیشمار مدد همواره پیش نهاد همت
و ضمیر عدالت اقتباس آنست که از ارباب ابتنا این بزم عالی که دو رنمای معنی از آئینه دل
روشن و پیش دیده بصیرت دارند گردهیکه بشرف همعصر مباهی اند صدر نشین صفه افتخار
و اعتبار و جمعیکه بسرکشی توسن هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند
محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان میزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار
هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد همواره خواهش بآن میدارند که جوهر
و ادا هر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان را از ملاحظه آن اطلاع بر کمی
آن حاصل شود و بفحوای صدق نمای کلام الملوک ملک الکلام بر سراچه ضمیر اقدس چنان
عکس افکن گردیده که بار یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این رایحی درخشان را
در سلک لئالی انتظام دهد

دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته شده

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بقوای قدرت بالغه از بحر بیکران
نیستی گوهر نیا هوا به هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را برآورده بر کنار خوان شهود
و بساط اظهار نمود گذاشت و آن زیرک اجزای پریشان حروف تهجی علم والای فصحا و بلاغت
که مانند شجر طوبی در ریاض قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخی مثمر و غصنی زهیر دارد
بر افراشت نیروی حکمت کامله اش چندان زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب
گفتگو بگنجد و آنقدر از متاع اجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن
آن عاجز باشد ترازوی سخن سنجی چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
از اصداف این سبعه سموات بجوهریان رشته بینش نمود صاف معانی رنگین را
و دماغ گویان بحور زبر رشته لیلی و مجنون دریافت نمود قصه تطویل احسان بیپایانش
تمام ... بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگر ... دریای بدیع الاوصاف بیکرانش
مستغرقان بحار نعم لا یتناهی محجوز زنگ و از هر لب فیض شامل

واطف کاملش هم زبانی را بر خوانی میسر و قریب و بعید را زمزمه الکنی نوال فصاحتش را چهره برو
مفسر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب
در استار الفاظ تو بر تو عریان و منشرح و گنج خانه دقائق نکات با وجود دستگی با قفال انغلاق
بر روی نقابان زمین سخن مفتح از هر نج خنیاگران بزم سکرتش جان گوش بر آواز آن نغمات
تحمید و سماع وار دستگیری برداشتش پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی
وارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی بدرنگی توفیقش بلند از پشتی بر پیش افتادگان در شتاب
و رئل و برق رفتاران دشت پیما را از دامنگیری منعش اقدام سبکپوئی در خلاب و حل
هنرمندان سرآمد و چین از رکاب مدیح سکالیش اعجمی و مقتضب دیده وران دوربین را
در هنگام تماشای بستانسرای نگارش چشم بینش در نقاب آهنین محتجب نهالی که بآبیاری
تربیتش از حدیقه دل بالا کشید مجتث و برکنده و هر سرکه نه از هوای او بتاج اعتبار مسوخ با شد
در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افگنده است ارکان کائنات نظر با صل اصلش از سخیف
و مقالات درست اندیشان حدید النظر در اخبار کنه ذاتش از سخیف در از دستی ادراک
از قبض اذیال در یافتش قاصر و مشعل فروزان لا ال علم و ان چون ..گان ظلمت آباد وهم
گرده راهی از تکاپوی مالا حصل خائب و خاسر دلهای تهی از ذوق تفرمانان فلز الغریز
چون حرف امراجوف از سینه مخذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت
تکمیلاتش بوقوف و مکفوف خرمهای جان زبان از تیغ بازی حیف رسیدا و اخرم و دل و زبان
کوته اندیشان و هرزه درایان از ساحی عدالتش اخرب و ابکم تعالی شانه و جل برهانه
و اعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون طاق ابروی خوبان جهت ندا
بوجود و افر الجود مقصود معمای آفرینش قبله نمای و منیش حلاوت اثمار شاداب ایجاد
نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد رسول الثقلین فسر ... خافقین خاتم الانبیا و
سید الاصفیا مستمر گردانیده و نوای صیت بلند آوازه گیتی را بمسامع سالکان
عالم رسانید از مرعوله شعر مشکین مسلسلش حلقهای حواس ارباب
شاعر و عطر آگین و طره گلهای حدیقه ملتش پرده چشم تماشاییان

۹۸

گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین باانکه بایه دون شاعری باشارعی بصوب
مولاهی جاهش نعیت صاحب دیوان محشر ورجوع خلائق در یوم النشور بامن شفاعتش بند
ترجیعی مختصر سنتها نهی سلع فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر
بوده منت گزار و در تحمیل بار تکلیف سنت مطلبش سبکباری حمالان اثقال معاصی بود و
نه گرانی بار سبحان الله بایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر تواند بود
که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب
مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق الکتائب امیر المومنین علی بن ابی طالب را
بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهره خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت
پیشگان رابند پیرفتن یکفرمان دو امر احتم مقتضی و ازمین تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا
و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد برلوح اظهار می نگارد
۹۹ که محتاج عنایت بیغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و
شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش انتباه و غفلت و اوان
آگهی و بیخبری و اقامت مست پیوسته خاطر از ورد طلب ناتوان و سلوک سالک بیدردان
برهنما ملک گران بود از ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده رو بادیه وصول باشد و از
سوهان ستین فرشت در نظر داشت که زنگ نادانی که چون بخار دریا لازم دلهای عموم
ناکرده کار انست از آئینه ضمیر زدا شد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ
دماغ و بهمیر سیدن پرتو شناخت شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی مباحت
و مرکب سعی در تلال و دیار غشت و بهمین هر مطلبی می تاخت بعد از انکه چشم باطن
محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون
بلبلی که در گلزار بر گل ثمری که در خمکده پرل افتد هر عملی جداول را در اختشاک زدن
و هر شب و هر شعبه نشنی علیحده غارتگر آرام و شکیب میبود و درین چه شبهه که
گمشتگان بوادی قحط که دو چار خوان پر نعمت الوان کردند و در جستجو
به یکدیگری اشتهر مسرود در تحصیل کام و حصول اهم امم درمانده خاطر اضطراب

شربت و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم
رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی
بذل قیمت تحصیل مجلس سامی گزید و دماغ و دل را بسعی هندگی از این نشاء بیمار و بالا رسید هر چند که دل را
در اشتغال باین امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود اما بحکم علیکم بحسن الخط و ست از قرن شغلی که خامه را امتیاز
علم کاردانی تواند داد برنبسید است و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دل درست تا به
حیا گرو به بیت بلند باین و تیره جلی مشید و معانی کلیه و سفر ناگزیر معین و هنر اداره و همت [illegible] بجزو دن میگردید
تا آنکه کارکنان قضا تحصیل رابته مقرر راکه نخست مقالید آن در دست متکفلان مهام او لاعد
میباشند در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهاری علاقگی نهادند بلکه رزق بسیاری از
بلند نامان آن مسافران یا زیستی بالمیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری دادند
بتکلیف انمعنی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دست
و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت و نفس بهیمی مراتع خود سری چریدن آغاز نهاد و قوت
عاقله نزار و بیمار و ساغر مطلب و الی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن
و دل خونخواه طپیدن شد مطالعهٔ بیاض گردن و صفحهٔ سیما سباحت اشهارات و شغفار حجاب پذیرفت
و مطلع کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات در ذهن [illegible] انه و
سرود بلبلانه از متمنیات گوی پیشین ربوده و آب تازه [illegible] تحصیل بر چهرهٔ خواهش گشود
از رفته رفته گرمی صحبت با دوشیزگان خیال خارخار ضمیر را شعله ور
گردانید و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشئه که
گلستان از بادهٔ صبوح و گم کردگان کسوت حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار
بلند می یافت دیگر از تماشای سیاه خیمه نشینان [illegible] از هر چه در نظر می آمد
[illegible] دل بر می تافت تا درین امر توغل بجای رسید که باوجود اشتغال
شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
[illegible] شعر [illegible] غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

100

جاه و مکنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایهای مختلف بر خود عرض دهند و از غرائب اسلوب
سبز بهارستانی تازه نمایند بعضی از خرائد و اغانید مضامین در لباس نظم دری در جامه شرع بر
اهل بینش را جلوه ظهوری یافت بمقتضای کن طلب شیئا وجد فوجد در زمینی که ام
خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال بخامه موی دقت پرداخته آمد
بدین عینک دوربینان و شناس و دبستان گردید و آوازه گنجوری معانی باقاشی
و ادائی رسید و چون بلم عرض آینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پرداخت
آن نیز سگالش بعمل آمد درین ایام که زبان فرمانفرمای صاحبقران زمان ممهد
بساط امن و امان قره باصره شهریاری و کامگاری غره ناصیه جهانداری
سلطان سلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل
پادشاه پادشاهان زمانه قرارگیرنده بر مسند عدل
و الاحسان آفتاب عالمتاب و رفعناه مکانا علیا عالی قدر برج
و احسان
و لقد اصطفیناه فی الدنیا عامر مبانی الاسلام هادم قواعد
و هر آینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام ویران ساز
اصنام کهف الثقلین ملاذ البررة فی الخافقین الذی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه
انتهت سؤال السائلین الی بابه و اخضرت
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا در دروازه او و سبز شد
ریاض العالمین بفیض احسانه محی مراسم العدل و الاحسان
باغهای عالمها به فیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قامع نوائر الظلم و العدوان منور مصابیح العلم بانوار
کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
الهدی مسجل مناشیر الفضل باصناف الندی ممهد
هدایت سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

انّ ارکان الخلافة بالعدل والانصاف تشید بنیان السلطنة

ستونهای پادشاهی با عدل و انصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار علوم و حکم کاشف

بسبب دور کردن ستم و بی راهی آگاه از رازهای علمها و حکمتها گشاینده

استار علّم الانسان ما لم یعلم عیار نقد بینش شهریاری

پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه نگین اقبال فال مراد

استفاده از این مصحف کمال شمیم ازاهیر شیمه باکلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صفای

روشن ضمیری گیرای کمند خصم بندی پسندیده طبع دشوار قبولی و مشکل پسندی لآل کوه بلند دهای

و جوان بختی گره کشای عقده سرورکم دشواری و تختی قوت بازوی قوی زنی و زیر مندی

آخرین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات

بسالت و جلالت درّ گرانبهای صدف عدیم المثالی منصه رسانی فطرت بلند و همت عالی حضرت

و نضارت بهارستان فتح نامه سروستان مردی و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادرخان ادام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان

و برخلاف ازمنه باستانی متاع فهمیدگی رایج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان [illegible]

تکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را [illegible] در تماشای بینائی

تماشای پرده نشینان معانی مکنونه بوده باشند حسب التکلیف احباب و اخوان ارتکاب این امر اهتمام

دانسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت انموذجی از نقوشات صفحه خیال بر دفتر اظهار نگاشت

و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق دیباچه

که بجهت دیوان میرنجات نوشته شده کتابه میثاق دولت سرای

آنجمن نام نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در خفه عدم مکنون بود

[illegible] مشرقا [illegible] جهات [illegible] خواص و رباعی از طبقات مثنوی پست [illegible]

١٠٢

آشکار او مهمان قصیده مجاذبت احمال انس و جان بجه طویل حرکات زمان ترکیب نید اصناف
حیوان و تربیع نید انغام مع چودت بیش از قیاس را بر رشته انتظام و التیام کشید و صف نعال
مجلس هستی یعنی انسان همالکی نیهان را که در بن بحر بی پایان محیط بیکران از زیر دست ساکنی
بوده بپیروی غواص عنایت شامله از حضیض قعر ناپدید رو قعر بی پا بجودی باوج تاج امتیاز و سرفراز
برکشید و این شست گل را بخزن جوهر اسرار رحیم و گل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید ساکنان
شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اقتدار عالی و در شهران آنظار روحانی
دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل ششتاب در آتش ست که از زمهر جمادی خلاصی جسته منوجه
جیب الله انسانیت گردند و رهروان نبات یعنی لاله و گل را که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند
مانند سلیمان سند سلطنت بر هوای وصول این بهشت آباد گستر ده میباشد که خود را بتقریب
مقربان نماذیه و ماسکه بقاو بپا ارباب عرفان بند بد غزالان از بهوس دریافت این ابلی شیرین
صفات چون مجنون بیابان گرد و لباد عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خود
فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند چنانچه این گوهر
را از بن کان و این در را از بن عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان
این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روانست برگزیده یکی خواه بخواهی را تبه تجر درد از
معانی و دیگر را رتبه محرمی و ترجمانی داده و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار
بچزان گشاده و صدهای عام رخصت دخول آن بهشت آباد در عموم آورده از زمان
در داده و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای ان لله کنوز تحت العرش
مفاتیحها السنة الشعراء بگوش هوش ارباب دریافت رسانیده و مجال
من بحیه آن قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب طریق اخلاص
و نجات بچه زبان طریق حمد پدید و بچه عبارت شکر عطایای لاتناهی گوید چون اتیان
بدان فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیانست عطف عنان از آن وادی
بچا پایان نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش
نشیمن سخندان شاخ بر شاخ افنان این بوستانست در صحن گلستان خلد نشان حضرت رسالت بناه

۱۰۳

بکسر تقدیم فوقانی بمعنی ... آشکار ... افنان یعنی ... اول و سکون فا جمع فن بمعنی ... شاخ و درخت ... بروزن کریم بمعنی آواز طارن

وگاه بنگاه پرواز جناح خیال لب آن بوستان بخزان شتافته جهت سخن شناسان که چشم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته
لابل در کندن این معدن روح فرهاد را بوصال شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد
فرصت خرج و گوهری چند فروزان مخزن بیان درج نموده آیین درج راهبری جز نگارت
دوشیزگان سخن نیست و این عروس را پرده بر چهره دلربای بغیر از دیده دل واکردن
و چون مخزن را قفل ناچار و گنجینه را چاره نی در کار است که نامحرمان را از آن دست
وصول کشیده و بجهه تصرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را القفل ابجد مقفل و کشادن آن را
بمفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل
لاله این بوستان چون عندلیبان نوانج و خوش الحان و ترسه مه خودگانش چون
مژگان نیکوان حریف حرف و همزبانند سخنان شوخش را در قید آرمیدگی رقوم
بازیکوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق ١٠٤
لاابالی بمعشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی شان چون رشته طاقت عشاق
از نظاره معشوق خطر گسستن و نقطهای نقل شیرین لبان را که ریخته شیره حیات
باکام پسند تریاکیان صحبت جسیان اختلاطی پیوستن گزیر قصائد را دلربائی پس کوچه خم
گیسو و نزهت خدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران این شبستان را
هر دائره دهانیست بذکر خفی گشوده و عطر جهانداری مشکین لباسانش چه چیز آنا سور دلهای
عاشقان غالیه سوده گلستانیست بید روبند و شگفته رویانش بی تکلف زرد روبند سوخته
برشتگانش را چشم انتظار بر راه وارسیدگان که کی از راه انتظار در رسند و شیرین کارش را
گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گم دیده کی چشند میزبان را
تکلیف مهمان در کار و مائده سخن در میان تکلف بر کنار است در دلیشانه بزمی چیده و بقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور و غلمان نکات بنعمای قطوفها دانیه بزحمت تحصیل رام نشاید که مبادا نگار
این سرو چهره پرده گیانش از غبار کسادی پرگرد گردد دیباچه که جهت بیاض

آبدار باشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر با فخانه سخن ست قماش کاری تازه ده بنظر داد و از مخمل دو خوابه فکر و خیال بهر دم صور بدیده تامل می آرد و میخواهد که زمین بیاض سفینه را از صحن گلزار شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان نمودار نقش از رنگ سازد و فرشی ملون که جامه کلبند بهار را بنظر بیفکند کان خوار گرداند برای مسند نشینان بساط سخن انداز داز قلم و ناز آهو چشمان ترکستانی شگفته روئی باغ خیال آراید و از فصحه کلام شکر لبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان معانی حلوائی ترتیب نماید که جهت رطیب باغ می و مزه باغ و کنج فراغ مهیا و آباد و با جمعیت باشد تا می ندیده ایم که نقلش بود در خویش + غیر از شراب بخشش اشعار با مزه + سوداگران شعر از و تتبع از هر شعر از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس آباد و جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و شهد مقدس جانفشانی و شهباد کرمانی لشنه لبی و مفارقت و چین بد خوئی و نزاکت و خطای بی پروائی و عدم مروت و شیراز مهر امهات عطوفت نهاد و بخارای عقوق اولاد و اسپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان از روی وصال و قند هار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار خط نوبهالان سر و قامت و بحرین دیده تماشا و حیرت زده و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه بکمبدن لب شاهدان و مدینه الرسول بیعا... وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و بنگلان ... من ... عشوق و دلکو از هر قسم متاع که با قبضه دست خیال استادان دقیقه پیشه است پشته پشته آورده اند و در انتخاب هر متاعی بجای بای وقت و استادگی دندان بر جگر افشرده و پوشیده که قباهای شالی که در کارخانه خیال از موی میمیان و زلف بتان و خط گلچهرگان با تمام رسد و زر بفت طلا و نقره بافیکه از خیال سیمین بتان زیبنده رنگ دل باختگان انجام یابد بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظاره گل و برگ آن هر شامی بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری شد این باغ همیشه بهار گلستان که انوری نوری از زین انوار و از هر سبرگی از این ازهار و هر شیره و وسمه نهالی از ... اشجار ... دلی ... ازین انهار ... ملتفات ... که بتوفیق

۱۰۵

تماشای این نزهت آباد یابند چون آب در حوض وجدول آرزوی فراغت برپشت نخوابنده
باکمال آمیدگی بهر این بوستان نمایند هرگاه من منبون بی پرواکه در بیابان بی تعلقی
وسوداگله کله لیلی در هر جریده آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای
خوشوقتی دوستان دماغ سوخته و چراغانی چند افروخته باشد روانیست که اتفق طبعان
پروانه وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های پیوندی نازونیاز حسن وعشق
این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان از تاراج این آفت رسته
تماشائیان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست
چندانکه موائد نعم این خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی بر جا و این شمع فروزان
بدستور نخست صاحب غنیمت سخن کوتاه قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت
آن منصه ظهور کشیده سخنیست که از دریای محیط تجرد به قصد دلجوئی و پای در گل فتادگان
گلزار تقید نخست دارد شد و صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان ۱۰۶
را مقر و مسکن میسازد و از انجا لباس موزون الفاظ دربر کرده از خیابان زبان و دروازه
آذان بکوچه هوش و دریافت دانایان در می آید و گاهی در بنفشه زار خطوط رحل اقامت می اندازد
و مانند آب زندگی در ظلمات و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس را
صاحب غازه میگرداند مدتی تا قوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده
پرده دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله بغایت گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست از
که دیده بصیرت بینا و آئینه دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان
می آید و مانند مستان لایعقل ترک خودداری مینماید و آنرا که غبار دیده تمیز سد راه گشته
طریق تکاهل پوید محرومی او را بس دیگر کسی چگوید دیباچه که لب الاشارات
خود تالیف نموده نوشته آمد نیایش و ستایش کریمی را سزد که بنا
اعمار انس و جان را از تار زبان و پود سپاس درهم بافته و رشته زرین
خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامه صورتنگار
هیولی راجهت خوش نشینان گلشن وجود مشجر قابلیت های شاخ بر شاخ مفرد کرده

107

و در خانه نخانه مرکبات ط اختلاط و آشنائی میان مخالفان ضد او انداخته آب مینا

دارا آسمان حباب سبزیهای تخمل نموده و گره شرار را گره گشائی نمایانند غل غنچه از هم گشوده

غنچه و تو منبر خاک را به […] گرمیهای تناسب بقدرت کرده و مصلحه هوا را که انفاس حیات بخش

زندگانی شعبه از انست اگر تمه میانجی آب و آتش آورد آب به […] شتاب در آتش نیست تا […] از آن

زبان روزی خواران را در بغل دارد و رگ ابر بهاری از آن […] پا زبانست که بقطرات باران

نعمتهای الوان مرد که شیار درخت سایید از ارزاق بی پایانش که دست قدرت ضامن ایصال

آنست آسیاهای آسمان میگردد و این منعم حقیقی با وجود پاکان آن اغصان اشجار رو دستیاران

اوراق و اثمار در رسانیدن وظائف مقرره موظفین خوان نعم فرو دست به نیروی فرمان

امر کن دیو نفس نبات که خدمتکار پر نیزاد الگی فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت

شبانه در خواب و شبانه بیدار رود در حالت بیداری و خواب این حارسان

مخازن نقود اکان دیده دیدبانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبر دار

از سردوی برف دوم سردی زمستان تنور گلهای بهاری برای پختن اثمار

گرمه از گرم خوئی چسپان اختلاطی تابستان و بیع دلهای سخت استخوان اثمار

نرم سست در شکنجه […] قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در ادای

شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان سست نباتات

بفرمائش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان بشیر […] اوراق و اغصان

می پرورند و ریشه های درختان چون خدمتکاران چابکدست برای آسایش

نازپروردگان . واتحه سبزگلهای بوستانی را می گسترند مفتاح گشاد کارش

طیور از ناخن […] به قلعهای در بسته بیضه ها در می آیند و غنچه های گلها بهدایت

بسیافت خضر […] راه گشایش باپای به دامن پیچیده از کمین مکامن شتافته […]

برافراز منبر طهور برآمده جلوه گر میشوند […] چراغ درخشان

برق را […] فتیلهای قطرات ریزان باران بر […] افروزد

[illegible] زمین […] که تابنده دست قدرت […] تاب […]

اندامی برای موزونان سرو شمشاد میدوزد وگاهی صورت آن شمع بمجرای اصلح خیر وطت
صور هوای بخانه خالی صورمانی برمی آید وگاهی بفرمان قهرمان چون ناخن
سباع گره از رشته وجودش میگشاید و قوت غاذیه را بزبان سخن طراز خادمانه
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را با میانجی خامه مو
موکاغذ نیست خوش قلم دلپذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته صبح
نمودار شب ظلمانی و درحقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ها شبهای تار را
خاصیت مومیائی انسانی وکانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن برمیان
استوار و دربارار در تره هستی فرمان خار و خس کلفت بفراشی اضطرابات خاطر از دل برکنار
عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در ترتیب گوش بر آواز آن سمکیات محکم و
حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی ماند بود و اشخاص کائنات درهم و بهم ست فرس فراست
دریا فتگان دقایق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینائی حکمای دقایق بینان
از سیاهی شبهای جهل مرکب در خواب غفلت ست و لهذا از بد لهائی رشته و پیوند محکم بسته
و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن درهم شکسته انسان را که درصف نعال مرکبات
جای دار و کمند بلند دوی آسمان از عقل دور اندیش کرامت نمود و مونداق رغبت عباد را
از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوای تقلید و راهنمای خافقین لذت برلذت افزوده از
برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و آئینه خاطر انورش را
از زنگ هوا جس خیال اغیار پرداخته نور شمع بدفروغ شریعت غرا را از دلهای ظلمت
ادیان منسوخه چون ثعبان موسی سراباد هان موده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا
مبنیان شبه طبعان ظلمت جهل مرکب آزموده این آسمان خورشید نشان از دوازده
مت امامت که اثنین آن را با هم اثر قران سعدین ست موجب استحکام شرایع بیناکرده
و شنونت فرمان ایمنی گوهر والا را دست بدست بخازنان او امر و نواهی یزدان سپرده
صلی الله علیه و آله و بعد مراثات اذهان باریک بینان معارف منطبعه میگرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن گلزار

بلب الاشارات بهم و بدر سلوک مصنفات یا افضل افاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود
گذار نمود الحق گلشنی دید شگفته بدیانش ما غنچه هم خند جلوه گر عطر باز شن و شاهد انش را چهره و
گلابی بند لربا خوش قماش ای تهاج سیران گلستان که سیارانش را عطر گلهای کیفیت باده ریحانی
حاصل شود چنان اقتضا نمود که این پوشیده رویان که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند بحلیه پیراهن نمای عبارات فارسی که حکم آئینه بدن دارد محلی سازد تا بعضی از اربا
نظرت را در تماشای جمال آن دلربایان ملبدی طریق گلهنا الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه
که باندام دلربایان گلفام به تیزی فهم جدید بریده شد در یک هفته بسوزن نوک قلم در رشته
پرپیچ و تاب رقم با تمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی
در پیراهن شاهد مدعا بینند از اعتراض زهر آلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشنیع
برگزینند

دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند

سخن که بجادوکاری معانی تازه سامری و از سفینه های گاو زبان
را گویا و انوار روح الامین معانی را در لباس دیجور نقوش در قوم داغم فرو
دلها نموده گلیست که از صحرای تجرد بر بشنائی آشنائی و انه طلوع و طلوع نفوس
انسان و وادی ایمن دل و شجره زبان به صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نماست گردیده و نقوش بشیر را که هریک در مصر وجود
رنگان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند
در ربقه تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته
و بر نیان نثر را فرعونیان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم بافته
بر ساحل ... لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبز پوش خط را پیشوا ساخته و آنکه
... رسند نقطه بر هوا گسترده میباشد در غار تار صماخ رحل اقامت انداخته
موسی را در سبب کلام او ... کلیمی بلند و ادعیه مسیحائی بوسیله ... اجابت را
... بالاگر اماکن تقدیس آلوده غبار تجسم نسبت نا ... و عناصر و
... دیده و هر چند از الاکش ... صاحب فضل مبراست ... نهال ...

طوبی شمائلش از آسمان برترین و ودیعه اگر کسی را در صدق انچه خواجه صادق بیان اخبار نموده
اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا
بران گواه است سلسله اعداد معدودات از وی برپا و صورت جمال باطن گویندگان از
آیینه حسن تالیفش پیدا و هویدا است کاغذ مطلب بی ضیع شریف او صورت کار حصول مضامین
عذر خواهیش تو به صاحبان افعال قبیحه مقبول است و احد را از خود شمرده چندان ترحم و بخشیده
که در جامه حصر نگنجد و مقدار تاه زین و قدر از دریافت جهان بی نشکر نشسته که میزان
بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوشیده و مسدس جهات
بمحل د و خوانچه روز و شب برای او مفروش است از راه حسن معاشرت پری وار در جلد
هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس
چندانکه از دوشیزه سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب باینی ادا
نموده که شنونده بچشم خود شفیعه مخطر را از دلربایی سواد چشم خوبان و بیاض اعجوبه ید بیضای
موسی عمر آنست عاشق رمیده و معشوق رنجیده را در مجلس نشستن چون بمقتضا القین شکسته ستی
بهم بسته شاه گدا غنی و بینوا پستی و بلندی در آغوش هم نشسته اند رنگ لیلی را با هوای
مجنون محبت مجنون با لیلی طفل بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سرمست
تسلی ست بزمش را آرمیدگی بهشت برین بلندی آسمان زمین غزلهای غزلی
وفیش ست هر سفینه قافله گاهیست که مسافران دیار عدم با متوطنان شهر هستی
در انجا صحبت میداشتند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن
بان شناسند بهم پابست چون لبهای پیوسته خاموش نشسته نیست سراپا گوش هر گریه
سرمه نگشتن و در سویدای دل مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات
حدیقه هر بیاض را آبیاری سحاب پاش طبایع دریادلان سرسبز و ریحان معنیهای رنگین
گلستان تقسیم انفاس صبح دهان شگفته و خندان میباشد واما طبعی چنین اگر همه
گرفتن امن معشوقی ست از دست توان داد و داغ حسرتها
باختیار بر جان و دل توان نهاد غافل نباشند که سخن سبب بیت قوت

نوشته اند ازین نسخت حسب الامر اعلی تحمیت خاتمه قرآن

نوشته اند از آثار سپاس گذاری و اهل شریعت مقدسه نبوی و تحبستگی احوال ملت مطهره مصطفوی

آن است که پادشاهی و مالک رقاب و داران معدلت قول و فعل اثبات دینداری

و اطاعت و انقیاد علی قرین متابعت و هدایت نمایند و راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری

گشاید ادای سنن شریعت همت حق شناس واجب دانند و از مصحف اعتقاد درست

و عزیمت صحیح سوره اخلاص خوانند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ

عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشد چشم خداشناسی روشن و

ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح

و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و

آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند

حدیقه دولت بی منتها شعشعه خورشید جهانگشائی پیرایه پوشش عرائس داد بخشی و

ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بهیت فروغ طلعت

... شاه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک

... نور ... آسمان هدایت و ولایت اند در معنی گوی امتیاز بیشی از سلاطین

سلف ربوده اند و اوامر و نواهی آلهی را بسمع دریافت از ... خاموشی مقال مخدرات

حجال آیات ... شنوده و براذعان فرمان بشر انس و جان از حسن افعال اعمالی ...

ان کتاب کریم و قرآن عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن

... سلیمان حکم و حکمت شاخسار الفاظش اعلام آوازه انداز ...

... حرف و امر ... جلوه ... شاهد هر صفحات کرده ... تعالی ... اکملها ...

... باشمار گوناگون اعجاز تماشائیان ... بشکفتن ...

... و قوت دل ... رو ... علی ... ان ... بقیه ...

سوره فاتحه ... [illegible]
... کلام ... قرآن ... [illegible]

ارمغان گارگشته زلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش [illegible] طراز [illegible]
بوستان خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان تصاحب بن تاریخ فلان [illegible] نهال [illegible] و نقوش
این بوستان [illegible] اثمار [illegible] آثار رشد امید که با ثمار عمر دو [illegible] مول امام که میوه [illegible]
الهی ست شیرین کام باشند در تعریف میرزا معز الدین محمد موسوی
شهرستانی تجرد نژادان معانی و نرخیلان قوافل آسمانی که از رواج اطلاق [illegible] دروه [illegible]
بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غنیا به قلیب ذات عنوان چون [illegible] کنعانی [illegible] ول مسفر مانند ما
اوراق از بار و نقود کامل عیار نثار در رواش ور و از ان [illegible] و غرف پیشگاه جیب و کنار
شعور و اشعار ذوی الابصار و للبصائر جلوه گری مینمایند چون خضر الیاس بحر قلوب و بر [illegible]
لحظه از تردد تگاپوی نمی آساید پیوسته درین ظعن اقامت [illegible] زوال رحلت در جامه اندامی حرف
و لباس تمامی نفوس هوا دج نشک اند و کلمات حدائق عنبر آمود [illegible] الفاظ که هم ایشان از منزله
بال و پرواز وهم مشابه پیمانه نشار باده اعجاز وهم ترجمان بیان وهم مانع تاراج قاطعان طر
و راهها نشست بیباشند و این لب قشر نما و این پوشیده و بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند [illegible]
فراج که نتیجه آبا و امهات کثیر ست بآن پریزادگان [illegible] در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف
دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاغ انهاء از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نماد
نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند و ازینجاست که اقلام رقم نگاران را در اطهار این [illegible]
مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار اند [illegible]
ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقایسه نبض مریض با نگشت
طبیب ست چون زبان روایت ثقات بعفت دیانت داری موصوف و چون حلیه سلا
بحفظ الغیب معروف میباشد و نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت [illegible]
[illegible] از [illegible] تجار [illegible] امتاع غذای روح و [illegible]
لیلی و شان [illegible] حرکات معنی را مجنون [illegible] پرستی
[illegible] میرسانند شریک غالب شعر بافان کار [illegible]
[illegible] ناقلان کلام منساج قماش سخن [illegible] برانند

۱۱۲

نسیم عطرشمیم پیراهن یوسف نکهت بشارت ... درین حال گویند از نگارنده چون صاحب آن از سخن

بهشت پذیر ... و در جمال همه ... خرامند ... طلعت نصوصا و صورتا ... قابل را اندو

نطق این ... با ... بود مصداق این کلام ... اعجاز الکلام است

... وطیبانه و ... بستان الفاظ و زادگان طبع نساج

... لطیف ... سید محمد طاهر ... و حید رسید ... پرده از چهره ها

این دوشیزگان ... با وجود نهایت ... این ... بادیه

و ... آن را بپای ... و تفحص ... این بوستان ... آراسته

سیر و سراسر روی صاحبان ... گوهر ... را ... منت خود ساخته

و قدر هریک از ... کان معانی غریب ... سواد رقوم را بوا

شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب ذوق سلیم ... سبیل

و میزبان را در دعوت ... طبیعت حضرت خلیل است و السلام

بهجت جامع عباسی نوشته ...

که نسبت خرقه ... سلطنت ادهمی ... بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس جامع

... مسائل شرعیه ... بود که دو دستند آل رسول ... یکدیگر

... و رشته ... حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد تقدیم ...

... محبت و دوستی خود با اهل بیت ... خالص ... ساخته

یقینکه ... نساج را هر یک جایزه ... جدا از خزانه انعام عام ... حواله

... شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب ...

... همیشه ...

... بدایع ...

... لمعات ...

... رساله ...

... نمایند ...

منت شناطه عروس آراسته بزیور هیئت بیاید التحی نمایند دیگاه بیا محمد طاهر [illegible]
اگرچه در اخراج این رساله فطرت از صلابت قوت مشیمه حکم آباء داد ولادت دارد لیکن موفق
بتوفیق حضرت احد اعزی معز الدین محمد کلک اندیشه و منقاش گرمی تشخیص و تحسین بکمال
عرایس تکمیله این کتاب و تصحیح فرموده مقام که سکان گردک سرای دوائر
صدرنشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بهار در آرایش اوراق درختان [illegible]
تبقراط و جالینوس در تدبیر علیل مرض بانی بکار برده در ازاله تهمت صاحبان فراش
این بهارستان رحمت بسیاری کشیده بود در پی هریک از زحمت زدگان آهو طبیعت
این مغازه بیابان نهاد و یده اکنون اثر سعی او دیدن نسخه اگر مزیت فرع بر اصل
نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتواند شد انشاء الله فرخور سعی و رضامندی
بی نیازمند مثاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بریاض مرزا
قصیح مرحوم نوشته شد هنگامه گزاران سخن را مژده باد که
بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای وجود عنصر مطبعی نموده و ساقی خمخانه فلک صفای
معانی را در شیشه دل پرحوصله نموده دریای معانی آغاز گوهر افشانی کرده [illegible]
لسان شعر بدگاری شیوا بیانی قرین قصه پردازی و داستان سنجی [illegible] 114
شیرین شد مژده این خوش کلام اگر در پرده دهان کوه غم از صلابت فرهاد و تاج شاهی از [illegible]
برگیرند روا باشد و اگر سحر دکان آسته کینه خود نشا باش آن پرداز بجا [illegible]
ظاهر شد که خامه عنبرین ختامه از گرسنه حال دوات کذب بیرانی را اسیر شود در ازدو
[illegible] عدم استخلاص آب سیاه در چشم آورد در لفظیکه غیر واقع باشد بر [illegible]
گفته و نوشته مراعات صدق محض صواب باید داشت چنین [illegible]
[illegible] مبالغه ها هم مصرحه آنچه باشد [illegible] حای سخن
[illegible] تنگی [illegible] و نعمتهای [illegible]
دیگر [illegible] اگر [illegible] حکایت [illegible]
اخبار [illegible] در [illegible]

ازدانش [illegible] از [illegible] و [illegible] سیاقی [illegible] عمل در بر گرفته باشند بن که وا یافته ادا های رنم
چند پیدا زین ناشعا [illegible] در [illegible] شعبان [illegible] از گل [illegible] خوا اند لانه بند الکون [illegible] که خواهم
[illegible] یاد چو مان [illegible] از کمال معنی [illegible] ملاحظه فرماید و ناخن طبع
جدید الفکری که پهلوی [illegible] زرک [illegible] سخن را سخندان میداند دیگر ما احتیاج گفتن
تحسانی [illegible] آن یگانه [illegible] را چون محجوب ندارد و هر دو را ارتقا و تصاعد
بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم قندهار نوشته

زلال عذب الفت و اتحاد [illegible] معین [illegible] وداد [illegible] نامه محبت ختامه فلان که از چشمه
یکتا دلی و ینبوع دوستی و یکجهتی [illegible] بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه
[illegible] بریاحین [illegible] فیض [illegible] ارزانی داشته [illegible] گردن [illegible] یکانگی
و کلفت [illegible] نخل [illegible] از ریاحین التیام و الفت گردید و [illegible] مراعات قرب جوار که در اصداف
الفاظ آن بحر مصادقت [illegible] بود بغواصی غور اندیشه وقت [illegible] بدست آمد و
پسندید جوهریان دریافت گردید بر [illegible] دقائق علم [illegible] پوشیده نیست که
مراعات قرب جوار بعد [illegible] عقل و نقل [illegible] کافه امم و اصناف بنی آدم
[illegible] حکام و کارکنان ثغور که انمیعی از این گرو [illegible] تعدی بکافه رعایا و برایا
[illegible] واجب لازم است [illegible] بایدم که از این امر خیر انجام سلسله جنبان
ارتباط و التیام میباشند لهذا با یالت پناه فلان که فاتح ابواب آن [illegible] بود
[illegible] گردیده چون نسیم [illegible] از بوستان طور [illegible] الاحباب [illegible]
[illegible] مضای طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در باب [illegible] که فلانی [illegible]
[illegible] فرموده [illegible]

115

بر روح پر [illegible] شرف تحصیل اجناس سطور [illegible] آشنا [illegible] بیگانگی
ست سناسه [illegible] گرمیه [illegible] آن بود که بی‌کلفانه سرکار [illegible] متاع دقیقه‌شناس طلب گرده
مشهور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی [illegible] و نظری از اقطار [illegible] سگرد [illegible]
اجناس شایسته مراتب حسن سعی [illegible] آن جماعت بعضی تفصیلی از مشئون درگاه والا با [illegible]
که باین تقریب خدمت سگالی خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و تعجب [illegible]
که بعد از اطلاع آن دری سماطر زمانی بر تفصیلی هر طور روابط سوالف سلاطین حشمت مکین
را منظور نداشته به بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتایی نگردیده اند یقین
حاصلست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والا سلاطین چندان وقعی ندارد و مخرب
اساس دوستی که معماری چندین پادشاه دقیقه‌سنج حقیقت آگاه تشیید یافته شده
نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر بغیر از رفع مظنه کوته اندیشان
چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مضمون بیان بود که بدستوریکه در زمان نواب فلان این
ترانه بیقدر باعث تکدر و آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد لهذا العبد
مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته
چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید اعلام فرموده بودند که از استرداد
آن ملک بغیر از رفع مظنه طلبی نبوده و چنان نیست که اینحرکت موجب تزلزل ارکان دوستی
قدیم شده باشد و هر یک از نفایس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده شود
بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک
[illegible] یگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع این مراتب [illegible] احتمال
مفصله [illegible] تقاضای ظاهر [illegible] نمود چون در باب [illegible] کلف [illegible]
[illegible] والله [illegible] دیده بودند بخاطر دوستی [illegible] احسان [illegible]
[illegible] حرکت آن طرف [illegible]
[illegible] تقریب جواب نامه [illegible]
[illegible] وا [illegible] کردند

۲۱۶

از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه یگانگی بهار دوستی و ... و گلبن بهارافروز بوستان صدق و صفا
باد ... شکده اتحاد گلدسته ریاض محبت ادلی ... و داع عنبر نامه صداقت
ختامه مودت عنوان مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعتی خیر و روزی
مسرت اندوز بزم افروز منعل ... انشا و مجلس طراز خوشدلی و ... گشته بروایح
دوستی و خلت دماغ ابتهاج و ... عطر ... بائم یگانگی مشام الفت و یکجهتی را معنبر
گردانیده و از مژده فرحت ... بی اندازه حاصل گشت الحق در نشاء ... امکان
سرای بی بقای ... که سینه به گذشتگان و زبان زدآیندگان گردانید بود همین
شیوه ستوده مؤلف و التیام است که تمهید سلسله تا نسرای نیکنامی و شیرازه کتاب
خوشدلی و شادکامیست ... دور زمانی عاقبت بینی شاهدان و فائق انجمنی را
در بزم حضور مشاهده نموده اند در هنگام التزام ابرام و حصول این کام اهتمام سفیر باید یقین
حاصلست که آن ... حلقه ... یافت که در شیوه وارستگی از هم‌گنان ... و دم ... هم
... منتهی ازسالکان این ... در پیش اند بمعماری رای رزین در تشیید بنای
بنای استوار خواهند کوشید چون ... از ارسال تحف و هدایا به دوستان آمد و شد
... ایشان در حقیقت بمنزله تار و پود لباس مودت و یگانگی و شاهد دوستی
... این پیرایه خوش‌نماست ... از اجناس این دیار که تیار بود ...

مکتوبیکه از جانب قورچی باشی بیگلربیگی ... نوشته شده

... علم خواندن ... گشت ... بوستان ریاض دولت و اقبال ... حشمت
... و ... از ترشحات سحاب عنایت ... رحمت ...
... در ساحت ... از ... ده از اثمار ...
... سؤال ... هدایای انفس ... بیان ...
... والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات ...
... را افراد ...

بادشاهان سعادت قرین لسبب لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت امنیت و طاعت خالق انس و جان
و فرمان پذیری بادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنا بر مراعات رفاه حال عباد و امنیت
و آسایش بلاد و بساط دوستی و التیام مصالحه فیما بین دولتین علیتین از طرفین و سلاطین جانبین
گسترده و افراشته و سر رشته تقاص و خلاف بکل حکمت ابنا گسسته است لهذا اگر بوقوع
این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از هم نقض آیین ولا و بازخواست بندگان
اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف ادا
از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلایق اند بظهور رسیده نادیده و
ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از پیشتر
سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را مضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها
در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه درین اوقات جمعی از طایفه
جهلی از رمیدان اکراد و سر رشته فتنه و فساد بدست مکر ایشان افتاده و متردد این ان آمده
سلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده چندی را نیز بتیغ بی پروائی
مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و انزجار ایشان از لوازم این کوته اندیشان بد مآل تیزروی اقبال
بزوال مصون از اختلال باسهل وجوه مقدور بود لیکن بتصور آنکه مبادا تلافی این امر محمول
بر نقض عهد و پیمان گردد و بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر
دران باب بحکام جلیل القدر سابق و لاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند
حکام و ان تنبیه و بازخواست آن [illegible] راه از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز
لعنه [illegible] بدربار اقبال عرض نموده تشبث خواهم نمود [illegible] در مقام
تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی [illegible]
[illegible] باین قسم امری تشنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله [illegible]
[illegible] الکاء متعلقه این حدود را در معرض تضییع [illegible]
[illegible] روز بروز بیشتر از پیشتر مواد [illegible] گری
[illegible] میگردد شاید که حکام جلیل القدر ان [illegible] در سال

۱۱۸

بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت تنبیه و تادیب آن ناخود شناس

قیام مینمایند و چون امر جزئیه رفته رفته نتیجه مفاسد کلیه میگردد و این معنی بسایر محال

سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف

ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب آنجناب

دفع و رفع او خواهند نمود داشته کسی تعیین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده ازین او

که در گلزار همیشه بهار صفای این قسم خار آزاری را ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال

و موانع شاه کینه خواه آنطرف را فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع

در معرض ابلاغ در آمده و یقین حاصلست که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این

خیرخواه باسهل وجوه آن بداختر را با تبعه و تحفه آواره دیار عدم سازد غرض که من بعد

فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع

119 خواهد گردید **کتابیکه از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله**

بصفدرخان نوشته شد مرآت چهره نمای بشتی لعبتان دوستی

و محبت و گلزار همیشه بهار از هار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدرخان ارسال

داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فقید خاتم سلیمان

طلیعه خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف اقدس مناظر همایون از امور ملک پیرائی

من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی

داشته بودند والویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار السلطنت اصفهان

که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت است نهضت مینمود رسید و از نسیم

یکتا دلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه درباب تجدید مراسم اتحاد و الفت

که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای

السلسله جلیله که چون طلوع خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بود

نگاشته خامه مطلب نگار شده بحمد الحق در عالم اشباح که اجزای آن سرشته

دوستی درست در گردن آفرینش هم دارند چه چیز شبیه و نظیر صداقت و الفت

توانند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد به پیشبانی این امر رفاهیت اساس رصد تکیه این
حوادث دوران لطمه نیرنگی اوضاع نشار اسکان ایمن بست وازینجاست که رموز خوانان
لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و هر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که مقتضای
خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته باشند
لازم است که مجلی مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه را از غبار کلفت مصفی سازند و شرحیکه از باب
جنود اوزنگ که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ما وراء النهر پای در دامن احتیاط کشیده مرتکب
تاخت خراسان میگردند صورت یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلاد
اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهرست دران باب بتصدیع نداد آن
وارسیده آگاهی را اولی میداند ایما بحکیه در باب مغتنم و الحسن شیوه التیام شده بود بر ارباب
بینش ظاهرست که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمعاضدت
مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده اند چون
پادشاهان الانام در سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایت
ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشایی بوده اند بلیت درانمقام که خورشید چهره افروزد
بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست شرحیکه در باب فرستادن لد علیم دانخان نگارش
یافته بود بران حق نعمت شناس ظاهرست که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن
حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنوح قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان مسند نشین اریکه جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز نکسو
آن مامست جلوس نواب همایون اشرف اقدس اعلی بر اورنگ سلطنت پایه
که وقوع هر یک بیگانگانرا و سیله آشنائی و آشنایان را محکم عیار محبت از باب
و لغزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا جرأت اظهار این معنی توانند بود
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور رسازند نامه که بیکی از
سلاطین کامگار نوشته شده مرآت مصفای محبت چنانکه در نامه الیام
والفت ان بسته بهار الفت و وداد در بوستان آخته از خس خار کلفت و

۱۲۱

اعنی نگامه مولات رقم فلان که در نیولا مرتبع افروز محفل ائتلاف و التیام و بزم آرای محفل ارتباط
و انتظام شده بود از نسائم آن نوبهار یکتادلی از بهارگلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق
مکالمه غایبانه در ترنم افتاده از اندک در عالم عنصری و انشار مینوی باریک بینان دقیقه شناس بهتر از دو
محبت آدر امری نشان داده اند چه چیز شریفتر از آن معنی تواند بود که بهار عیش خرد و کبیر و خزان محنت
اندوه برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق النفس ست خوشا کسیکه بمددگاری تائید الهی استحکام
این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز از بهارگلستان صداقت و مودت
ست در چمن همیشه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطلب خربزه کاریز
فرستاده بود و بدون نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه ثمری نداشته بران دقیقه شناس
که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که در امسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیما بین
پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن در مذاقها تلخ و ناگوار بود و
بدون عرض اقدام این مراز حوصله جرات این بندگان دور و مقدمه مزبور از دایره
قابلیت عرض بیرون مینمود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه
قابل آن نبود که تلخی مضائقه فائقه اهلیت را بمرارت آلوده گرداند و در باب آمد و رفت قوافل
که در حقیقت مشابه یدی و دست ایشان و صفا جمیله پادشاهان والا اقتدار نه در ایامیکه منهل
عذب دوستی قدیم بتازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف و غبار آلود شده بود و نه درین ایام که
من الوجوه سد باب صدور و ورود این [illegible] شده و نخواهد بود و نه حیکه دربار صداقت و محبت و التیام
و ائتلاف این طبقه علیه این دو دودمان رایت نشان که قبله آمال و آمال جهانیان تحریر یافته بود بنابر
مراتب آگاهی [illegible] که مقتضای بالله [illegible] الاحتیاجات و از نتایج دوستی این سلسله علیه
که فیض آن [illegible] سحاب نیسان بیایان سعت گلشن اقبال اند دولت قویمه القوائم مهتز از یافته و از آثار مودت
[illegible] و [illegible] الا دوحه اقبال [illegible] آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته [illegible]
تعمیر بنای ثابت الارکان که حوادث روزگار در [illegible] تزلزل آن [illegible] و در گریبان [illegible] و
حیرت در دهان مانده [illegible] فساد کار اساس حق شناسی که والد [illegible]
او بود [illegible] دوازده هزار روپیه [illegible] مرسوم داشته [illegible] دافع [illegible] نموده

ازاشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی واقف رموزات سفیدی و سیاهی
اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی بانمرتبه که منظور انظار جهانیانست رسیده و حق نعمتهای
چندین ساله را نسیاً و نسیاً انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه
حق چند ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و اینقسم
شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه
آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی
بخاطر مبارک می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک از آن به تنهائی
علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند
رخصت انصراف ارزانی نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه درباب خرد سالیها
این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرایش روزگار و بازگشتن شاهزاده والاتبار
چنو جغتائی در معرض ابلاغ درآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت
مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار
این کامگار زاند ارتقا یافته مقدار رست تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریا خلافت
سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی
به نیروی سرپنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت
و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عزوعلی بصوب عالم بقا فرازنده سریر
مظهر الطاف بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی
بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی
آنجناب مظهر از آلایش نثار عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی
نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه
نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص بتهنیت

۱۲۲

و سربازی و جان نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از
شجاعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجازند نسبت باین طبقه علیه از مقوله آفتاب
و نوکریست که خردی و بزرگی منظور نباشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی و اعتقاد حسابی اثنا عشری
و حقیقت حسرات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم ممکن نیست بهتر آنست که سر باب تقسیم نفتگو
نموده از این مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنه که اعلیحضرت ظل الهی مدرک پیداگاهی باج ستان
شاهان فرمانروای کامقتدار کامبخش فدویان جان نثار سایه حضرت ملک سنان آفتاب فروزنده عظمت و شان
خلف صدق ائمه اطهار منظور انظار الطاف بی پایان حضرت کردگار در سن و ازدیاد تنمیه ما بمقتضای
جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه است گوی دانش از پیر خردمند ربوده اند بطبع فیصل مهام انام
منظور برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق ست از بدو جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی ارکان دین و
اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و طاعت انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
درآمده همگی را آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی اکثر از عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان رضوان مکان خلد سریر فردوس سریر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان نثار در راه برگزیدهٔ
حضرت نمایند که از عهدهٔ عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد و اقبال بیرون آمده باشند و حقیقت
مصالحه پادشاه والاجاه روم بسامعه فرو رشد شده خواهد بود که اینمعنی را فرزند عظیم ذی حسب و جود کثرت جیوش
در نهایت اقتدار و کمال استقلال مکرر احکام با امرای سرحد ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح
نهایت مبالغه نموده بود که بدواحیان ننمایند که امری که منافی امور مصالحه و صلح باشد وقوع یابد و دو طی این مراتب منهج
ساخته بود که ایلچی نکته گزار سخن شناس دقیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت در شاه خواهد بکار برد
نیز که جان نثار بندگان فلک ای نام تا ایشان با ایلچی پادشاه والاجاه روم بر حسب اشارهٔ آن صدرای و ایلچی کار دان تعیین نموده
باتفاق فرستاده از هیچ رهگذر امری که وفق رضای و رضای سنیه والد عظمی باشد واقع نیست و نهال آمال جهانیان
از فروغ خورشید باشیه اقبال در نشو و نماست بنوالی و بکاتبات که در حقیقت از مقوله مکالمت است ابواب مجالست
مفتوح داشته با رجاع مهام ممنون سازند که نیروی اقبال بیزوال صورت انجام پذیرد

کتابتیکه بیکی از آشنایان خود نوشته اند

چون سلام دوستانه را تجدید می نماید تعظیم تا تیر دعای یوسف در حق
یعقوب که باز نه را دیدار نهانی از روم عافیت و ترتیب اعجاز مسیحانی باشد لهذا پوره شتر صحت

ذات شریف یعنی نامه نمود خامه که بطراز ممتیش یوسف فی اجفان یعقوب سطر رستان اشتیاق
که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اثنا رسید ازآمد بعد الحمد والمنة که نور حدیقه دار السلام آشنائی
بمعماری صحت ذات ستوده صفات آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقه دیده اصحاب
تفتیش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور ست امید که همواره از آسیب
عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمانی بوجه خیر گذرانست
و بر روی ترددات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش برآواز منشی غیبی مهیا باشد و از برای دل
بهانه جوا هیچ دست آویز تسلی غیر این که بخاطر حیران میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن
طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود
آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و
سر شته گان طبع مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبیکه به حاجی علیخان
زنگنه سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان صادق الولا آنکه نگنجیدن
لا انتها در عمیق عدد احصا چون برهان سلم مسلم دانشمندانست و از ینجاست که خامه قاصر بیان
در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان
که از مقوله گنجیدن دریا در جوی و پیمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه
از وسع اطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میباشد چه آنچه در طومار رشد زبان نگنجد
بهر سخن طراز زبان بیزبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان از آن وادی بی پایان نموده
برمرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی ست منقش و منطبع خواهد بود
که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش [illegible] باران بی پایان چون زبان بشکر احسان
و ادای شکر ابر و امثال ابر نیسان گشودن است و درین صورت پوشیده نخواهد بود ومهبط
[illegible] آن عادی لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت حاصل بوده باشد بپایه رسید
این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغتی از دست و پا زدن
حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات بدوام دولت [illegible]
ازین عاجزی برنمی آید امید که پیوسته وساده عز بزرگی و مسند برتری [illegible]

قدردانی مخلص وری بوجود سامی گرامی خرین آراسته بوده بموانع محسود اهل و داعیان باشند در طی نوازشنامهٔ سامی اظهاری بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال و رفع غبار آن کلال از سحاب لطف لایزال شده بود شرب این همه علاوت اگران تریاق فرین بود و حال بر گزندگان فاقه نوائب شواری نمود گواهی الحقیقت منزل اخلاص پناه که با وجود یگانگی و یکتائی به از شهادت عدلین ست ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش بکافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت از دکان بیرونقی که در کرد کساد بی کم شده باشد تا نام ثنین خارق عادت است مورد این احسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدر دانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه زبان از عهدهٔ شکر مژدهٔ صحت ذات کامل السجیات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهر ست که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن نعالیشان و الامکان بدرگاه معلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را مژدهٔ سلامتی و دوستکامی آن مرکز دائرهٔ نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی انسلیت توقع وارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون بلکه مسرور رسیدن مژدهٔ خیر خبر این کسر نموده باشند سایه آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود ابدی التظلیل باد

کتابیکه بوزیر خراسان نوشته اند

بارعین کارینظمس و دوکه تنقیه شفی باد و بور آمد و شد روان و زلال منبوع بلاغت که از عین نون خامه و دوات آن منتخب دوستان در فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان گردانید چون شمیم سر زمین سفی که بعد از سنین موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی دماغ دوران پایه است که بر زرین رگ ابر خامهٔ یاران طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن بارها بغیر روغن بنفشه رحمیه مسکینه الفواد دوستان دوای نمیتوانند داشت تواقل روائح آن گلدسته ولا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد

مکتوبیکه بعالیجاه حاجی علی خان رنکنه سر آذربایجان نوشته شده

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب از این مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه معطر از همنشینان

رسوم لطف و احسان که دیباچه نگارش نگار عرایس معانی نسبت بخانه چشم تنگ دل را چون محافل آراسته بزیور عیش و نشاط و خرسندی انبساط نموده جواهر سرمه اش تقویت بینائی او نمود و کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب چون نسیم این لطف بیرون از مقیاس مانند کیک انفاس که روشنی دل قلوب جو عشق مقارن خود باشد هنگام استعجال روان بود مجال آنکه بقدر خواهش خاطر شکر نامه بنهایت تواند نمود و نیافت امید پیوسته نسیم بیان گنج احزان از نسیم التفات چشم روشن نمایند ایام حشمت و عظمت و جلالت و ابهت و شوکت مدام باد

کتابتی با نوروز سرت نوشته شد

فرزند اعز اغنی القابا حامل رقیمه الاخلاص خیر آثار فرزند دلبند دامن از آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بمنزل فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراسمات رسمیه صفات حمیده که دارند علت نامه عاقبی که شایسته قدردانی خدام عالی باشد میتواند بود چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه و معایبات میشوند بهمین کلمه اکتفا نموده بسلامت بوده کامیاب باشند

کتابتیکه بشاه وردیخان بیگلربیگی گردستان نوشته اند

پیوسته منطاق آفتاب اشراق و کواکب خورشید ائتلاق مانند نجم دری و ستاره سحری هادی گم گشتگان مع ادی ظلمات تحیر باد برای آفتاب ضیا که کاشف غمایم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لؤلؤ لالی و لمعان است پوشیده نماند که مسمی خلیل الرحمان یعنی منهل ایقان و زمزم عرفان افادت و فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیم کار اجاع طایر الشعور گرد است بقصد طوف ارکان یمان کعبه یا حجیه عیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن شریفه مقدسه احرام زیارت حرم عزت بسته بفحوای و اتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص که بآنجناب مقدس القاب دارد و این بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس نزهه در امن مانند دل ارباب حال از وساوس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردید چون افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از تابش آفتاب حوادث عالم آتشکده افروخته دارد بفحوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده و بمعرفتی از این گلهای آتشی بشناسند سیده گاهی بنا بر اقتباس بعضی از اشراقات زده بنده خلقه الیشان سعادت نشست بگمان نیکیه ترقیمه مشتمل بر اظهار اخلاص مخلص بخدمت ملازمان سامی و نامی در صفحه منهل فسرب و وسعت مشرب آورده باب ابای ورخاسی میتواند بود خواهش آن نمود که باین نمیقه ذریعه الاخلاص متصدیع ملازمان سامی گرامی شود ایجاب المسئولة خود را در زمره بارزیکان صفحات ضمیر

۱۲۷

مهر تنویر مسلک و انشت تقلیکه ملازمانرا بامداد و لعالی که لازم باشد بانتخوانهند فرمود و سایه آفتاب پایه مستدام

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان میر آذربایجان نوشته‌اند

و کارگاه امکان تا نساج ازل ... زربرین فروغ مهر تابان ... دیبت کلباف ظلال و اطلس قماش شبانه بر دولیس
نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان بهشت نشیمان با تمام سربلند دست دولت و بازوی شوکت
و پایمردی کارد اهمیت مشغول تحصیل آمال و عیدین عنا یقتدان آن رتش پاسبان جان لی و مال خدا و الانعام
منبع لمکان منیع الارکان عظیم الشان جاه بدانروی قالب اقسمره امیاکان انضارت ... ثمره کاخ کمال
فضل و افضال طرازنده ارتقا تامه مجد و اعتلا و دری سماوی معالی گستری و روا نساج پیشبری و بر
سرلوح دیوان ... فال مراد گرفتار از شهر ... پیشی جوه جلوار رف تا ان حوادث دوران
بلوح عرض مینگارد که چه نیکاین غواص بحر تعجب دریای بی پایان تفکر نا ... در بیداری بی انتها
و عار مائر بود که آیا چه جهت چشمه غرائب اطوار و عجائب آثار که اطوار خرق عادت در سولقن زمان
در جوش و دریای اعجوبه کاری التحوای کل یوم هو فی شأن در خروش بود و اکنون خشک بند و عرالان
از سرزمین آبیاری سحبه باران در کنند ... چهره ... زیان استار چون نا بنیان بیکشاید و بر
سیرهی از نقش حسن جناب شکت که ان ... پوشی سالکنان ... بیت الاحزان می آید که در
نصیر غامره اعجاز نگار که چون از نفخه نوبها که شمیم گل و نسیم صبا ... کاهی ... صبح صادق
یکند ... اندیشه ... و سیدانی و میدانی ... قاصد ... قبول
انتباه گشتید و دماغ را از رسانیدن نوازش نامه که بغیبت باد انفاس ... تازه گرد ... بند که پیمه
از انوار و ازهار آن چون صحن چمن گلشن ... چون مطلع مهر درخشان و شمس ... انتعاش
ساحل ... قبسیه چون ... رفات اهل قبور ... حیات ... چون ... دارد
... بدیدن ... عید ... دنیا ... نعمان ... شدید ... علیه ...
... ما ... دلیل ایم ... الله ... تعالی ... دکامباده هوش
... کامی در ... بود که ... سیرت ... زبان ... که ... اکر ... سمان
الدلم عبارت دوش و گردن عرائس الفاظ و معانی آرایه دلارا ... تحجیر و بیچارگی نشینده و تحیات
باده گری تحصیل جواهر لالی ثناگستری و مدیح سکالی فشانده و سوداگران پیشه

که مسافران بحر و بر خشک و تر اند از طلب معانی خوش قماش که نشانسته ارمغان محفل خلد شمایل باشد بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم شاهکی که در مخزن نهان و رسته بازار زبان و بیش کوچه سیه و چار بازار خط پشت لب ابر و ولتاما خط بناگوش و و ... و ... دست فروشان ساعد گلپوش بهم رسد بنقد رایج وقت خریده و ترازوی نظر سنجید بحضور آرند که شاید تا رو پود قماش تحیت محبت تواند بود بعد از تنگ و دو گفت و شنید چهره شاهد مقصود را گلرنگ شرمساری دید و از سنجیدن این محقر بها با آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده گفته برجای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد کتابتیکه

به میرزا سعید الدین وزیر خراسان نوشته شده

عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش اعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنائی دیده انسان جز در پرده سواد الشبمن منیمد ابد القبادت لکم گرده راهی فی البسر وقت مجنون طبعان گوشه بادیه اعتزال و کناره گیران فیفای انزوا انگیر و ند تا آنکه درین ایام سعادت انجام بحسن الفای عهد آراسته بر نهفت شیرین حرکاتی شبسته روئی برگ گل سوری از افق اغصان حقیقه یابی ور ضاحیه چشمک زن دلبری رسیدند و تحفه فوائح روائح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در لوائح الکمام مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند بغایبانه برچیدند در پاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت متواتره متوالی و سایه دوام زندگی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار رای سپهر علی تعالی باد کتابتیکه

بعالیجاه سردار آذربایجان نوشته شده

بکمالات لا متناهی فروردین شرمردگان بوستان دانش و اردی بهشت نرگسستان بلبل عجز و سکوت بر لب ثنا گستری و مجمدت سگالی زده مبتلا شیان اظهار شوق های البال را سیلی حور موجه حیرت داشته که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره نشینان دریا ی غم را مجد و لنفریق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را بحواله العجز از ادای آنکه ثانی اثنین طلبها نسبت نموده مدعا دات مرضیه المستجابات الکنفا مینماید امید که کامروای لشاعین قلمرو اقتدار زمین باشند

تمت